مباحث فرهنگی عصر ناصری

برگرفته از روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه

به کوشش: ایرج افشار

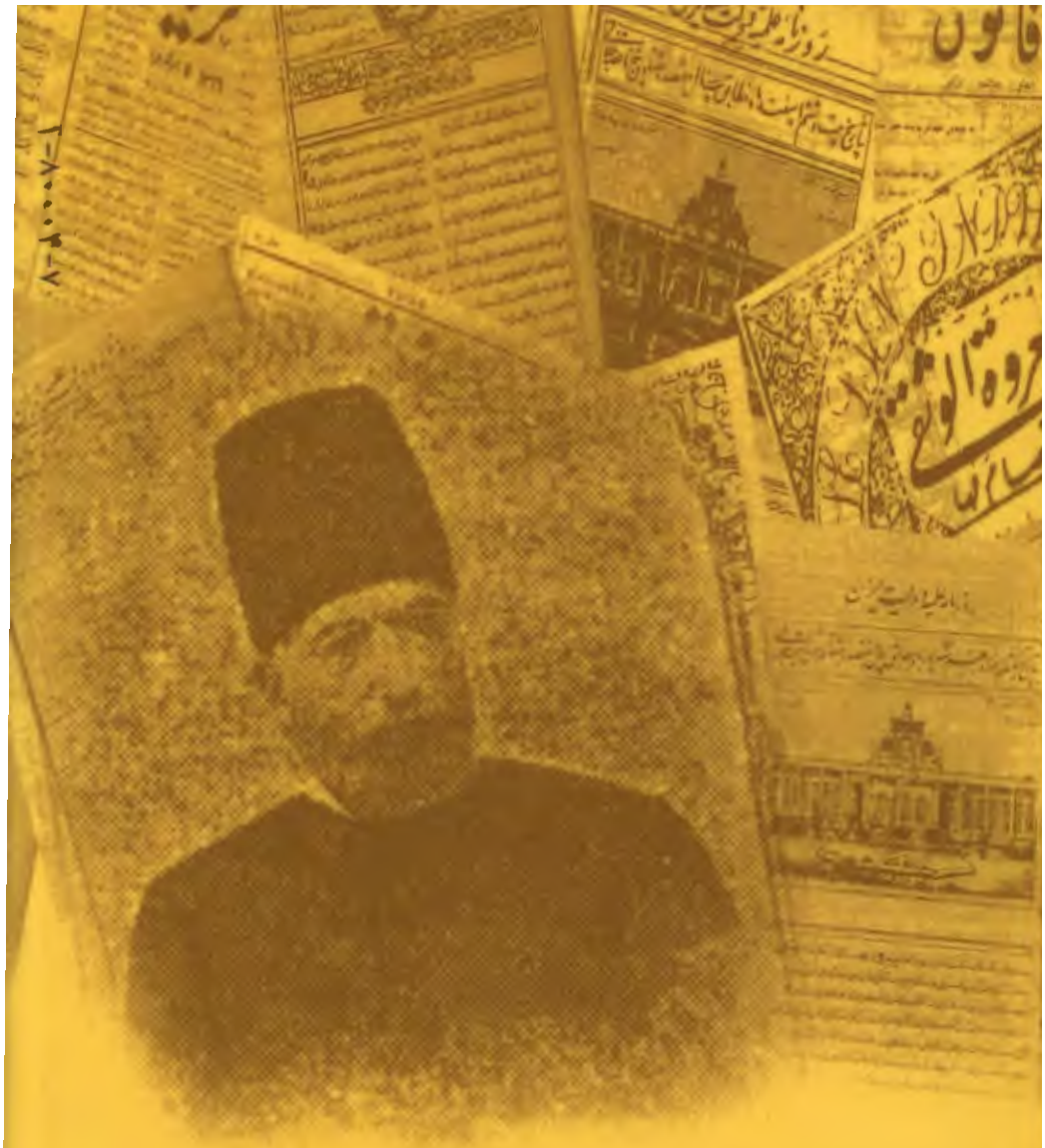

شابک ۳-۰۷۲۹-۰۰-۹۶۴
ISBN 964-00-0729-3

بها: ۱۶۰۰۰ ریال

مباحثی فرهنگی عصر ناصری

(برگرفته از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه)

به کوشش: ایرج افشار

قاجار

۴

۲

٤٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اسکن شد

مباحث فرهنگی عصر ناصری

(برگرفته از روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه)

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

به کوشش:
ایرج افشار

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۸۰

افشار، ایرج، ۱۳۰۴-
مباحث فرهنگی عصر ناصری (برگرفته از روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه) / به کوشش ایرج افشار . .
تهران : امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۳۳۰ ص.
ISBN 964-00-0729-3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ اوّل : ۱۳۸۰
۱ . ایران ــ تاریخ ــ قاجاریان، ۱۱۹۳ ـ ۱۳۴۴ ق. ۲. ایران ــ اوضاع اجتماعی ــ قرن ۱۳ ق.
الف. عنوان.
۲ م ۷ الف / DSR ۱۳۱۴ ۹۵۵/۰۷۴۵
کتابخانه ملی ایران ۸۰-۳۰۵۷م

مباحث فرهنگی عصر ناصری

(برگرفته از روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه)

به کوشش: ایرج افشار
چاپ اوّل : ۱۳۸۰
چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تهران
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

شابک ۳-۰۷۲۹-۰۰-۹۶۴ ISBN 964-00-0729-3

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، میدان استقلال.

برای بابک، بهرام، کوشیار و آرش

ایرج افشار

یادداشت

اوراقی که درین بین‌الدفتین به خواندن خواهید گرفت منحصراً دربرگیرنده و بازگوکنندهٔ مباحث و مطالبی است از اوضاع فرهنگی ما در پانزده سال از روزگار پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار و در میان درباریان و دیوانیان او. معمولاً تصور می‌شود و چنین به تصور درآورده‌اند که ناصرالدین‌شاه در مدت نزدیک به پنجاه سال قمری (۱۳۱۳ ـ ۱۳۶۴) که بر کشور ما سلطنت مطلقه داشت پادشاهی بود که بیشتر به سیر و سفر در مملکت یا خارج (سه بار فرنگستان و یک‌بار عتبات) می‌پرداخت و یا اینکه به مناسبت داشتن زنان عقدی و صیغهٔ متعدد بیشتر اوقاتش در حرمسرا می‌گذشت.

اما این‌طور نیست. پاسخگوی رسمی به این موضوع مخصوصاً مجموعهٔ روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه[1] است که نزدیک به چهل

---

۱. این کتاب پنج بار چاپ شده است و چاپ ششم آن با بازبینی و عنوان‌بندیهای تازه تا چندی دیگر نشر خواهد شد. برای سرگذشت اعتمادالسلطنه بجز مقدمهٔ مفصل آن کتاب به کتابی مراجعه شود که در سال ۱۳۷۹ به‌نام مشاهیر مطبوعات ایران جلد

سال در دست مورخان و پژوهندگان بوده است و متأسفانه تحلیلهایی که از آن عرضه شده معمولاً جنبهٔ تفریحاتی و تفننی دارد و بیشتر به قصد سرگرمی خوانندگان کم‌حوصله بوده است. درحالی‌که اغلب مندرجات آن مدرک، حاوی تصریحات و اشارات مربوط به کیفیت حال و فکر شخص پادشاه است و از خلال اطلاعات مربوط به بازدیدهای او، گردشهای او، صحبتهای او، اشتغالات او، دستورهای او و مباحث روشن و معتبری دربارهٔ مسائلی که با فرهنگ مملکت مرتبط می‌شده است به دست می‌آید. از لابه‌لای آن نوشته می‌توانیم به نکته‌هایی برسیم که بهتر مبانی فکری و معارف ذوقی شاه را به ما بنمایاند یعنی گوشه‌هایی از آن کتاب که مکتوم و مجهول مانده است. من در دفتر کنونی کوشیده‌ام این‌گونه مضامین را از آن کتاب حجیم بیرون بکشم و به دانشی قلمان تقدیم کنم.

چند سال پیش که در امریکا بودم، روزی خواستم مطلبی را که از روزگار چاپ کردن آن کتاب به یاد داشتم (دربارهٔ موزه) در آن بیابم و نمی‌توانستم به مقصود برسم. چون مدت ماندگاری را از ماهی بیش دیدم تصمیم کردم بار دیگر سراسر کتاب را بخوانم و هر مطلبی را که دربارهٔ مباحث و مسائل و موارد فرهنگی باشد از آن کتاب بیرون بکشم و در دفتری جدا بنویسم. کتاب کنونی حاصل آن فکر و صرف آن اوقات است.

چندی پیش که با دوست سخن‌شناس مرتضی کاخی به مناسبتی صحبت از علاقه‌مندیهای ناصرالدین‌شاه به کارهای ادبی و ذوقی شد یاد آن دفتر به میان آمد و ایشان را از کاری که کرده بودم آگاه ساختم. پس از دیدن آن فرمود مناسب چاپ است بیشتر از این لحاظ که همهٔ این مطالب

← اول محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه به قلم فرید قاسمی انتشار یافته است.

خواندنی و مفید در آن متن حجیم گم و گورست.

***

ناصرالدین‌شاه در میان پادشاهان ایران ازین حیث که صاحبْ‌قلمی روان و بسیارنویس بود یگانه است. اگر تمام نوشته‌های موجود از پادشاهان ایران را یک کاسه کنند و به چاپ برسد در قبال مجموع نوشته‌های دستخطی و مطبوع او ـ آنچه بر جای مانده و می‌شناسیم ـ صحبت کاه و کوه است. تعداد مجلّدات سفرنامه‌ها، یادداشتهای روزانه‌اش از ده مجلد درمی‌گذرد. دستورهای حاشیه‌نویسی بر عریضه‌ها و نامه‌های دولتی حتماً بیش می‌شود از همهٔ صفحات آن کتابها. او بی‌گمان روزی نبود که کمتر از دویست سیصد بیت بنویسد.

ناصرالدین‌شاه به نقاشی و طراحی علاقه‌مندی داشت و گاه از سر تفنن از صورت اشخاص و مناظر چهره‌کشی و نماسازی می‌کرد. نقاشیهایش روی پاره کاغذها و حاشیهٔ کتابهایی که خوانده است دیده می‌شود. دربارهٔ آنها گفتاری جدا نوشته‌ام که در «چهل سال تاریخ ایران» چاپ شده است.

ناصرالدین‌شاه به علم جغرافیا و نقشه‌کشی هم دلبستگی داشت و چندی آن رشته را دنبال می‌کرد. درین کتاب موارد متعددی هست که با اعتمادالسلطنه بر سر ترجمهٔ مباحث جغرافیایی صرف وقت می‌کرده است.

ناصرالدین شاه به شنیدن مطالب و مقالات روزنامه‌های فرانسوی علاقه‌مند بود. همه روز تقریباً یکی دو ساعت برایش روزنامه می‌خواندند و حضوری ترجمه می‌کردند. اعتمادالسلطنه و دکتر طلوزان و گاهی

علینقی حکیم‌الممالک این وظیفه را عهده‌دار بوده‌اند. روزنامه‌خوان اصلی و عمده اعتمادالسلطنه بود. ناصرالدین‌شاه گاه خودش روزنامه‌ها را می‌خوانده است.

ناصرالدین‌شاه به شنیدن مطالب کتابهای تاریخی و جغرافیایی علاقه‌مندی مخصوص داشت. سرگذشت سلاطین و تواریخ ممالک مهم اروپا را اختصاصاً می‌شنید و همان افراد مترجمان او می‌بوده‌اند. می‌دانیم که عده‌ای زیاد از کتابهای اروپایی از زبانهای مختلف به دستور او ترجمه شده. مقداری به چاپ رسیده ولی تعداد زیادتری به‌صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های ایران محفوظ است.

ناصرالدین‌شاه به فرا گرفتن زبان فرانسه علاقه‌مندی داشت. اگرچه دریـن مرحله توفیق چشمگیری نیافت (بنا به گفتهٔ معلمش یعنی اعتمادالسلطنه) ولی می‌کوشید گاهی به آن زبان صحبت کند و گاهی چند کلمه‌ای بنویسد و احیاناً روزنامه یا کتاب بخواند. در کتابخانهٔ ملی کتابهای زیادی به زبان فرانسه هست که یادداشتهای آن پادشاه کنار آنها دیده می‌شود و حکایت از آن دارد که آن کتابها را می‌خوانده است یا می‌دیده است.

از نشانه‌های علاقه‌مندی او به زبان فرانسه کتاب لغت فرانسه به فارسی (حرف A تا D) است (یعنی جلد اول) که ناصرالدین‌شاه شخصاً به تهیهٔ آن اقدام کرده بود و با «ویراستاری» اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۹۶ قمری به چاپ سربی با حروفچینی «سیدولی» انتشار یافته است. برای آنکه مطلب روشن‌تر باشد مناسب دید که چند سطر از مقدمهٔ آن کتاب را درینجا به آگاهی خوانندگان برساند:

اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه ناصرالدین‌شاه خلدالله‌ملکه تصمیم عزم دادند که توجهات پدرانهٔ خاطر خطیر مبارک را

دربارهٔ امور متعلقه به ترقی و مدرکات عقلی ملت خود مجدداً (ظ مجدّاً) مبرهن و مدلل فرمایند.

از آنجا که در پیشگاه ضمیر منیر مقدس محقق است که علم و دانستن زبان فرانسه از برای معاشرت و رابطه با دول و تحصیل علوم جدیده نهایت مفید می‌باشد بنابر مراحم و الطاف ملوکانه قصد فرمودند که تحصیل این زبان را در میان رعایای خود منتشر و معمول نمایند و خود به نفس نفیس همایون بذل مجاهدت فرموده مجموعه از لغات معمولهٔ کثیرالاستعمال فرانسه را جمع و معانی آنها را به زبان فارسی نگاشته به عبارة اخری کتاب لغتی جامع از فرانسه به فارسی تألیف و تصنیف فرمودند. این مجموعه لغت فرانسه و فارسی که عمده و اولین شأن و اعتبار آن این است که از مصنفات ذات ملکوتی صفات همایون است محسنات دیگر را نیز داراست که اگرچه در جنب حسن اولین چندان اهم نیست ولی باز در شمار مهمّات است و ما به تذکار آنها پرداخته اظهار می‌نمائیم که این نگارش اعلی انواع و اقسام ترقیات متوالیه را که دولت علیه به تشویقات و توجهات حسنهٔ اعلیحضرت خسرو صاحبقران عزّنصره نموده و می‌نماید از نو به منصهٔ ثبوت رسانیده جلوهٔ شهود می‌دهد و این اول کتاب فرانسه است که در دارالخلافهٔ ناصری در دارالطباعهٔ خاصهٔ دولت علیهٔ ایران به حلیهٔ طبع می‌رسد.

ناصرالدین‌شاه بجز زبان فرانسه به فرا گرفتن زبانهای انگلیسی و آلمانی و روسی هم تمایل نشان می‌داد و گاه‌به‌گاه به آموختن یکی از آن زبانها می‌پرداخت. اعتمادالسلطنه این تمایل شاه را از نشانه‌های آن می‌دانست که شاه در آن وقت که به زبان تازه‌ای روی می‌کرد می‌خواسته است خود را علاقه‌مند به یکی از آن سه دولت نشان بدهد.

ناصرالدین‌شاه به تئاتر علاقه‌مندی داشت و هرچند یک‌بار به دیدن

نمایشهایی که از آثار مولیر ترجمه می‌شد و در دارالفنون بر صحنه می‌آمده است، می‌رفت.

ناصرالدین‌شاه به پیشرفت امور دارالفنون مخصوصاً قسمتهای موزیک و عکاسی و دارالطباعهٔ آن علاقه‌مند بود و به‌طور منظم مراقبت می‌کرد که وقفه‌ای در کارشان پیش نیاید.

ناصرالدین‌شاه شعردوست بود. خودش گاهی ابیاتی می‌سرود. دیوانی هم از غزلیات به‌نام او مشهورست و به چاپ رسیده.

ناصرالدین‌شاه به شناخت آثار گذشته و مسکوکات و آثار هنری علاقه‌مند بود و از زمرهٔ کارهایی که انجام داد تأسیس موزهٔ کوچکی در داخل ارگ سلطنتی بود. اعتمادالسلطنه دربارهٔ این موزه نکته‌های جالب توجهی را در خلال نوشته‌های خود آورده است که درین دفتر خواهید دید. همچنین شاه گاهی که به سکهٔ تازه‌ای دست می‌یافت از اعتمادالسلطنه می‌خواست که دربارهٔ آن تحقیق کند و سکه را بشناساند.

ناصرالدین‌شاه چون به ترجمهٔ منابع خارجی علاقه‌مند بود دستور داد تا اعتمادالسلطنه دایرهٔ خاصی برای ترجمهٔ کتاب ایجاد کند و او دارالترجمه را تأسیس کرد. اعضای دارالترجمه سالی یک‌بار شرفیاب می‌شدند و از انعام خاص بهره‌وری داشتند. شاه به آنها اظهار مرحمت می‌کرد و کتابهای ترجمه شده را منظماً از نظر خود می‌گذرانید.

ناصرالدین‌شاه به ایجاد روزنامه‌هایی که دولتی باشد بی‌توجه نبود و درین دفتر اطلاعات زیادی ازین حیث وجود دارد. ضمناً نشان می‌دهد که دول خارجی تا چه حد بر کار مطبوعات، نظارت داشته‌اند و گاه دخالتهای صریح می‌کرده‌اند.

دیگر از علاقه‌مندیهای فرهنگی او تنظیم کتابخانهٔ اندرون است که شاه هرچند یک‌بار اعتمادالسلطنه را مأمور مرتب کردن آن می‌کرد و این امر

حکایت از آن دارد که در خلال مدت کتابهایی را از جای خود برمی‌داشته است که بخواند و این‌سوی و آن‌سوی گذاشته است. ناچار اعتمادالسلطنه می‌بایست برود و بی‌نظمیهای شاه را سامان بدهد.

درین مجموعه شما با نکته‌هایی از نظر شاه دربارهٔ اعزام محصل، سانسور جراید، ایجاد قانون آشنا می‌شوید و درمی‌یابید حدود علاقه‌مندی او به این‌گونه مباحث تا چه میزان و به چه مناسبتی بوده است. موضوع رواج آزادی و ایجاد قانون که گاه درین نوشته‌ها مندرج است هم از مباحثی است که فکر و ذهن شاه را مشغول می‌داشته است. هم ضرورتی درین امر حس می‌کرده است و هم وحشتی درونی از آن امور داشته است.

به‌طور خلاصه از خلال نوشته‌های این دفتر خوانندگان می‌توانند نمایی کلی از وضع فرهنگی رسمی ایران به دست بیاورند و دریابند که شاه مملکت و وزیر انطباعات او در آن مسائل به چه مباحثی فکر می‌کرده‌اند و امکانات وقت چه می‌بوده است.

برای آنکه به‌آسانی بتوان برین مطالب دست یافت قرار شده است که بجز فهرست اعلام اشخاص و اماکن جدول **الفبایی نمایهٔ فرهنگی** از کتاب استخراج و به پایان افزوده بشود. امیدست با انتشار این کتاب گوشه‌ای از تاریخ فرهنگی ایران به دوستداران عرضه شده باشد.

ایرج افشار

ششم اردیبهشت ۱۳۸۰

مجلد قدیم: ۱۲۹۲

جمادی‌الاولی

یکشنبه ۲۹ در سر ناهار روزنامه خواندم سر ناهار روزنامه عرض کردم ... بعد از بیدار شدن باز روزنامه عرض کردم.

جمادی‌الثانی

دوشنبه ۱ بعد از صرف ناهار و خواندن عریضه‌جات و روزنامه دو ساعت به غروب مانده منزل آمدم.

سه‌شنبه ۲ امروز خواستم وقت را به بطالت گذرانم منزل باشم کتاب بخوانم... وقتی رسیدم خواب بودند. حسین‌خان پسر سهراب‌خان کتاب روزنامهٔ سفر کنار دریا را می‌خواند. کتاب را از او گرفتم، قدری خواندم از صدا بندگان شهریاری ملتفت شدند که آمدم. فرمودند روزنامه بخوان. روزنامه عرض کردم.

چهارشنبه ۳ نوشتجات زیاد از وزرا و غیره از شهر آورده بودند در سر ناهار به مطالعه و جواب آنها اقدام فرمودند. دیگر مجال عرض روزنامه نشد. با وجودی که یک جزو از روزنامهٔ «توردومند» التفات فرموده بودند که همراه باشد ... تاریخ فرانسه از ابتدای وضع جمهوری در آن مملکت تا انقراض سلطنت ناپلئون اول را که خلاصه نوشته بودند مطالعه‌کردم خوابیدم.

پنجشنبه ۴ به من چه شرح دربار را بنویسم. شرح احوال خود منظورست.

جمعه ۵ سر ناهار روزنامه عرض کردم تفصیل راه‌آهن ایران بود ... عکس جمال مبارک را علی‌خان پسر مرحوم قاسم‌خان والی انداخت ... من هم یک روزنامه عرض کردم ... از تفصیلات امروز اینکه روزنامه از شهر آورده بودند.

شنبه ۶ در سایهٔ چتر ناهار صرف شد.روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۷ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد. الحق خوب ترجمه کردم. گاهی که کسالت روحانی ندارم در ترجمه عدیل ندارم. برخلاف وقتی‌که خیالم پریشان است مثل خر در گل می‌مانم ... مجدداً احضار شدم باز روزنامه خواندم ... حکیم شلیمر و سیدنقاش منزل من بودند.

دوشنبه ۸ آفتاب‌گردان زدند بندگان همایون ناهار میل فرمودند، من هم روزنامه عرض کردم.

سه‌شنبه ۹ امروز خیالم رفت ترجمهٔ رمانی نمایم. مدتهاست ترجمه نکرده‌ام. کتابی به دست گرفته دو سه ورق

ترجمه کردم. ان‌شاءالله این کتاب را ترجمه خواهم کرد.

چهارشنبه ۱۰ من هم در سر ناهار همایونی روزنامه عرض کردم.

جمعه ۱۲ در سر ناهار که روزنامه عرض کردم قدری تغییر حالت شد.

دوشنبه ۱۵ صبح خدمت نایب‌السلطنه رسیدم درس فرانسه می‌خواندند. قدری من هم فضولی کرده عبارات فرانسه را ترجمه کردم. دو کتاب پیشکش نمودم.

پنجشنبه ۱۸ چهار ساعت استراحت فرمودند من روزنامه عرض می‌کردم.

جمعه ۱۹ شام بیرون صرف فرمودند من روزنامه عرض کردم. خیلی تمجید و التفات به من فرمودند.

یکشنبه ۲۱ بعد از عرض روزنامه و صرف ناهار تلگرافی چند از ولایات رسید.

دوشنبه ۲۲ در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۲۵ سر ناهار شاه روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۲۸ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض کردم.

دوشنبه ۲۹ بعد از عرض روزنامه دارالطباعه آمدم.

رجب

پنجشنبه ۳ بندگان همایون ناهار میل می‌فرمودند حکیم‌الممالک روزنامهٔ ترجمه شده می‌خواند.

شنبه ۵ سر ناهار روزنامه عرض کردم.

سه‌شنبه ۸ میرزایوسف‌خان مستشار [الدوله] هم که مأمور آذربایجان شده شرفیاب و مخلع گردید.

جمعه ۱۱ سر ناهار شاه روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۱۷ پس درین دنیا نباید مال اندوخت باید کمال اندوخت ... [عمادالدوله] بعد از فوتش اگر اثری گذاشت، کتابی تألیف کرد فایدهٔ عمومی و اسم باقی می‌ماند.

جمعه ۱۸ در سر ناهار روزنامه عرض شد. بعد از ناهار نقیب [الممالک] نقّال احضار شد. شش ساعت این مرد که مسلسل حرف زد و دروغ می‌گفت.

چهارشنبه ۲۳ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۲۴ ناهار صرف نمودند روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۲۷ بعد از صرف ناهار شاه و عرض روزنامه امامزاده قاسم باغ نصرةالدوله تشریف بردند.

سه‌شنبه ۲۹ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

چهارشنبه ۳۰ در سر ناهار روزنامه عرض کردم. نوشته بود که طوطی و گنجشکی با هم رفاقت داشتند و انس این دو حیوان به درجه‌ای بود که از صحبت هم ناگزیر بودند. از اتفاق، طوطی ناخوش [شد]. گنجشک علفی پیدا کرده به منقار اوگذاشت طوطی معالجه شد بعد گربه‌ای در کمین گنجشک برمی‌خیزد و طوطی گربه را با منقار هلاک ساخت. (نقل حکایتی از باغ وحش پاریس).

شعبان

پنجشنبه ۱ تازه ناهار میل می‌فرمودند روزنامه عرض شد. تفصیل جمع و خرج دولت عثمانی بود، مالیات دولت عثمانی یکصد و هفت کرورست اما مخارجش یکصد و سی

کرور.

جمعه ۲ بعد جمعی از قبیل حاج‌ابوالحسن و اجزای دارالطباعه و ... آمدند. در خانه رفتم. کتابی میرزاعلینقی[1] ترجمه کرده بود حضور بردم پنجاه تومان انعام گرفتم.

شنبه ۳ دارالطباعه آمدم ... سر ناهار روزنامه عرض شد و چون امروز سلام و جمعیت زیاد بود دارالطباعه آمدم.

یکشنبه ۴ خانهٔ والده رفتم از آنجا دارالطباعه ... در سر ناهار روزنامه عرض کردم ... من دارالطباعه آمدم خوابیدم.

سه‌شنبه ۶ صبح دارالطباعه از آنجا در خانه رفتم ... دویست سیصد عریضهٔ دیوانخانه خوانده و جواب گرفتم.

چهارشنبه ۷ از آنجا دربخانه خدمت شاه رفتم. بعد از ناهار دارالطباعه آمدم.

پنجشنبه ۸ بعد دارالطباعه رفتم، از آنجا خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۹ درسر ناهار شاه جز صحبت با حکیم [طلوزان] حرف دیگر نبود. روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۰ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه عرض شد. پنج ماه قبل در همین طالار با حکیم روزنامه عرض می‌کردم ... امروز هم عرض شد. بعد دارالطباعه آمدم ... در سر شام روزنامه عرض شد و صحبت فرنگ و غیره بود.

یکشنبه ۱۱ خانهٔ والده آمدم از آنجا دارالطباعه ... در سر ناهار روزنامه با حکیم عرض شد. بعد دارالطباعه آمدم.

سه‌شنبه ۱۳ صبح بعد از رفتن حمام دارالطباعه از آنجا دربخانه

---

۱. ظاهراً از علینقی حکیم‌الممالک منظورست.

خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه عرض شد ناهاری صرف نموده دارالطباعه آمدم خوابیدم.

چهارشنبه ۱۴ مچول‌خان کتاب فارسی خواند ... دارالطباعه آمدم خوابیدم.

پنجشنبه ۱۵ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه خواندم ... من دارالطباعه آمدم ... شرفیاب شدم کتاب تاریخ پیغمبر (ص) که از فرنگستان آورده بودند به من دادند که ملاحظه کن. ملاحظه نمودم بسیار خوب بود.

جمعه ۱۶ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض کردم.

شنبه ۱۷ در سر شام روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۱۸ سر ناهار تفصیل جنگ پروس و فرانسه که در کتابی مخصوص حکیم طلوزان آورده بود عرض شد. بعد دارالطباعه آمدم ... طرف عصر مجدداً احضار شده سر در شمس‌العماره رفتم روزنامه عرض کردم.

دوشنبه ۱۹ دارالطباعه آمدم ... با کمال کسالت ناهار میل می‌فرمودند. بعضی کتابهای قدیم که در کتابخانه بود امین‌السلطان پشت مراتب کتابخانه پیدا کرده بود آورد. من‌جمله کتاب سیاحت شخصی ایطالیائی که دویست و پنجاه سال قبل به ایران آمده بود. آن کتاب اگرچه به زبان ایطالیائی است فرمودند سفر همراه بیاورم. حکیم طلوزان اطلاعی دارد از زبان ایطالیائی خواهد خواند، من ان‌شاءالله ترجمه خواهم نمود.[1]

---

۱. قاعدهٔ سفرنامهٔ پیترودلاواله بوده است.

سه‌شنبه ۲۰ چنانچه رسم است با قرآن و تفضیلات بیرون آمدم... شب را به خواندن روزنامه و غیره گذشت. کتاب نجوم در سیر کواکب عرض شد.

چهارشنبه ۲۱ بعد به من فرمودند روزنامه عرض کنم. به‌قدری خوب ترجمه کردم که شاه زیاد از حد تمجید فرمودند ... به فرانسه و فارسی به‌قدری التفات فرمودند که از حال من بیرون بردند. جان مرا قربان این وجود رحیم نماید.

پنجشنبه ۲۲ در سر ناهار با حکیم طلوزان تفصیل جنگ فرانسه و پروس عرض شد.

جمعه ۲۳ من روزنامه عرض کرده بعد باغ را گردش فرمودند.

شنبه ۲۴ (آغاز سفر شهرستانک) سر ناهار روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۲۵ سر ناهار کتاب جنگ پروس و فرانسه عرض شد. به اتفاق حکیم.

دوشنبه ۲۶ خلاصه سر ناهارگاه حضور همایون کتاب جنگ پروس خوانده شد.

سه‌شنبه ۲۷ در سر ناهار با حکیم طلوزان کتاب جنگ فرانسه و پروس خوانده شد. بعد از ناهار هم تا دو به غروب مانده کتاب خواندم به قدری که خسته شدم. خود شاه فرمودند بس است واماندی.

چهارشنبه ۲۸ خلاصه در سر ناهار کتاب عرض شد.

پنجشنبه ۲۹ باز در سر ناهار کتاب هر روز خوانده شد.

جمعه ۳۰ سر ناهار خدمت شاه کتاب عرض کردم.

رمضان

شنبه ۱ شاه به ناهار پیاده شدند. با حالت تب و کسالت از کتاب هر روزه ترجمه کردم.

یکشنبه ۲ سر ناهار کتاب را تمام کردم.

دوشنبه ۳ ملک‌الاطبا و شاطرباشی آمدند. ملک بنای عربی بافتن را گذاشت. به‌قدری عربی گفت که ما خسته شدیم. معلومات ایشان همین است والا در علم طب چندان سواد ندارند.

سه‌شنبه ۴ معلوم شد حسب‌الامر شوری است به جهت کتابچهٔ حکیم طلوزان که در ساختن بعضی کارخانجات و غیره نوشته ... عصر احضارم فرمودند قدری روزنامه خواندم ... چای میل فرمودند روزنامه عرض شد.

چهارشنبه ۵ کتابچهٔ حکیم طلوزان را ترجمه کردم. تا عصر مشغول ترجمه بودم.

پنجشنبه ۶ وسط جنگل ناهار افتادند. سر ناهار روزنامه عرض شد.

جمعه ۷ شاه ناهار را آنجا صرف فرمودند... من و حکیم طلوزان روزنامه عرض کردیم.

شنبه ۸ بعد از ناهار و عرض روزنامه، طومار تقسیم شصت‌هزار تومان قسط فارس عرض شد. من سه به غروب مانده منزل آمدم مشغول ترجمهٔ کتابچهٔ طلوزان شدم.

یکشنبه ۹ این کتابچهٔ مفصل را که عبارات مکرّر دارد تمام کنم ... از منزل علاءالدوله منزل طلوزان آمدم. او کتابچه را

خواند من نوشتم. دو ثلث نوشته شد.

چهارشنبه ۱۲ از آثار قدیم چند خرابه ملاحظه شد. یکی تلی که در وسط شهر قدیم است واقع بود. معلوم است دستی ساخته شده بود یا نارنج قلعهٔ شهر قدیم است یا مسجدی که معروف است عمرابن العلاء ساخته جای آن مسجد بود. چون معدوم شده به روی هم ریخته تلی شده. در سمت مشرق هم اگرچه با زمین مساوی بود اما آثار شهر قدیم پیدا بود. یاقوت حموی می‌نویسد رویان را سعیدبن عاصی حاکم کوفه در سنهٔ ۲۹ هجری در زمان خلافت عثمان صلح کرد.

شنبه ۱۵ در سر ناهار روزنامه عرض [شد].

یکشنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه عرض شد.

جمعه ۲۱ شب روزنامه پطرزبورغ که سپهسالار فرستاده بود آقا داده بود خواجه آورد ترتیب کردم.

شنبه ۲۲ حکیم طلوزان هم آنجا بود (منزل امین‌الدوله) در تاریخ و جغرافیا صحبت زیاد شد.

یکشنبه ۲۳ عکس گروپ خودشان و ماها را انداختند.

دوشنبه ۲۴ خلاصه بعد از ناهار و عرض روزنامه فرمودند آجودان مخصوص دو سه شیشه عکس انداخت من‌جمله شاهزاده ریش‌بلند بود... و عکس مجمع پیشخدمتها و عکس خودشان که در کالسکه نشسته بودند.

شنبه ۲۹ صبح در رکاب شاه به قصد زیارت امامزاده [ابراهیم] رفتم... در کتاب انساب‌الائمه نوشته که ... من‌جمله چند در و پنجره منبت بسیار اعلی که تاریخ آن درها پانصد

سال قبل در زمان حکومت یا سلطنت سیدعزیز نامی از اهل مازندران بود.

یکشنبه ۳۰ از قرار تاریخ شاردن ... شاه‌عباس در همین عمارت (فرح‌آباد) مرحوم شده ... (بعد بیست و هشت سطر وصف اجزای عمارت). اما افسوس که حکام مشغول کندن آجرهای آنجا بوده و خواهند بود که بعضی انبارهای جدید می‌سازند و به پای دیوان قیمت آجر را حساب می‌کنند و چنین ابنیه را که از جواهرات ایران است و ویران می‌سازند.

شوال

دوشنبه ۱ سر ناهار روزنامه عرض کردم.

سه‌شنبه ۲ ... اما کو شعور، مگر فرنگ عقل را زیاد می‌کند. بعضی مفرّنگ شده‌اند، اما ظاهرشان مطلا شده. اما باطن همان آهن بلکه خبث آهن است... چون جز خودم احدی محرم به این روزنامه نیست و نخواهند خواند آنچه را که جرأت ندارم به زبان بگویم می‌نویسم ... قلم جرأت تحریر ندارد... در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۴ یاقوت در تاریخ معجم‌البلدان می‌نویسد که آبسکون نام شهری بود کوچک در سه منزلی جرجان در خاک طبرستان که دریا وصل به آنجا و به دریای آبسکون معروف بود. در میان کاله که شهری نیست و استعداد شهریت هم نداشت و ندارد و شاید اشرف که شاه‌عباس بزرگ تعمیر نمود و عمارات عالیه ساخته

همان شهر آبسکون باشد.

جمعه ۵ [کلوب عاشوراده] دو کتابخانهٔ بزرگ یک سمت این اطاق گذاشته قریب چهارصد پانصد جلد کتاب از هر زبان حتی کتاب فارسی چاپی هم در آن کتابخانه است. میز بزرگی وسط گذاشته شده روزنامه به زبان روسی روی این میز ریخته شده...

یکشنبه ۷ روزنامه‌ها عرض کردم و تفصیل سفر خود را معروض داشتم.

دوشنبه ۸ در نیمه‌راه شاه به ناهار افتادند روزنامه عرض شد. بعد کتاب سیاحت شخص فرانسوی که به چین رفته بود و تفصیلی از دیوار معروف چین نوشته بود... دربخانه رفتم و باز کتاب سیاحت چین را خواندم.

چهارشنبه ۱۰ سراپردهٔ سلطنتی را در باغ شاه‌عباس نزدیک عمارت معروف به چهل‌ستون زده بودند (بعد تفصیل آن عمارت را می‌دهد)...

پنجشنبه ۱۱ در سر ناهار روزنامه عرض شد... تفصیلی در وقایع روزنامهٔ پطر خواندم درینجا می‌نویسم، (نقل آن حکایت)...

جمعه ۱۲ سر ناهار روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۱۴ روزنامه عرض شد ... یاقوت در معجم‌البلدان این تفصیل را نوشته است (دربارهٔ مقبرهٔ سلم و تور ساری...).

دوشنبه ۱۵ امشب در اردو آتش‌بازی و چراغانی مفصلی است.

سه‌شنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۱۸ باز روزنامه عرض کردم.

جمعه ۱۹ من تنها سر ناهار روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۲۱ سر ناهار شاه روزنامه عرض شد بعد شاه بازدید حاجی‌ملامحمد اشرفی معروف به حجةالاسلام و شیخ‌محمد حسن شریف بردند ... تا چهار از شب رفته خدمت شاه روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۲۲ در سر ناهار هر طور بود روزنامه عرض کردم.

شنبه ۲۷ در سر ناهار با طلوزان روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۲۸ دو سه روزنامه هم من عرض کردم ... امروز شاه فرمودند در طهران احداث یک **روزنامهٔ آزادی** شود که بعضی اخبار در آنجا ثبت شود. تا طهران برسیم و خدا چه خواهد.

ذی‌قعده

سه‌شنبه ۱ چند روزنامه عرض شد.

چهارشنبه ۲ سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۳ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه عرض کردم.

بازگشت به طهران

یکشنبه ۶ صبح دارالطباعه رفتم ... سر ناهار شاه روزنامه عرض شد. در روزنامه نوشته بود لامای بزرگ که رئیس مذهب بوده است تازه مرده...

پنجشنبه ۱۰ صبح خانهٔ سپهسالار رفتم از آنجا دارالطباعه بعد دربخانه. سر ناهار شاه روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۲ امروز دربار اعظم کتابچهٔ حکیم طلوزان که من در سفر ترجمه کردم خوانده خواهد شد ... روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۱۳ شاه عصر مدرسهٔ دارالفنون تشریف بردند. من نرفتم.

سه‌شنبه ۱۵ امروز شاه ایجاد دارالشوری فرمودند. صبح من به جهت روزنامهٔ جدید خانهٔ سپهسالار رفتم. بعد از ناهار شاه مجلس شوری تشریف بردند. نطق مفصلی فرمودند که در روزنامه طبع خواهد شد.

چهارشنبه ۱۶ صبح خانهٔ حکیم طلوزان رفتم از آنجا دارالطباعه.

پنجشنبه ۱۷ روزنامه عرض کردم دارالطباعه آمدم.

جمعه ۱۸ صبح خانهٔ سپهسالار رفتم. بارون نرمان را که به جهت انشای روزنامهٔ آزاد به زبان فارسی و فرانسه حاضر کرده بودم خدمت سپهسالار بردم.

یکشنبه ۲۰ در سر ناهار روزنامه و کتاب عرض شد.

سه‌شنبه ۲۲ الی عصر در حضور همایون بودم روزنامه خواندم.

ذی‌الحجة

سه‌شنبه ۶ روزنامه عرض کردم دارالطباعه آمدم.

چهارشنبه ۷ سر ناهار روزنامه عرض شد و دارالطباعه آمدم.

دوشنبه ۱۹ میرزاجعفر قراجه‌داغی و میرزاابوالقاسم شیرازی [را] که میرزاهای خودم هستند همراه آوردم (به جاجرود) به جهت نوشتن کتاب مرآةالبلدان.

سه‌شنبه ۲۰ شب به ترجمهٔ کتاب نوشتن و تفصیل اصفهان و شرح‌حال صفویه گذشت.

چهارشنبه ۲۱ روزنامه عرض شد ... ترجمهٔ زیاد کردم و نوشتم.
پنجشنبه ۲۲ در حضور همایون تا ساعت پنج بودم و مفصل روزنامه خواندم.

محرم ۱۲۹۳

دوشنبه ۱۸ روزنامه‌ها خوانده شد ... شاه درس فرانسه خواندند ... شب کتاب زیاد ترجمه نموده و نوشتم.

مجلد اول: ۱۲۹۸

ربیع‌الثانی

چهارشنبه ۲۹ بعد از ناهار و خواندن روزنامه مراجعت به خانه شد...
شنیدم امروز حاجی‌ملاعلی و دو سه نفر از علماء حضور رفته بودند.

جمادی‌الاولی

جمعه ۱ ناهار خوردند قدری روزنامه عرض شد.

شنبه ۲ روزنامه‌ها عرض شد.

دوشنبه ۴ اثبات وجود خود را به‌واسطهٔ فرستادن روزنامهٔ اطلاع به اندرون نمودم.

سه‌شنبه ۵ ناهار خوردند روزنامه عرض شد.

چهارشنبه ۶ شاه ناهار خوردند روزنامهٔ پطرزبورغ عرض شد.

پنجشنبه ۷ ناهار صرف فرمودند کتاب مادام رمو (؟) راکه در فتح

اعمال ناپلئون اول امپراتور سابق فرانسه شصت سال قبل نوشته است خواندند ... شب را تا ساعت پنج مشغول روزنامهٔ اطلاع بودم.

شنبه ۹ ناهار منزل میل فرمودند روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۱۰ اجزاء دارالطباعه را احضار نمودم قدری کار داشتم.

سه‌شنبه ۱۲ خانهٔ آقاجمال داماد اعتضادالسلطنهٔ مرحوم رفتم که بعضی کتب فرانسه و اسباب دارد از ارث زوجه‌اش می‌فروشد بخرم و چهار تومانی اسباب و کتاب خریدم.

پنجشنبه ۱۴ بعد سوار شدند دوشان‌تپه رفتند. من هم سواره در رکاب روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۸ در سر ناهار کتاب تاریخ بایر خوانده شد.

چهارشنبه ۲۰ خیلی با میرزافروغی کار کردم. ترجمه نمودم.

شنبه ۲۳ بعد از ناهار که روزنامه عرض شد معاودت به خانه کردم.

یکشنبه ۲۴ شب رفتم روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۵ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

چهارشنبه ۲۷ در ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۲۸ ناهار صرف فرمودند روزنامه عرض شد.

جمعه ۲۹ شب را ترجمه زیاد نمودم.

جمادی‌الثانیه

شنبه ۱ روزنامه خواندند ... حساب دارالطباعه ملاحظه شد.

یکشنبه ۲ در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۶ در سر ناهار روزنامه عرض شد. قدری درس خواندند.

شنبه ۸ بعد روزنامهٔ هند [را] که به تحریک ظل‌السلطان ازو بد نوشته بودند به نظر شاه رسانید و نجوایی کرد.

یکشنبه ۹ شاه ناهار خوردند سه چهار روزنامه خوانده شد.

دوشنبه ۱۰ صبح قدری به جهت روزنامهٔ اطلاع اخبار ترجمه نمودم ...ناهار صرف نمودند دو سه روزنامه خوانده شد ... باز روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۱۱ ناهار صرف فرمودند روزنامه‌ها خوانده شد.

چهارشنبه ۱۲ تغیّر زیاد [کردند] اما از روی مرحمت که چرا بلافاصله بعد از ناهار خانه می‌روی. باید باشم که درس فرانسه می‌خواهند بخوانند. خلاصه بودم در سر ناهار. بعد از ناهار درس خواندند.

پنجشنبه ۱۳ ناهار خوردند روزنامه خواندند ... خلاصه باز درس خواندند. پانزده سال است که من درس می‌گویم و ده سال قبل از من معتمدالملک و پیش از او حکیم گلوکه و در زمان ولیعهدی و ایالت تبریز جمع دیگر درس داده بودند. ماشاءاللّه از شدت کار یا پریشانی خیال هیچ فرانسه نمی‌دانند. زیرا که مثل سایر کارها از راه اصولش برنمی‌آیند. تصور می‌فرمایند که تعلیم و تعلم مشابه سلطنت مستقل ایران است که به بوالهوسی می‌توان تحصیل کرد. لاواللّه . درس چیز دیگر است.

شنبه ۱۵ در سر ناهار روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۱۶ یک روزنامه عرض شد.

سه‌شنبه ۱۸ به‌واسطهٔ گرفتاری تشریفات ورود سفرا مجال نوشتن روزنامه ندارم.

چهارشنبه ۱۹ بعد از ناهار که دو روزنامه خواندم مراجعت به خانه کردم.

شنبه ۲۲ کتاب هذه‌السنه [را] که موسوم به «منتظم ناصری» از تألیفات خودم است به حضور بردم خیلی تعریف فرمودند.

یکشنبه ۲۳ اگر شاهی این شام گدائی یعنی چه... من‌بعد از خواندن دو سه روزنامه به اطاق دیگر آمدم که نفسی تازه کرده دوباره بروم.

سه‌شنبه ۲۵ شب را اسماعیل‌آباد رفتم. حاج‌میرزاابوالفضل هم بود. یک روزنامهٔ اطلاع تماماً در اسماعیل‌آباد با میرزافروغی نوشتیم.

چهارشنبه ۲۶ ناهار که تمام شد و روزنامه خوانده شد منزل آمدم ... امشب خانهٔ حکیم طلوزان مهمان هستم ... جمعی بودند، من‌جمله مسیو دیولافوا شخصی است که از طرف دولت فرانسه مأمور تحقیقات علمی است که ابنیهٔ قدیم ایران که در زمان ساسانیان ساخته شده و ابنیهٔ اعراب که در اندلس و مغرب بنا شده و همچنین ابنیهٔ خلفای عباسی شباهت چگونه به هم دارند. زن این شخص که سی و پنج‌ساله به نظر آمد با لباس مردانه همراه شوهر آمده است. خیلی زن عالمه و حرّاف است. بسیار از آشنایی من خوشحال شدند علی‌الخصوص بعضی اطلاعات که به آنها دادم و دو جلد **مرآت‌البلدان** را به آنها تعارف نمودم. بسیار نزد آنها صاحب قدر و علم قلم رفتم، درصورتی‌که هیچ نیستم.

پنجشنبه ۲۷ ناهار دوشان‌تپه میل فرمودند خوابیدند. دو سه روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۳۰ ما از دو سفر فرنگستان امتیازات مدنی و تربیتی چیزی که آورده‌ایم من‌جمله تند راندن کالسکه است که به سبک کالسکه‌های راه‌آهن باید تند راند ....ناهار میل فرمودند و خوابیدند. متصل روزنامه خواندم، نه یک نه دو. اگر گاهی جلو نگیرم باید متصل روزنامه بخوانم.

رجب

سه‌شنبه ۲ امروز ده روزنامه خواندم. آخر استعفا نمودم چرا که چشمم دیگر نمی‌دید.

پنجشنبه ۴ شب را میرزافروغی بود یک روزنامهٔ اطلاع تماماً ترجمه شد.

سه‌شنبه ۹ شام را بیرون میل فرمودند. کتاب مسافرت یعنی مأموریت جنرال گاردان از طرف امپراتور فرانسه ناپلئون اول به دربار فتحعلی شاه در سنهٔ ۱۸۰۸ مسیحی مطابق ۱۲۲۲ هجری که هفتاد و سه سال قبل آمده بود عرض می‌کردم.

چهارشنبه ۱۰ بعد ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۱۱ ناهار خوردند و مرا به جهت خواندن دو سه روزنامه نگاه داشتند.

شنبه ۱۳ میرزارضا [کاشی] را خواسته به اتفاق او و میرزافروغی و ملاموسی به حسن‌آباد رفتیم ... عصر روزنامهٔ اطلاع تماماً ترجمه شد. شب هم قدری نوشتم.

یکشنبه ۱۴ — مجدداً در خانه رفتم شاه تغیّر مرحمت‌آمیز فرمودند که من‌بعد تو را باید حبس نمود که روزها نروی. قدری روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۵ — عصرانه خوردند. کتاب سفارت جنرال گاردان را در سلطنت فتحعلی شاه به ایران می‌خواندم.

چهارشنبه ۱۷ — بعد از خواندن دو سه روزنامه سه ساعت به غروب مانده خانه آمدم.

جمعه ۱۹ — شاه از اندرون به حمام تشریف آوردند. روزنامه در دست داشته مطالعه می‌فرمودند. به من دادند. مادامی‌که سر حمام ناهار قلیان میل فرمودند عرض کردم ... خلاصه دو ساعت صحبت ییلاق ملیجک بود روزنامه و غیره از میان رفت ... ناهار خوردند روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۳ — خلاصه بعد از ناهار سلطنت‌آباد تشریف برده خوابیدند روزنامه‌ها [و] کتابها خوانده شد.

چهارشنبه ۲۴ — روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۵ — مرا خیلی نگاه داشتند چند روزنامه عرض شد.

شنبه ۲۷ — عصری حاجی‌سیاح محلاتی پدرسوختهٔ بابی که با خواجه‌ها رفیق شده به حضور آمد. خدا حفظ کند دولت ایران را که من‌بعد در زیر سلطنت و حکمرانی خواجه‌ها خواهد بود ... جمعی منزل منتظر من بودند من‌جمله ادیب‌الملک بود که شرح‌حال شیخی‌ها را آورده بود در کتاب نوشته شود.

شعبان

سفر لار

سه‌شنبه ۱ ناهار را خورده... من‌بعد از خواندن چند روزنامه با امین‌السلطان رفیق راه شدم.

پنجشنبه ۳ همین که به رختخواب رفتم کتاب رمانی ـ قصهٔ فرنگی ـ در دست گرفتم که زودتر مطالعه اسباب خواب شود. یک وقت ملتفت شدم که شش ساعت از شب رفته است و من مشغول مطالعه هستم. به‌قدری مطلب شیرین بود که خستگی و خواب را فراموش کرده بودم.

جمعه ۴ شاید شرح‌حال امین‌الملک را هم در موقعی بنویسم... در سر ناهار روزنامه عرض شد.

شنبه ۵ صبح یک روزنامهٔ **اطلاع** تماماً ترجمه نمودم ... از خروج اردو الی ناهارگاه تماماً روزنامه خواندم. این چشم بیچارهٔ من به‌واسطهٔ روزنامه خواندن در سواری و آفتاب کور خواهد شد... کوری چشمهای مرا هم تصور نخواهند فرمود که پانزده سال است شب و روز مشغول خواندن و نوشتن هستم به این واسطه نابینا شدم ... خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار درس دادم. حضرت همایون به‌واسطهٔ اینکه فارغ از کارهای دولتی باشند تحصیل فرانسه را شروع کرده‌اند.

دوشنبه ۷ در سر ناهار که من روزنامه عرض می‌کردم صدا[یم] گرفته بود شاه تحبیباً فرمود که منزل نرو باش درس بخوانم. بعد تجدید فرمودند که حقیقت این است که من لابدم معلم دیگر بگیرم. عرض کردم معلم زیاد است اما مثل من نمی‌توانید پیدا کنید. خودشان تصدیق

فرمودند و خیلی تعریف از من کردند. الی عصر بودم. درسها داده شد، روزنامه‌ها خوانده شد. بعد تفصیلی مرقوم داشتند که در روزنامهٔ دولتی طبع شود.

سه‌شنبه ۸ بعضی آثار خرابه در بعضی جاهای لار دیده می‌شود. به حکم همایون چند موضع را کندند بعضی کاشیهای خوب بیرون آمد. تا بعد چه شود.

چهارشنبه ۹ هرچه روزنامه امین‌الملک آورده بود تماماً خوانده شد. اگر پنجاه روزنامه هم برسد باید در یک روز من بخوانم... عصری حسب‌الامر با امین‌الملک و امین‌حضرت و آقامحمد خواجه رفتیم به خرابه‌ای که بالای لار پیدا شده. تفصیل خرابه از این قرار است: در محاذات درهٔ قوشخانه طرف جنوب رودخانهٔ لار در وسط صحرائی خیلی باصفا و خوش هوا که تمام جلگه و کوههای لار و تمام امتداد رودخانه تقریباً پیداست تپه‌ای است که به‌واسطهٔ خراب شدن عمارت تشکیل یافته است. ارتفاع تپه که همان بنای عمارت است با مصالح که خراب شده و بر روی هم متراکم شده بیست ذرع است که دورهٔ او یکصد ذرع است. این عمارت خیلی عالی بوده و مشتمل بر دو مرتبه: یکی تحتانی که به حوضخانه مشابه بود. یک طاق بزرگ در وسط و چهار نیم‌طاق یعنی شاه‌نشین در نقاط اربعه و چهار راهرو که به‌واسطهٔ راهرو طرف مشرق به مرتبهٔ بالا می‌رود که پله‌ها در نهایت خوبی حاضر است. مرتبهٔ بالا باید یک طاق بوده و اطراف به‌واسطهٔ آجر حره که

حالا موجود است ایوان بوده است. کاشیهای الوان مختلف بسیار ممتاز و گچ‌کاری به‌طور منبت که در مساجد و عمارات قدیم اوایل صفویه و اواخر سلطنت مغول با خطوط در سقف و جدار به کار برده شده بسیار خوب در خطوط روی گچ و برآمدگی کاشیهای طلای اشرفی کار شده. روی عمارت یعنی منظرهٔ حقیقی طرف شمال، سمت رودخانه بوده. آنچه حدس می‌توان زد عجالة هنوز سند صحیح نداریم این بنا در سلطنت مغول بوده و صفویه شاید تعمیر نموده‌اند. چرا که یک نوع کاشی مخصوص آنجا دیده می‌شود که با فلز مسی‌رنگ منقوش شده و این صنعت در ایران نبوده مگر در اواخر مغول.[1] در دو سه پارچه کاشی خط نسخ [و] ثلث و شکستهٔ بدخطی دیده می‌شود که در حاشیهٔ یکی این عبارت خوانده می‌شود: «پر کن مرا جامی که سلامت است کارم».از این اشعار و از وضع عمارت که کاشی‌کاری و گچ منبت در عمارت فوقانی بوده نه تحتانی معلوم می‌شود این خرابه مقبره نبوده است، مجلس عیشگاه بوده است و یکی از سلاطین خیلی معتبر عباسی به جهت خود ساخته است. طرف شمال هم تل کوچکی که مصالح و آجر زیاد دیده می‌شود گمانم این است سر در این عمارت بوده است. طرف جنوب به فاصلهٔ پنجاه ذرع تقریباً سنگ و آجر زیاد

۱. جای یک کلمه سفید است.

است، شاید بیوتات حرمخانه بوده است. طرف مشرق به فاصلهٔ یکصد ذرع باز آثار خرابه است، شاید مطبخ و سایر ملزومات بوده.

شنبه ۱۲ — عصر به جهت روزنامهٔ اطلاع شرحی ترجمه شد. روزنامه‌ها از شهر رسیده بود فرستادم حضور.

یکشنبه ۱۳ — نشسته بودم مشغول ترجمهٔ روزنامهٔ اطلاع که رعاف شدیدی شدم.

دوشنبه ۱۴ — ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد. بعد مدتی درس خواندند.

سه‌شنبه ۱۵ — الی عصر آنجا تشریف داشتند. درس خواندند. ترتیب درس را جور مخصوص دادم ان‌شاءاللّه اگر این‌طور پی بفرمایند شاید بتوانند بزودی فرانسه حرف بزنند. اگر عدم ثبات تغییر ندهد، ... وکیل را با نوشتجات زیاد و مسوّدهٔ روزنامهٔ اطلاع شهر فرستادم.

چهارشنبه ۱۶ — شاه درس خواندند.

پنجشنبه ۱۷ — خوابیدم خیلی کتاب مطالعه شد.

جمعه ۱۸ — سه ساعت به غروب مانده که از کار دست کشیدند باز مرا خواسته سه چهار روزنامه خواندم.

شنبه ۱۹ — با حکیم طلوزان و خان محقق به تماشای خرابه‌ای که در لار تازه اکتشاف شده رفتیم ... این عمارت خراب خیلی نقل داشته است. تفصیل او را در تاریخ و جغرافیای لار که در دست دارم و می‌نگارم خواهم نوشت. ... بیدار شدند درس خواندند.

یکشنبه ۲۰ — عصر شاه درس خواندند.

دوشنبه ۲۱ جمعی از ریش‌سفیدان و رؤسای ایلات لار آمده بودند تصحیح اسامی ایلات لار و مراتع ییلاقی و قشلاقی آنها را در ورامین و لار کردم ... بعد از ناهار درس خواندند.

سه‌شنبه ۲۲ امروز سه چهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۳ امروز کتابچهٔ فرهادمیرزای معتمدالدوله حاکم سابق فارس عرض می‌شد.

پنجشنبه ۲۴ دستخطی از شاه رسید که فصلی راجع به رد عیسوی‌ها از روزنامه محو شود.

دوشنبه ۲۸ ملاموسی و میرزافروغی با من است.

سه‌شنبه ۲۹ در بین راه به میرزاعیسی گروسی مترجم رسیدم... ناهار صرف شد در سر ناهار روزنامه عرض شد. (شهرستانک). ماده تاریخی فروغی برای عمارت شهرستانک گفته است اینجا نوشته می‌شود...

رمضان

پنجشنبه ۱ قدری روزنامه در سر ناهار عرض شد... من قدری قرآن خواندم... عصر مفصل و مشروح کتابی بسیار مشکل شاه به فرانسه خواندند و من ترجمه کردم.

جمعه ۲ امروز شاه میل کردند که ژغرافی تألیف فرمایند. نقشه به زبان انگلیسی است و پادشاه به‌هیچ‌وجه از درجات عرضی و طولی اطلاع ندارند و زبان انگلیسی نمی‌دانند [تا] از روی نقشه تألیف ژغرافیا بفرمایند. پناه بر خدا از اتلاف وقت عزیز گرانبهای پادشاهی که به‌واسطهٔ استقلال هر دقیقهٔ او مقابل هزار سال دیگران است و

سبحان‌اللّه که حتی در تألیف ژغرافیا هم از راه معمول سهل ورود نمی‌فرمایند، از راه غیرمعمول مشکل حرکت می‌کنند. خلاصه فرمودند و نوشتم.

شنبه ۳ ناهار افتادند دو روزنامه عرض شد. ...خواب مفصلی کردم، کتاب زیاد مطالعه کردم.

یکشنبه ۴ در سر ناهار روزنامه عرض شد. ...بعد میان رختخواب رفتم کتاب قصه که در دست دارم می‌خوانم به‌قدری خوب بود مطالب او که تا نصف شب بیدار بودم.

دوشنبه ۵ درحالی‌که من نشسته بودم روزنامه عرض می‌کردم ولیعهد هم نشسته بود تفصیل درس فرانسه از ایشان سؤال کردند. عرض کرد که شروع کردم چون مشکل بود تعاقب نکردم. حال مشغول درس هندسه هستم. شاه از خودشان تعریف کردند که اگر مشاغل سلطنتی نبود هر آنگاه ده زبان و چند علم تحصیل کرده بودم ... دیشب به‌واسطهٔ مطالعهٔ کتاب کم خوابیده بودم. همان کتاب را باز دست گرفتم که ممدّ خواب شود. به‌قدری خوب نوشته بود که مانع خواب شد.

سه‌شنبه ۶ عصری درس ژغرافیا خوانده شد که خواهم نوشت که چه ترتیب است.

چهارشنبه ۷ از منزل بیرون رفته قصهٔ بی‌پیر را که چند شب مرا بی‌خواب کرده بود تمام کردم. **تاریخ رشیدی*** که آرزوی دیدارش را داشتم از مستوفی‌الممالک امانت گرفته از

*. ظاهراً کتاب حیدر دوغلات مورد نظرست نه جامع‌التواریخ رشیدی.

شهر آوردند مطالعه شد.

پنجشنبه ۸ — اما سر ناهار گاه که تقریباً قلهٔ کوه البرز بود دو سه روزنامه عرض شد... بعد از ناهار قدری کتاب تاریخ ناپلئون را خواندند. قدری گرامر خواندند.

جمعه ۹ — در سرناهار خواجه‌سرایی صورتی از موم که بسیار خوب ساخته بود در دست داشت به حضور آورد. معلوم شد تومان‌آغا صبیهٔ شاه که هنوز شوهر نکرده است ساخته بود. الحق خوب ساخته شده بود. به امین‌الملک دادند. ندانستم چرا.

شنبه ۱۰ — ناهار صرف شد بلافاصله الی دو ساعت به غروب مانده ژغرافیا و کتاب خواندم [برای شاه].

سه‌شنبه ۱۳ — دو سه روزنامه عرض شد. ژغرافیا خواندم. گرامر خواندم. پناه بر خدا از اتلاف وقت.

پنجشنبه ۱۵ — در سر ناهار روزنامه عرض شد.

جمعه ۱۶ — عصر مختصر ژغرافیا نوشتم.

شنبه ۱۷ — ناهار صرف نمودند قدری کاغذ، ژغرافیا و روزنامه زیاد خوانده شد.

دوشنبه ۱۹ — به خواندن دو سه روزنامه اکتفا شد.

سه‌شنبه ۲۰ — در سر ناهار طوری تشنگی به من غلبه کرد که بی‌اختیار از حضور همایون که روزنامه می‌خواندم برخاستم بیرون آمدم. سر را به حوض فرو بردم آب نوشیدم. ... ژغرافیای زیاد فرمودند نوشته شد. اثر مشغولیات معدن طلا، شیخ‌عبیدالله و... منجر شد این مشغولیات را. خدا حفظ کند که اثر بد نبخشد. اگرچه کارهای

دولت تمام شد به این کار مشغول می‌شوند. ولیکن بهتر این بود که این یک دو ساعت را هم به درد بی‌درمان رعیت بیچارهٔ ایران رسیدگی می‌شد.

چهارشنبه ۲۱ خلاصه ناهار میل فرمودند کاغذ مطالعه کردند بعد کتاب خواندند... عضدالملک ... نیم ساعتی پهلوی من در کنار سفره نشست که روزنامه می‌خواندم.

پنجشنبه ۲۲ به حاجی‌ابوالحسن معمار فرمودند در تخته‌سنگی که مشرف به عمارت است از طرف مشرق صورت پادشاه را سواره بسازد و صورت امین‌السلطان. چون حکیم طلوزان هم بوده است صورت او را هم فرمودند بسازد و صورت ملیجک... ان‌شاءاللّه بعد از اتمام این صورت با اشخاصی که در این سنگ شهرستانک نقاری شده با اشخاصی که در تنگه واش فیروزکوه در زمان فتحعلی‌شاه نقش کرده‌اند تناسب خواهم داد که ازین تناسب وضع آن وقت دولت ایران با حال معلوم خواهد شد.

جمعه ۲۳ روزنامه‌ها خوانده شد و ژغرافیا نوشته شد. شب که به منزل آمدم روزنامهٔ **اطلاع** با حروف تازهٔ انتیاع شده از فرنگستان از طبع خارج شده است آورده بودند... (در عریضه به شاه نوشته): به یک فرمایش در جاجرود ایجاد روزنامهٔ **اطلاع** کرد. به نمک پادشاه و تاج و تخت همایون قسم پانصد (تومان) نقد به اطلاع حکیم طلوزان به تاجر فرنگی داد که از فرنگستان حروف آوردند و روزنامه را چنانچه ملاحظه می‌فرمایند با

حروف چاپ زد که [مثل] بهترین روزنامه‌های اسلامبول و فرنگ شده است ... (جواب شاه) الحمدللّه تو تاریخ‌دان و زبان‌دان و سیویلیزه هم هستی این‌طور هستی، دیگران که خر هستند نمی‌دانم چه حالت دارند.

چهارشنبه ۲۸ شاه بیرون آمدند روزنامه دادند خواندم.

پنجشنبه ۲۹ در سر ناهار و قبل از ناهار با حکیم طلوزان و بی‌او روزنامه‌ها عرض شد. بعد قدری هم کتاب مطالعه فرمودند و ترجمه نمودم.

جمعه ۳۰ ناهار صرف فرمودند روزنامه عرض شد... در سر شام روزنامه عرض شد. خیلی اظهار التفات به من فرمودند جهت حروف باسمه‌ای که تازه از فرنگ خواسته آوردند، روزنامهٔ **اطلاع** را به آن داده‌ام چاپ و باسمه زده‌اند.

شوال

شنبه ۱ سر ناهار روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۲ ناهار صرف شد روزنامه عرض شد. بلافاصله ژغرافیا فرمودند نوشتم.

دوشنبه ۳ سر ناهار با حکیم طلوزان روزنامه عرض شد.

سه‌شنبه ۴ خلاصه میرزاعلی‌خان مترجم را شاه دیروز خواسته بود که چند روزنامه بدهد ترجمه کند با خود برداشته سلطنت‌آباد رفتم. ...در سر ناهار روزنامه عرض شد. میرزاعلی‌خان را حضور بردم. روزنامه‌ها را دادند

رفت... عصری ژغرافیا خواندند.

چهارشنبه ۵ صبح دو سه کاغذ به فرنگستان نوشتم از جمله به کتابفروش خودم. کتاب خواستم.

جمعه ۷ قدری روزنامه ملاحظه فرمودند. ترجمه نمودم ... در سر ناهار روزنامه عرض شد.

شنبه ۸ سر ناهار روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۹ در سر ناهار روزنامه عرض شد. بعد مدتها درس خواندند. ژغرافیا نوشتند.

دوشنبه ۱۰ من دارالطباعه رفتم. در سر شام بودم ... به من فرمودند در تاریخ خودت ثبت کن. به این پادشاه مگر الهام شده است که من تاریخ می‌نویسم والا از کجا خبر دارد.

سه‌شنبه ۱۱ در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۱۳ ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

جمعه ۱۴ عصر ژغرافیا مطالعه کردند.

دوشنبه ۱۷ شاه عصر درس خواندند.

چهارشنبه ۱۹ از سلطنت الی قلهک سواره روزنامه عرض شد. ... سنگ عجیبی اینجا دیده شد... مشابه نارون. البته هزار خروار بود به روی سنگ دیگری خیلی باریک استوار بود. ... خلاصه صورت سنگ را بامداد بسیار خوب ساختند. چهار پنج روزنامه خوانده شد خیلی خسته شدم.

پنجشنبه ۲۰ روزنامه خوانده شد. قدری هم درس خواندند.

دوشنبه ۲۴ در سر ناهار روزنامه عرض شد.

سه‌شنبه ۲۵ یک روزنامه طلوزان خواند و من ترجمه کردم ... مدتی

قبل از شام ژغرافیا نوشتم. در سر شام انکشاف تنگهٔ محیطی ینگی دنیا را خواندم.

چهارشنبه ۲۶ چادر حکیم [طلوزان] رفتم قدری کتاب خواندم. ... تفصیل عمامه را ان‌شاءاللّه مفصلاً خواهم نوشت.

پنجشنبه ۲۷ ناهار که شاه صرف فرمودند کتابها و روزنامه‌ها خوانده شد ... در این قبیل سفرها که پادشاه بی‌حرم می‌آیند منحصر است مشغولیاتشان به سوار شدن و شکار کردن و روزنامه و کتاب برایشان خواندن. ... ناهار روزنامه و کتب خوانده شد.

جمعه ۲۸ من و طلوزان حضور نشسته بودیم مشغول خواندن روزنامه بودیم. ... الی ساعت چهار ژغرافیا نوشتند. در سر شام روزنامه عرض شد. ... تفصیل عمامه از این قرار است...

شنبه ۲۹ صبح زود بعد نوشتن دو سه روزنامه به در خانه رفتم.... بیدار شدند یک روزنامه عرض شد ... عصر باز روزنامه عرض شد.

ذی‌القعده

سه‌شنبه ۲ روزنامه خوانده شد.

چهارشنبه ۳ قدری ژغرافیا نوشتند. قدری درس خواندند.

دوشنبه ۸ عصر میرزافروغی آمد قدری روزنامهٔ اطلاع ترجمه شد.

پنجشنبه ۱۱ جزوهٔ کتاب «نامهٔ دانشوران» که شاهزادهٔ مرحوم مباشر و مؤلف بود و حالا من هستم مقرری این ماه را به حضور آوردم. به نظر مبارک خیلی کم و خفیف آمد. یا

عمداً یا سهواً فرمودند ماهی همین‌قدر نوشته می‌شود، که خون من به کله زد. اما در کمال ملایمت خود را نگاه داشتم. عرض کردم ماهی صد تومان به جهت تألیف این کتاب به شاهزاده اعتضادالسلطنهٔ مرحوم می‌دادید حالا شصت تومان کرده‌اید. آن وقت رسماً ماهی چهار جزو داشته‌اید، نمی‌رسید. حالا معیناً هفت جزو دارید و این است ماه به ماه می‌رسد.

جمعه ۱۲ — عصر تشریف آوردند خیلی روزنامه و کتاب خوانده شد. طوری که سرم گیج می‌رفت.

یکشنبه ۱۴ — الی عصر بودم. روزنامه‌ها خوانده شد. ژغرافیا نوشته شد.

دوشنبه ۱۵ — میرزافروغی را خواستم رسید.

سه‌شنبه ۱۶ — عصر باز روزنامه خوانده شد.

چهارشنبه ۱۷ — در روزنامهٔ اختر شرحی نوشته بود که دولت ایران می‌خواهد سواحل مشرق جنوبی بحر خزر را یعنی حوالی استرآباد را به دولت روس بفروشد. شاه از این مطلب زیاد برآشفته بودند. دو نفر از وزرای خودشان را مأمور کرده بودند که تفصیلی بنویسند به‌طور تکذیب که در روزنامهٔ «اطلاع» مندرج شود. (و بعد نوشته است وزیر خارجه فرستاد ولی نامربوط بود). علی‌الطلیعه برخاسته بیرون رفتم چراغی روشن نموده مسوّده کردم. میرزافروغی را خواستم دادم نوشت. عشرت‌آباد رفتم شاه فرمود مسوّدهٔ وزیر چه شد. از جیب بیرون آورده نمودم. خواندند و به تکرار کوشیدند چیزی

نفهمیدند. فرمودند من نفهمیدم چه نوشته است. آن وقت مسوّدهٔ خودم را دادم. عرض کردم من فضولی کردم چیزی نوشتم ملاحظه فرمائید. خواندند بسیار تعریف فرمودند. عرض کردم قربانت شوم زبان هر فرقه را اهل آن فرقه می‌داند. دوازده سال است ادارهٔ روزنامه با من است و چهارده سال است اتصالاً به جهت شما روزنامه می‌خوانم.

جمعه ۱۹ دیروز در قصر قاجار محرمانه به من فرمودند که امشب را عشرت‌آباد بیایم. فرانسه فرمودند کسی نفهمد... الی ساعت چهار خواندم و نوشتم.

شنبه ۲۰ صبح قدری مطالعهٔ کتاب درس شاه را نمودم. بعد خانهٔ دندانساز رفتم که کتابی از او بگیرم که تازه رسیده است.

یکشنبه ۲۱ همه را خوابیدم و کتاب خواندم.

چهارشنبه ۲۴ کتاب مسافرت مادام «سرنا»[1] که ایران آمده بود سه سال قبل و خیلی بد نوشته بود خواندم در حضور.

یکشنبه ۲۸ فرمودند بعد از ناهار برو اندرون کتابهای مرا ترتیب بده. بعد از ناهار شاه اندرون رفتم سه طاقچه اطاق کتابخانه را ترتیب دادم. باقی ماند فردا انشاءاللّه ... چهار ساعت مشغول کتاب چیدن بودم.

دوشنبه ۲۹ امروز هم اندرون به جهت ترتیب کتابها رفتم. ... میرزافروغی را هم با خود بردم. الی عصر کتب مرتب شد.

---

۱. به‌نام C. Serena.

ذی‌الحجه

یکشنبه ۶ — از آنجا در خانه رفتم. بعضی کتابهای فارسی بود در کتابخانهٔ اندرون، آوردم اسامی نوشته شود. ... من مشغول نوشتن کتب بودم. شاه مرا سر حمام احضار فرمودند روزنامه خواندم ... بعد از ناهار آمدم کتب را نوشتم.

دوشنبه ۷ — به محض اینکه در سر ناهار نشستم فرمودند پلو را که در حضور بود بردار بخور و با من سوار شو و در سواری روزنامه بخوان. ... همان‌طور سواره روزنامه عرض کردم. ... الی یک فرسخ در رکاب بودم روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۸ — مدتی بعد از آن که کتب شاه را ترتیب دادم به خانه آمدم.

جمعه ۱۱ — ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۱۴ — در سر شام روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۹ — شب احضار حضور مبارک شدم... شب به خواندن روزنامه گذشت.

یکشنبه ۲۰ — منزل ماندم خیلی کتاب خواندم.

چهارشنبه ۲۳ — شروع به مرآت‌البلدان به جهت دو سال دیگر که اگر ان‌شاءاللّه الرحمن زندگانی باشد باید چاپ شود نمودم. حرف «ح» و «خ» نوشته می‌شود. به این جهت تفصیل خوارزم را شروع به نوشتن نمودم. ... در سر شام روزنامه عرض [شد] ... آن وقت شاه عکاسی می‌فرمود و غالباً عکس حرمخانه و زنهای مردم که به

حرمخانه سلطنتی می‌رفتند برمی‌داشت. غافل از معاف بودن. این پسر (مچول‌خان) خودی را که با جعفرقلی‌خان که الحال رئیس مدرسه است و آن وقت شأنی نداشت آشنا کرد. چاپ کردن عکس را از [او] آموخت. یک دوسالی کارش این بود که شاه عکس می‌انداخت و او چاپ می‌کرد. ... می‌گویند بعضی از عکسها را هم به دیگران می‌داد اما گمان نمی‌کنم راست باشد. خلاصه شاه که از عکاسی کسل شدند این جوان اسباب فضولی به جهت خود ندید اعمال طفولیت خود را مجدداً پیش گرفت. ... عرض کرد ابوالقاسم‌خان نبیرهٔ ناصرالملک که در لندن تحصیل می‌کند می‌گویند مثل کشیش شده از شدت تحصیل. هم انگلیسی می‌داند و هم فرانسه.

پنجشنبه ۲۴ قدری کتاب نوشتم قدری ترجمه کردم.

شنبه ۲۶ به من فرمودند نزدیک پادشاه نشسته روزنامه بخوانم. شاهزاده‌ها خیلی تعریف کردند شاه فرمودند من خودم همین‌طور ترجمه می‌توانم بکنم. شاهزاده‌ها تصور می‌کردند روزنامهٔ فارسی است من می‌خوانم. بعد که ملتفت شوند روزنامهٔ فرانسه است و من خط و زبان فرانسه را مثل فارسی می‌خوانم زیاد تعجب و تعریف کردند.

یکشنبه ۲۷ مدتی از راه همان‌طور سواره روزنامه عرض کردم. ...ناهار حاضر کردند روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۸ دیشب در سر شام حضور بودم تاریخ نیکلا امپراطور

روس خوانده شد.

۱۲۹۹

محرم

چهارشنبه ۱ بعد در خدمت شاه تکیهٔ دولت رفتم روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲ در سر ناهار روزنامه عرض شد. در تکیه هم تفصیل عهدنامهٔ پاریس در زمان ناپلئون سوم خوانده شد.

جمعه ۳ الی مغرب در خانه بودم روزنامه خواندم، ژغرافیا نوشتم.

دوشنبه ۶ به‌واسطهٔ سرحدات روس و خراسان حواسها خیلی پریشان است. اما افسوس که مستشار این امر خطیر نصیرالدوله است که جز شعر عربی و دو سه فقره مطلب تاریخی معلوماتی ندارد. (توصیف مدرسهٔ محمدحسین‌خان مروی).

سه‌شنبه ۷ در خانه رفتم و روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۱۴ مرا تا یک ساعت به غروب مانده نگاه داشت روزنامه خواندم. ژغرافیا نوشته شد.

پنجشنبه ۱۶ در سر ناهار روزنامه خوانده شد ... شام شاه خیلی طول کشید حکیم طلوزان روزنامه خواند من ترجمه کردم.

شنبه ۱۸ الی عصر بودم کتاب [و] روزنامه خوانده شد. ... میل مبارک در عالم به سه چیز است: شکار و روزنامه و کتب فرانسه و سنگ معدن.

پنجشنبه ۲۳ یک کاغذ مفصل به کتابفروش خودم که در پاریس است

نوشتم و یازده تومان پول به جهت او فرستادم که کتاب بفرستد.

شنبه ۲۵ در سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۳۰ حاج‌میرزاابوالفضل و شیخ‌مهدی و میرزافروغی بودند.

صفر

جمعه ۱ کتاب زیاد خواندم.

شنبه ۲ کتاب هرودت را شاه خواسته بود بردم بر سر ناهار خواندم.

جمعه ۸ شاه میل کردند زبان روسی تحصیل نمایند. از فردا شروع خواهند کرد.

سه‌شنبه ۱۲ الی عصر بودم [جاجرود] خیلی روزنامه خواندم ...

چهارشنبه ۱۳ در سر ناهار با طلوزان روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۶ الی عصر کتاب و روزنامه زیاد خواندند و خواندم.

یکشنبه ۱۷ شاه سوار شدند در سر ناهار بودم. تفصیل حرق تماشاخانهٔ وین که هزار نفر تماشاچی آنجا بودند و تلف شدند عرض شد.

دوشنبه ۱۸ اما من به جهت ترجمهٔ روزنامهٔ اطلاع منزل ماندم.

چهارشنبه ۲۰ الی عصر بودم شش روز خواندم.

یکشنبه ۲۴ در سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۶ در سر ناهار روزنامه عرض شد ... کتاب تازه ابتیاع کرده‌ام چهار ساعت تمام مطالعه کردم.

جمعه ۲۹ بعد خانه آمدم ناهار صرف نمودم. مشغول کتاب خواندن شدم.

ربیع‌الاول

شنبه ۱ در سر شام تفصیل حرق تماشاخانهٔ وین را که در هشتم دسامبر مطابق ۱۶ محرم روی داده بود هزار نفر متجاوز از آتش سوخته بودند عرض می‌کردم.

دوشنبه ۳ شاه شام میل فرمود دو ساعت کتاب خواندم. ... این است زندگانی پرزحمت بی‌فایدهٔ من.

دوشنبه ۱۰ دیشب میرزایوسف‌خان مستشار [الدوله] و میرزاحسن‌خان منشی [اسرار] و حاجی‌میرزاابوالفضل و میرزارضا مهمان من بودند.

سه‌شنبه ۱۱ شاه مرا احضار کرد. رفتم در باغ مدتی روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۲ امروز بندگان همایون به مدرسهٔ دارالفنون تشریف بردند. معلم تازه که از پروس خواسته بودند آمده است. به بهانهٔ دیدن اعمال او، اگرچه اعمال ندارد. چرا که ده روز زیادتر نیست وارد شده است مدرسه رفته. شنیدم مخبرالدوله هم لازمهٔ آنچه را که شاه طالب است حاضر کرده بود. یعنی وجه نقد و شال و اسباب حقه‌بازی و زورخانه‌بازی و موزیک و شاه هم به هیچ‌یک از اطاقهایی که درسهای مختلف می‌دادند چندان اعتنا نکرد. به همان مجلس زورخانه و حقه‌بازی و موزیک تشریف بردند.

شنبه ۱۵ به اتفاق میرزامحمدعلی و میرزافروغی و سیدکاتب به اسماعیل‌آباد رفتم ... امروز نواب ملقب به بدایع نگار که از دانشمندان عصر بود به سکته مرحوم شد.

یکشنبه ۱۶ الی عصر کتاب خواندم.

سه‌شنبه ۱۸ [سر] ناهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۹ روزنامه عرض کردم شب را بیرون شام خوردند.

پنجشنبه ۲۰ امروز من شروع کردم به درس عربی خواندن.

یکشنبه ۲۳ شب را تا ساعت چهار بودم با طلوزان روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۷ با اهل خانه در یک درشکه به رسم اروپا نشسته به خانه مراجعت کردیم.

ربیع‌الثانی

دوشنبه ۱ مسجد آقابهرام که مجلس فاتحه‌خوانی میرزا رضای مهندس‌باشی بود رفتیم. میرزارضا نود وشش سال عمر داشت. در زمان عباس‌میرزای نایب‌السلطنه ظاهراً هفتاد سال قبل با میرزاجعفرخان مشیرالدوله مأمور شده بود ورفته بود لندن تحصیل کرده بود. بسیار آدم قابلی بود. زبان انگلیسی راکاملاً می‌دانست. در هندسه و قلعه‌سازی مهارت کامل داشت. با این کبر سن باز مشاعر داشت اما چشم او نمی‌دید.

چهارشنبه ۳ بعضی فرمایشات و دستورالعملها دادند به جهت رفتن به خانهٔ علماء [که] دو سه چهار روز بعد خواهند رفت و این برخلاف رسمی بود که مدت ریاست احتساب من داشتند که غفلة تشریف بردند.

پنجشنبه ۴ الی عصر مشغول ترتیب بعضی اطلاعات تاریخی بودم که ایلچی روس خواسته بود.

دوشنبه ۸ به اتفاق میرزافروغی، سیدمعلم عربی و میرزامحمدعلی به طرف سلطنت‌آباد رفتیم. ... مشغول

ترجمهٔ یک روزنامهٔ **اطلاع** شدم.

جمعه ۱۲ به‌واسطهٔ مباحثهٔ عربی قدری دیر در خانه رفتم ... در سر ناهار روزنامه خواندم.

شنبه ۱۳ مصمم رفتن اسماعیل‌آباد شدم. میرزامحمدعلی، میرزافروغی و سیدکاتب بودند.

جمعه ۱۹ شب میرزافروغی آمد نتوانستم کار کنم.

سه‌شنبه ۲۳ در سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه زیادی خواندم.

چهارشنبه ۲۴ الی عصر خاطر مبارک به هیچ کار رجوع نفرمود. با وجود هر کار دولتی که بود نپرداختند جز خواندن کتاب و روزنامه.

جمعه ۲۶ در سر شام کتاب نرون قیصر خوانده شد.

شنبه ۲۷ تماشای **اطاق موزه** که زینت داده‌اند تشریف آوردند. صورت شکارگاهها به دیوار نصب شده غالباً شاه است و ملیجک و مردک.

مجلد دوم: ۱۲۹۹ـ۱۳۰۰

جمادی‌الاولی

سه‌شنبه ۱ در **اطاق موزه** که تازه به اتمام رسیده است جلوس فرمودند. اطاق موزه تالاری است بسیار وسیع که در ایران به این بزرگی اطاق ساخته نشده است. از اطاقهای اصفهان صفویه اگرچه ندیده‌ام اما شنیده‌ام بزرگترست. ... خانه حاجی‌استاد غلامرضا که هر سال می‌روم رفتم.

جمعه ۴ خوابیدم و عربی خواندم.

شنبه ۵ خانه آمدم... مدتی تحریر کردم. درس عربی را شب خواندم.

یکشنبه ۶ سر ناهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۹ اعمی کتاب فرنگی به جهت پسر خود خواست دادم. ... [شاه] نماز خواندند مدتی درس خواندند.

شنبه ۱۲ به اتفاق میرزارضا به اسماعیل‌آباد رفتم. میرزافروغی، میرزامحمدعلی و سیدکاتب هم بودند. اول شب ترجمه زیاد کردم.

یکشنبه ۱۳ اسماعیل‌آباد ماندم ... مدتی ترجمه کردم (سیزده نوروز بوده است).

دوشنبه ۱۴ میرزامحمدرضای قمشه‌ای که از حکمای الهی است به توسط ملک‌الاطبا به حضور آمده بود شاه بعضی تحقیقات حکمی کرده بودند. من‌جمله از کتب حکمی پرسیده بودند. میرزامحمدرضا گفته بود من‌جمله اسفار ملاصدرای شیرازی است. شاه این آیه را خوانده بودند «ان الحمار یحمل الاسفار» (کذا).

چهارشنبه ۱۶ خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۸ شاه میل کرده است زبان آلمانی را تحصیل کنند که من‌جمله تفریط وقت و بطلان بخت است. به من فرموده بودند بارون دزمان را با خود ببرم. بردم. شاه بیرون تشریف آوردند شروعی کردند.

شنبه ۱۹ سر ناهار روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۱ همان نقطه‌ای که شاه غالباً شام و ناهار میل می‌فرمایند و من روزنامه می‌خوانم. خراب شده بود. ...کریم شیره‌ای و اتباع او یعنی مقلدین تقلید مشق طرز اطریش می‌کنند. شاه خندیدند اما خوششان نیامد.

سه‌شنبه ۲۲ قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۲۳ به شاه عرض کردم اگر درس نمی‌خوانید بروم. فرمودند نمی‌خوانم ... عصر الی دو ساعت از شب رفته با

میرزافروغی یک روزنامهٔ اطلاع نوشتم. در روزنامهٔ اختر شرحی از پلیس بد نوشته بودند. ظنّ غالب مردم این است که من نوشته‌ام. با وجودی که واللّه خبر ندارم.

دوشنبه ۲۹ شاه ناهار می‌خورد رسیدم. قدری کتاب خواندم.

جمادی‌الثانیه

چهارشنبه ۱ در سر شام تاریخ اسکندری می‌خواندم. شاه فرمودند سرسلسله خیلی رشید و با قابلیت است، وسط سلسله که اشاره به خودشان بود مثل بالون که به هوا می‌رود و مدتی در هوا می‌ایستد به‌جای خود مستقر است. بعد آخر سلسله مثل همان بالون است که بادش دررفته به زمین می‌افتد.

یکشنبه ۵ شاه وقتی‌که مصمم [رفتن] مجمع‌الصنایع بود ... الی عصر متصل من روزنامه خواندم یا خودشان کتاب خواندند.

دوشنبه ۶ سر ناهار کتاب خوانده شد.

جمعه ۱۰ عصر با میرزافروغی کار زیاد کردم.

یکشنبه ۱۲ در سر سواری (جاجرود) و سر ناهار روزنامه‌ها عرض شد.

دوشنبه ۱۳ صبح دو سه نفر به احضار من آمدند وقت عزیز و موقع درس عربی مرا ضایع کردند ... دوباره مرا احضار فرمودند چند روزنامه خوانده شد.

پنجشنبه ۱۶ دو سه کاغذ به فرنگ نوشتم.

جمعه ۱۷ شب با میرزافروغی کار زیاد کردم.

یکشنبه ۱۹ ناهار صرف فرمودند خوابیدند... بعد الی عصر دو سه روزنامه خوانده شد. قدری لغت تصحیح فرمودند.

دوشنبه ۲۰ شب با سیدکاتب چیز زیاد نوشتم.

سه‌شنبه ۲۱ صبح بعد از خواندن درس عربی به عشرت‌آباد رفتم. در سر ناهار روزنامه زیاد خواندم. ... عصر بی‌مقدمه شاه سوار شدند ... در بین راه روزنامه خواندم.

جمعه ۲۴ یک فصل مبسوطی جهت روزنامهٔ اطلاع نوشتم.

یکشنبه ۲۶ تغیّر زیاد فرمودند. معلوم شد عمارت اندرون را که خالی کرده بودند از اطاق شمس‌الدوله که سابق اطاق اندرون محمدشاه و ناصرالدین‌شاه‌بود چند آینه و چند پردهٔ صورت خودشان [را] کنده و برده بودند. شاه شنیده بود از خواجه‌باشی مؤاخذه می‌کردند...

دوشنبه ۲۷ میرزافروغی را در درشکهٔ خود نشانده به‌طرف اوین رفتم... بعد از ناهار احضار شدم چند روزنامه خواندم. ... بیدار شدند باز روزنامه عرض شد ... من عمیدالملک را برداشته به‌طرف حسن‌آباد رفتم ... شب... میرزارضای کاشی هم رسید. شب به صحبت گذشت. من‌جمله روزنامهٔ عباس‌میرزای پسر محمدشاه ملقب به ملک‌آرا که به خط خودش نوشته بود سه سال قبل که از خمسه فرار کرده بود کاغذهایش به دست عمیدالملک افتاده بود من‌جمله این روزنامه بود. خیلی می‌خواستم مضمون این را بدانم. عمیدالملک دو ساعت تمام تقریر کرد. از تولد خود نوشته است و سوانح که به او رو داده بود. خیلی بد از شاه و مادر شاه

نوشته است.

پنجشنبه ۳۰ به تبریز و فرنگستان کاغذ نوشتم... الی عصر بودم کتاب خواندم و خواندند.

رجب

دوشنبه ۴ شب را در سر شام روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۵ سر ناهار هم روزنامه خوانده شد.

شنبه ۹ بد خوابیدم... ترجمه‌های زیاد کردم.

دوشنبه ۱۱ به حساب خواستند اظهار لطف فرمایند قدری به فرانسه قدری به فارسی اظهار لطف فرمودند ... بعد از ناهار در باب عدم ترتیب کتاب «نامهٔ دانشوران» که شاه به‌واسطهٔ عدم سواد ملتفت نیستند صحبتی در میان آمد. هیچ‌چیز به من مؤثر نیست مگر از علم من بکاهند. بر آشفتم خانه آمدم.

پنجشنبه ۱۴ بعد از رفتن آنها (مشیرالدوله و حکیم‌الممالک) ترجمه زیاد کردم.

جمعه ۱۵ به من اظهار مرحمتی فرمودند. چهار پنج روزنامه خوانده شد شاه خوابیدند.

سه‌شنبه ۱۹ سه چهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۱ چند روزنامه خوانده شد، قدری درس خواندند، قدری کاغذ متفرقه.

جمعه ۲۲ صبح معلوم شد که شاه تشریف می‌آورند شهر به جهت نقل خزانهٔ اندرون به بیرون (و تفصیل تاریخ و تشکیلات آن)... خلاصه در سر ناهار روزنامه خواندم.

شنبه ۲۳	شب با سیدکاتب چیز زیاد نوشتم.
یکشنبه ۲۴	شب را دو سه نمرهٔ روزنامهٔ **اطلاع** نوشتم.
دوشنبه ۲۵	الی عصر بودم مکرّر روزنامه خوانده شد. روزنامهٔ **دانش** را که مخبرالدوله ایجاد کرده است به حضور فرستاده بود ندیدم.
سه‌شنبه ۲۶	در سر ناهار روزنامه خوانده شد. ... شاه روزنامهٔ **دانش** را مطالعه کرده بودند اثر خوبی نکرده. تا بعد چه شود.
چهارشنبه ۲۷	با سیدکاتب قدری کار کردم.
پنجشنبه ۲۸	صبح قدری با میرزافروغی کار کرده بعد سلطنت‌آباد رفتم. ...روزنامه‌های مفصل عرض شد. ... دیشب مخبرالدوله کاغذی نوشته بود و به جهت منع روزنامهٔ **دانش** اذن خواسته بود. معلوم شد که اشاره از طرف شاه شده بود والا تکبّر و غرور او به‌حدّی بود که به من اعتنا نمی‌کند.

شعبان

دوشنبه ۲	خانهٔ جناب آقا رفتم ... با آقا خیلی صحبت تاریخی شد.
جمعه ۶	یک روزنامهٔ **اطلاع** نوشتم.
شنبه ۷	حکیم پولاک که تازه آمده است دیده شد. این حکیم بیست سال در ایران بود و معلم مدرسه. هرچه شاگردست در مدرسه او معلم بود و مدتی طبیب مخصوص شاه بود. بیست و دو سال است که از ایران رفته بود تازه آمده است به جهت بعضی از اکتشافات

تاریخی.

یکشنبه ۸ شاه رسیده بود روزنامه‌ها خوانده شد.

دوشنبه ۹ شب حاجی‌میرزاحبیب‌الله حکیم ... از شهر آمده بودند و میرزافروغی و میرزاعلی‌محمد. مدتها بیرون مشغول کار و صحبت بودم.

سه‌شنبه ۱۰ سوار شده با میرزافروغی و سیدمرتضی به‌طرف گلیندوک که منزل اول است راندم.

چهارشنبه ۱۱ کاغذهای زیاد مطالعه فرمودند من هم دو روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۱۲ خلاصه شام صرف فرمودند روزنامه خوانده شد.

جمعه ۱۳ تمام گردنه را روزنامه خواندم ... شب قدری روزنامه خوانده ترجمه کردم.

دوشنبه ۱۶ به‌واسطهٔ نبودن روزنامه در سر ناهار و بعد از ناهار تاریخ اسکندر خواندم ... قدری خوابیدم بیدار شده مشغول ترجمه بودم که شاه سوار شدند ... میرزافروغی و سیدمعلم بودند. کتاب زیاد ریخته بود ... قدری سواره ایستادند... با سیدمعلم حرف زدند.

چهارشنبه ۱۸ از ابتدای حرکت الی سر ناهار روزنامه خواندم ... باز درس فرانسه شروع شد و تاریخ اسکندر خوانده شد.

جمعه ۲۰ حضور شاه رفتیم. روزنامه خوانده شد و کتاب اسکندر.

سه‌شنبه ۲۴ بنده هم در رکاب بودم. قدری از راه را تاریخ اسکندر همان‌طور سواره خواندم. بعد راه بد شد.

پنجشنبه ۲۶ رسیدم به آفتابگردان شاه. اواسط ناهار بود قدری

روزنامه عرض شد. فرمودند خودم هم نانی بخورم و سواره در رکاب روزنامه عرض کنم . همین‌طور کردم.

جمعه ۲۷ در سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه عرض شد. ... سوار شدند قدری پائین آمده سراغ خرس رفته مرا هم پشت سنگ نشانده روزنامه بخوانم ... خرس هم پیدا نشد.

یکشنبه ۲۹ صبح به تماشای قریهٔ نمارستاق رفتیم. در مسجد آنجا پیاده شده بعضی اطلاعات ژغرافیائی حاصل کرده ... در سر ناهار شاه روزنامه خواندم.

رمضان

دوشنبه ۱ ناهار میل می‌فرمودند دو سه روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲ سه چهار روزنامه خوانده شد. ...کاغذ زیاد از شهر آورده من‌جمله کاغذ نورمان بود که در جوف او شبیه[1] کنت را که در پاریس ساخته بودند فرستاده بود. این شبیه تفصیل دارد. خود کنت با لباس تمام رسمی صورت شاه [را] مشابه عروسک که نخی به گردن شاه بسته بود در دست دارد. عبدالحسین‌خان مستشار سابق او طبل بزرگی را می‌نوازد و میرزاابوتراب‌خان نوری مستشار حالیه نای می‌زند و خود کنت می‌رقصد. در زیر پا اسباب شکنجه از هر قبیل ریخته شده است. در زیر تصویر به خط فرانسه نوشته شده است حقه‌بازی کنت. خیلی خندیدم. صورت را خدمت شاه فرستادم.

---

۱. منظور «کاریکاتور» است.

شاه خوشش نیامده بود.

پنجشنبه ۴ — من الی عصر مشغول نوشتجات به شهر و روزنامهٔ **اطلاع** شدم.

شنبه ۶ — الی عصر بودم سه چهار روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۷ — به خطاب «ملاصنیع» مخاطبم فرمودند خوب است در حضرت پادشاه که به سمت ملائی معروفم نه به سمت نادانی و الواطی. ... روزنامه‌ها خوانده شد.

دوشنبه ۸ — به‌واسطهٔ نداشتن روزنامه، کتاب تاریخ اسکندر خوانده شد ... مرا مأمور فرمودند فردا بروم و قلعه خرابهٔ بلده را نقشه برداشته و تحقیقات علمی نمایم.

سه‌شنبه ۹ — صبح به اتفاق دکتر بکمز که مسلمان شده است به‌طرف بلده رفتم ... دیروز فروغی و سید[کاتب] اینجا آمده بودند... [شاه] احوال مرا پرسیده بودند «ملاصنیع» اینجا است.

جمعه ۱۲ — روزنامه‌های زیادی از شهر رسیده بود الی عصر مرا نگاه داشتند به جهت خواندن روزنامه.

شنبه ۱۳ — روزنامهٔ زیادی خوانده شد ... پنجشنبه یازدهم که در رکاب همایون به کمرود رفته بودم روزنامهٔ **دانش** مخبرالدوله را مچول‌خان در حضور می‌خواند. در این روزنامه تعریف کرده بود که در این عصر همایون ترقیات به چه درجه و اندازه شده است. شاه فی‌الفور این شعر هجو محمدتقی‌خان کلاهدوز را که در زمان محمدشاه ساخته بودند خواندند.

روز بـازار کـپک اقـلی زن قـحبه لر است
هر که زن قحبه‌گیش بیشتر او پیشتر است
من عرض کردم فرد دیگر هـم دارد: «قـرباغ ایشـیکین حـیف دیـر قـحبه دهـن». مـصرع ثـانی را خـود شـاه خواندند: «بو ایشی شاه الیپ مملکته سیجد لر است». مقصود این بود اگر در این عصر همایون هم زن قحبه‌ها پیشتر هستند خودت این کار را کرده‌ای.

دوشنبه ۱۵ در امروز کلا امامزاده بود. بـه مـن فـرمودند کـه بـروم تحقیق تاریخ او را بکنم. رفتم و نوشتم. سر ناهار به شاه رسیدم قدری روزنامه خواندم.

شنبه ۲۰ خلاصه به شاه رسیدم قدری روزنامه همان‌طور سواره خواندم. ... در سر ناهار روزنامه مـجدداً خـوانـدم. ... عصرانه خوردند باز من بیچاره سه روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۱ شاه شروع به خواندن روزنامهٔ مصور فرانسه فرمودند. راه درس و تحصیل خود را می‌خواهـند ازیـن بـه بـعد ازین جاده قرار بدهند. قبل از ناهار و بعد از ناهار قدری درس خواندند.

دوشنبه ۲۲ امروز سواری نیست شاه درس خواندند. ... باز درس خواندند. بعد من روزنامه خواندم.

جمعه ۲۶ روزنامهٔ پدرسوخته، که خواندن این روزنامه مرا کشت، به دست من دادند. هـمان‌طور سـواره پشت سـر شـاه بـلافاصله بـه راه افـتادیم. ... خـودشان روزنـامهٔ ایّـام مسـافرت خـودشان را تـقریر مـی‌فرمودند و غلامحسین‌خان پسر امین‌الدوله می‌نوشت.

شنبه ۲۷ صبح... سراپرده رفتم قدری روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۳۰ تاریخ اسکندر در سر ناهار خواندم و بعد در رکاب همایون همان‌طور سواره کتاب خواندم الی منزل (شهرستانک).

شوال

جمعه ۳ الی عصر آنجا بودم روزنامه‌ها خواندم.

پنجشنبه ۱۶ سوار شده از منزل الی چمن زیر قلهٔ البرز روزنامه خواندم. ...از عصر الی مراجعت به همین‌طور چهار پنج روزنامه خوانده شد.

شنبه ۱۸ به اتفاق میرزافروغی و یک آبدار از قلهٔ البرز چهار ساعت به غروب سرازیر شدم.

جمعه ۲۴ من با میرزافروغی به‌طرف شهر رفتم.

یکشنبه ۲۶ الی عصر خاطر همایون به خواندن نوشتجات و مطالعهٔ روزنامه گذشت.

چهارشنبه ۳۰ الی عصر به مطالعهٔ کتاب و غیره گذشت (خودش).

ذی‌القعده

جمعه ۱ شب ملاموسی نزد من بود.

چهارشنبه ۶ من با ملاموسی و میرزاعلی‌محمد بودم.

پنجشنبه ۷ حاجی‌ملاعلی مجتهد شرفیاب شده بود خدمت شاه از برای مهم ملتی.

یکشنبه ۱۰ میرزاعلی‌محمد و میرزامهدی و غیره بودند. بعد ملاموسی بود.

سه‌شنبه ۱۲	دیروز شاه به‌واسطهٔ تفصیلی که در روزنامهٔ اختر از وزارتخانه‌های ایران بد نوشته بود متغیّر شده بودند. ... از میرزایوسف [مستشار] بد می‌گفتند (و تفصیل آن).
چهارشنبه ۱۳	در تدبیر خلاصی میرزایوسف‌خان مشاوره می‌کردم....
جمعه ۱۵	در سر شام روزنامه عرض شد.
چهارشنبه ۲۰	در سر ناهار روزنامه خوانده شد.
سه‌شنبه ۲۶	سر شام تاریخ اسکندر خواندیم.
چهارشنبه ۲۷	بعد سر شام نشسته چهار ساعت من بیچاره تاریخ اسکندر خواندم و دو روزنامه.
شنبه ۳۰	الی دهنه سواره تشریف بردند و من روزنامه خواندم.

ذی‌الحجه

دوشنبه ۲	عیادت میرزافروغی رفتم.
سه‌شنبه ۳	شام بیرون صرف فرمودند تاریخ اسکندر خوانده شد.
شنبه ۷	امروز مجتهد تبریز و میرزاحسن آشتیانی مجتهد حضور شاه رفتند.
پنجشنبه ۱۲	کتابی به شاه دادم [م] که پانصد نمرهٔ روزنامهٔ دولتی از محرم ۱۲۸۸ الی حال که ۹۹ است از طبع خارج شده ... شاه دستخطی در تمجید و التفات ادارهٔ طبع نوشته و دادند.
یکشنبه ۱۵	بعد به اتفاق حاجی‌میرزاابوالفضل، میرزارضا، سیدکاتب، میرزاعلی‌محمد اسماعیل‌آباد رفتیم. ... شب را تا ساعت سه ترجمه کردم.

جمعه ۲۰ به‌واسطهٔ کینه‌ای که شاه به من دارند که چرا فرانسه خوب می‌دانم و مثل سایرین خر و نادان نیستم، اگرچه هستم، غالب اوقات لغات مشکله پیدا می‌کنند و شاید یک شب وقت خودشان را ضایع می‌کنند در لغت فرانسه گردش می‌کنند لغت عجیب و غریبی پیدا می‌کنند شاید من ندانم. من‌جمله پریشب لغت شیاف را به فرانسه پیدا کرده بودند و چه قدرها مشعوف شده بودند که از من سؤال کردند ندانستم. چرا که اصطلاح طبی است و استعمال شیاف هم در طب فرنگی غیرمعمول است. بعد از حکیم طلوزان پرسیدند او لابد می‌دانست. خیلی از ندانستن من خوشحال شدند.

شنبه ۲۱ یک روزنامه که خوانده شد مراجعت به عمارت نمودم.

دوشنبه ۲۳ سه چهار روزنامه من خواندم.

سه‌شنبه ۲۴ بندگان همایون به خیال این هستند چون کار دولت را آراسته و پیراسته فرمودند تحصیل زبان آلمانی بفرمایند. چهل سال است فرانسه می‌خوانند هنوز در تکلم ماضی را به‌جای مضارع و امر را به‌جای نفی تکلم می‌فرمایند.

چهارشنبه ۲۵ ناهار را سر قنات رزک میل فرمودند. در بین راه روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۶ خاطر مبارک قبل از شام به خواندن درس فرانسه میل فرمودند. ولی به بازی کردن با ملیجک گذشت.

۱۳۰۰

محرم

چهارشنبه ۳ — وزارت انطباعات به من داده شد. ... میرزافروغی را به جهت بعضی کارها نزد امین‌الدوله فرستادم.

یکشنبه ۷ — روزنامهٔ مصوری را که ایجاد نموده‌ام به نظر شاه رساندم. چون قدری از ولیعهد تعریف داشت پسند نفرمودند. حکم شد عوض شود.

دوشنبه ۸ — روزنامهٔ بی‌معنی دادند خواندم. چون مطلب نداشت به اختصار گذشت. از سوءظنی که شاه به همه دارد تصور کردند که عمداً تجاهل کرده‌ام مختصر خواندم. روزنامه را گرفته خودشان مرور فرمایند.

سه‌شنبه ۹ — بعد از ناهار روزنامه خوانده شد.

جمعه ۱۲ — میرزایوسف‌خان مستشار که دو سه روز است به توسط نایب‌السلطنه از حبس خلاص شده و میرزاحسن‌خان آمده بودند ... شب روزنامهٔ مصور را که جرح و تعدیل شده بود حضور فرستادم با عریضه‌ای. دستخط التفات در جواب فرستاده بودند.

یکشنبه ۲۱ — بعد اتباع وزارت انطباعات و **دارالترجمه** و کتاب و تألیف که غالباً علماء و فضلا هستند از حضور گذشتند به همه اظهار التفات فرمودند. به خود من هم اظهار التفات کردند.

چهارشنبه ۲۴ — به اتفاق میرزارضا و سیدکاتب اسماعیل‌آباد رفتم. ... یک روزنامهٔ **اطلاع** تفصیل فتح تل‌الکبیر را ترجمه نمودم.

صفر

چهارشنبه ۲ میرزاحسن‌خان پسر میرزایوسف‌خان مستشارالدوله که هیجده سال بود در فرانسه و انگلیس تحصیل طب کرده بهترین اطبا شده دیده شد.

جمعه ۴ الی عصر گرفتار شاه بودم. همه را به خواندن کتاب و روزنامه گذشت. امشب مجتهد تبریز مهمان من بود. تا ساعت شش و هفت نشست. خیلی صحبت علمی و پولتیکی و غیره شد.

شنبه ۵ دو ساعت روزنامه ترجمه می‌کردم.

سه‌شنبه ۸ صبح زود خانهٔ ظل‌السلطان رفتم. روزنامهٔ نمرهٔ دو شرف [را] که تصویر ظل‌السلطان است حامل بودم.

چهارشنبه ۹ سر ناهار قدری روزنامه خوانده شد (جاجرود).

جمعه ۱۱ صبح دربخانه رفتم متصل روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۲ در سر سواری روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۱۳ در سر ناهار روزنامه خواندم. تا عصر ما را نگاه داشتند که تدریس (کذا) بفرمایند.

دوشنبه ۱۴ محمدقاسم فرّاش روزنامه را دیدم که از شهر آمده است. سؤال کردم روزنامه‌های مصور را آورده است جواب داد خیر. نایب‌السلطنه فرستاده روزنامه را به هم زدند و تفصیل را میرزاعلی‌محمد نوشته است. کاغذ میرزاعلی‌محمد را که خواندم نوشته بود نایب‌السلطنه دیروز مرا خواست. بعد از تغیّر زیاد در مجلس گفت شماها با من غرض دارید. یقین صورت مرا بد ساخته‌اید. هر قدر میرزاعلی‌محمد عذرخواهی کرده

بـود فـایده نـبخشیده بـود. جـمعی فـرّاش و غـیره را فرستاده بودند دارالطباعه صـورت خـودش را از روی سنگ محو کرده من فی‌الفور عریضه‌ای نوشتم و کاغذ میرزاعلی‌محمد را فرستادم. جواب دستخط صادر شد کـه دیشب نـایب‌السلطنه شکـایت کـرده بـودند کـه شرح‌حال مرا کم نوشته‌اند. به او نوشتم هرچه نـوشته است به فرمایش من بوده است تو هیچ بـاک نـداشـته باش. آسوده باش. این جواب شاه مرا آسوده کرد.

یکشنبه ۲۷ به‌طرف دوشان‌تپه رفتم مدتها روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۸ صبح بعد از آنکه میرزافروغی را راه انداخته به‌طرف در خانه رفتم ... روزنامه می‌خواندم. پناه بـر خـدا از ایـن زندگی پرمشقت.

ربیع‌الاول

شنبه ۳ عصر به جهت کتاب تاریخ انگلیس که راجع به تـاریخ قاجار است خانهٔ میرزارحیم پسر حکیم‌الممالک رفتم. عـلم چـه خـوب است. ایـن گـه سگ کـه از قـاذورات کـمترست چـون انگـلیسی مـی‌دانـد و مـن نـمی‌دانـم شرافتی به من دارد. طرف احتیاج من شده است.

چهارشنبه ۷ الی عصر گاهی به خلوت با امین‌الدوله گاهی به خواندن کتاب و غیره وقت به بطالت گذشت.

دوشنبه ۱۲ ماندم کتابها و روزنامه‌ها خوانده شد.

یکشنبه ۱۸ به‌واسطه برف بیرون نیامدم کتاب خواندم و نوشتم.

دوشنبه ۱۹ — از آنجا خانهٔ پروسکی رفته چند جلد کتاب خریدم.

پنجشنبه ۲۲ — من بیچاره متصل کتاب خواندم. عصر منزل آمدم.

جمعه ۲۳ — کلاه را به جهت شاه فرستادم که دستخطی به فرانسه با نهایت التفات مرقوم فرموده بودند و حسن طلب یکی دیگر را کرده بودند ... نوشتم از شهر یکی دیگر خریدند آوردند.

شنبه ۲۴ — در سر ناهار روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۲۵ — قدری خوابیدم. چیز نوشتم.

دوشنبه ۲۶ — قدری من روزنامه خواندم.

ربیع‌الثانی

جمعه ۱ — در سر ناهار شاه روزنامه خواندم. ... مرا تا ساعت سه به غروب مانده به جهت خواندن دو سه روزنامه معطل کردند. ... شب الی ساعت چهار به خواندن کتاب و روزنامه خاطر همایون را مشغول کردم.

چهارشنبه ۶ — شنیدم مشیرالدوله نعم‌البدل من شده بود و ترجمهٔ روزنامه کرده است.

شنبه ۹ — عصری حاجی‌سیدابوطالب مجتهد خمسه دیدن آمد. بسیار مرد فاضلی است.

یکشنبه ۱۷ — آقاسیدصادق مجتهد که از علمای بزرگ ایران [بود] و طریقهٔ اصولی داشت در سن هفتاد و دوسالگی مرحوم شد. امروز دکان و بازار را برچیده بودند. به جهت احترام او تمام دکاکین طهران بسته شده بود.

جمادی‌الاولی

چهارشنبه ۴ کتاب سفر مکهٔ شخص انگلیسی را عرض کردم.

شنبه ۷ عصر مدرسهٔ دارالفنون رفتند ... امروز در مدرسه تصویر شاه را میرزاعباس باسمه‌چی که سالها نوکر من بود و حالا در مطبع مدرسه است ساخته بود بدون شباهت، اما خوشگل. شاه هم که مقید به خوشگلی است مرا سرکوفت دادند. طوری اوقاتم تلخ شد که به شاه تند حرف زدم. با کسالت تمام خانه آمدم.

مجلد سوم: ۱۳۰۰ـ۱۳۰۱

جمعه ۱۳ قدری روزنامه با همان حالت (یعنی در حمام و در موقع زالو انداختن) به جهت شاه خواندم.

سه‌شنبه ۱۷ قدری تعریف از باغ فرمودند روزنامه خوانده شد.

پنجشنبه ۱۹ صبح به اتفاق میرزارضا و سیدنقیب و سیدکاتب و میرزافروغی به کالسکهٔ دیوانی نشسته اسماعیل‌آباد رفتیم ... عصر یک روزنامهٔ اطلاع ترجمه شد.

دوشنبه ۲۳ بعد از گردش باغ بالا تشریف بردند سه چهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۵ میرزارضا و سیدکاتب بودند.

جمعه ۲۷ (جاجرود) روزنامه هم نداشتند که من بخوانم. کتاب فارسی خواندند.

یکشنبه ۲۹ من هم بعد از قدری ترجمه سوار شدم.

جمادی‌الثانیه

سه‌شنبه ۲ به تفصیل جنگ پلونا که مابین روس و عثمان‌پاشا سردار عثمانی واقع شده بود خواندم.

پنجشنبه ۴ الی عصر قدری مشغول نوشتجات دولتی، قدری جواب، قدری روزنامه شدند.

شنبه ۱۳ فرمودند بعد از ناهار اندرون بروم کتابها را در اطاق خوابگاه ترتیب بدهم ... بعد از ناهار رفتم ... کتابها را چیدم.

دوشنبه ۱۵ صبح به اتفاق میرزافروغی و سیدکاتب و ملاموسی به‌طرف اسماعیل‌آباد رفتم. از در خانهٔ میرزاعلی‌محمدخان گذشته آنجا پیاده شدم. قدری نشسته بعد اسماعیل‌آباد رفتم. ناهار صرف شد تا عصر مشغول ترجمه بودم. عصر آمدم سر قنات. مراجعت کرده ترجمه نمودم.

جمعه ۱۹ روزنامه خواندم ناهار صرف فرمودند.

شنبه ۲۷ از مخبرالدوله حرفی شنیدم که می‌نویسم ... می‌گفت دیروز وقتی شما [صحبتهای معدنچی فرنگی را] ترجمه می‌کردید در باطن می‌گفتید کار دنیا را ببین که وزیر علوم ایران نباید فرانسه بداند که من مترجم واقع شوم. من گفتم نه واللّه چنین خیال نکردم. جواب داد وزیر علوم ایران باید مثل من آدم خری باشد. خیلی ازین حرف خجالت کشیدم.

رجب

چهارشنبه ۲ اسمعیل بزاز مقلد چند شب قبل در حضور شاه تقلید

کنت را درآورده بود.

شنبه ۵ در سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۸ من با میرزافروغی اسماعیل‌آباد رفتم. از سه به غروب مانده الی سه از شب رفته با میرزافروغی مشغول چیز نوشتن بودم. آنچه که باید از وقایع دول فرنگ در **سالنامهٔ** امسال نوشته شود جز مختصری که باقی مانده همه را نوشتم. سیدکاتب هم بود.

پنجشنبه ۱۰ شیخ‌مهدی را خدمت شاه بردم خیلی اظهار التفات به او کردند.

یکشنبه ۱۳ فی‌الفور دارالطباعه آمده کاغذی به خانه نوشتم ... خلاصه به فضل خدا خطبهٔ ایلچی [اطریش] را به آواز بلند در نهایت فصاحت ترجمه کردم. بعد نطق شاه را در کمال خوبی. قریب نیم ساعت که ایلچی با شاه حرف می‌زد مترجم بودم. همه تحسین کردند. ... حضرت همایون که همیشه به من مرحمت و شوخی علمی دارند شوخیهای رذل و فرمایشات هزل می‌فرمودند که دماغ مرا بسوزانند. اما به فضل خدا اگر هیچ ندارم علم دارم و چون آفتاب روشن است. هر وقت نور از آفتاب گرفته شد علم من هم نهان خواهد شد. ... خدا چیزی به من داده است که در ایران به احدی نداده.

پنجشنبه ۲۴ به من فرمودند که روزنامه‌های تازه آورده‌اند بخوان. مشغول بودم.

شعبان

دوشنبه ۵	این کتابچه را به اینجا ختم نموده به خانم عیالم سپردم که ان‌شاءاللّه مثل کتابچه‌های هر سال که می‌نوشت در این ایام تابستان و بیکاری و تنهائی بنویسد.
سه‌شنبه ۶	(سفر خراسان) اشخاصی که با من همراه است از این قرار است، اسامی آنها: شیخ‌مهدی از علماء ـ سیدکاتب ـ میرزافروغی ...شاطر ابراهیم اسباب طبع آورده که در سفر روزنامه چاپ شود.
چهارشنبه ۷	اما من‌بعد از یک دو روزنامه که در سواری و سر ناهار عرض کردم آفتاب‌گردان خودم را آورده بودند آنجا رفتم.
پنجشنبه ۸	سواره یک روزنامه خوانده شد. ... عصر من در خانه رفتم یک دو روزنامه خواندم.
دوشنبه ۱۲	همان‌طور سواری یک روزنامه خواندم ... کتاب تاریخ عثمانی در سر ناهار عرض شد. ... عصر که در رکاب شاه به منزل می‌آمدم باز یک دو روزنامه خوانده شد.
چهارشنبه ۱۴	من در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم بعد شاه خوابیدند.
جمعه ۱۶	در سر ناهار روزنامه خوانده شد.
شنبه ۱۷	قدری از راه را سواره روزنامه عرض کردم.
سه‌شنبه ۲۰	یک روزنامه در سواری عرض شد. ... در سر ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد. ... در رکاب سوار شدم قدری روزنامه خواندم.
شنبه ۲۴	بعد در خانه روزنامه خوانده (شد) ... سیدکاتب

به‌واسطهٔ افراط به چرس پریشان می‌گوید و می‌نویسد. من هم با درد دل و کسالت سر شام بودم.

یکشنبه ۲۵ در کلاته آخوندی است موسوم به ملاعبدالجواد... آخوند کلاه در سر دارد و یک چشم هم ندارد. چند جلد کتاب طاقچه داشت. دو سه کتاب نحو بود متصل می‌گفت عربی است این کتابها. چند جلد کتاب حدیث فارسی و دو سه جلد قرآن.

رمضان

چهارشنبه ۵ در یک جنگلی الی عصر ماندیم. دو سه روزنامه خوانده شد.

جمعه ۷ در بین راه روزنامه عرض شد.

شنبه ۸ تفصیل کالپوش را در سفرنامهٔ خود نوشته‌ام.

چهارشنبه ۱۲ این نقاط قهراً بیست سال دیگر تمدن فرنگی‌ها را خواهد داشت (حدود جاجرم).

پنجشنبه ۱۳ عصر قلعهٔ جلال‌الدین رفتم تفصیلش را در روزنامهٔ مفصل خود نوشته‌ام.

یکشنبه ۱۶ در مراجعت به رباط قلی که خرابه است رفتم بعضی خطوط و غیره نوشته دیدم که در روزنامهٔ مفصل نوشته‌ام.

پنجشنبه ۲۰ عصر با طلوزان دیدن جنرال روس رفتم. ... زبان فرانسه کم می‌داند ... صحبت علمی و تاریخی کردم.

یکشنبه ۲۳ خدمت شاه رسیدم روزنامهٔ **ایلوستراسیون** که شرح فوت یکی از معارف فرانسه بود طلوزان می‌خواند و من

ترجمه می‌کردم. یک عبارت غریبی داشت که مطابق با وضع حالیهٔ نوشته بود: «گامبتا وقتی‌که می‌مرد دو روز قبل از فوتش که از شدت درد می‌نالید دوستانش در روزنامه‌ها می‌نوشتند امروز گامبتا در نهایت سلامت است و فردا از بستر تعب بیرون آمده مشغول کارهای خود می‌شود. یک روز نکشید که گامبتا مرد». چون این قصه مشابه بود با وضع ما در باب امین‌السلطان که چند روز است مرده است و شاه اصراری دارد که معلوم کند که نفهمیدند. اگرچه حکیم طلوزان به فرانسه می‌خواند و من به فارسی ترجمه می‌کردم بندگان همایون که غالب مطالب فرانسه را می‌فهمند و ملتفت بودند که من در ترجمه کم و زیادی نمی‌گویم باز از بشره چنین معلوم شد که سوءظنی حاصل کردند. به یک بهانه روزنامه را از دست طلوزان گرفتند. خود روزنامه را به نظر همایون رسانیدم. از شدت تندی خیالی که دارند ملتفت شدند که من استنباط سوءظن کردم و عین روزنامه را نشان دادم. خیلی از این فقره باطناً مشعوف شدند. من هم فرصت را غنیمت شمرده عرض کردم که خداوند با قدرت کامل از برای ذات مقدس خود دو چیز را مخصوص کرده که حیات و ممات باشد. باقی را به مخلوق رها نموده است. شاه تصدیق کردند. خلاصه بعد از ناهار منزل آمدم خوابیدم.

پنجشنبه ۲۷ سیدکاتب را خواستم ... کتابچه‌ای که شش ورق بود تمام نامربوط به حشو و زواید و مجعولات زیاد نوشته

است.

جمعه ۲۸ در جیلارد سنگ قبری دیدم نتوانستم بخوانم شیخ‌مهدی را فرستادم بخواند.

شوال

پنجشنبه ۵ از قوچان حرکت شد. منزل علی‌آباد و چهار فرسخ است. صبح به امامزاده ابراهیم که چند صفحه قرآن خط بایسنقور آنجاست رفتم که آن قرآن را زیارت و تماشا کنم. حقیقت از عجایب روزگار است ... سر ناهار روزنامه عرض شد.

شنبه ۲۱ من هم با درد دل و کسالت سر شام بودم. تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم. ... روزنامهٔ «تان» منطبعهٔ پاریس در دست دارم و ترجمه می‌کنم. شاه که قربانش باد جانم تمجید از سنگ معدن می‌فرمایند ... گاه‌گاهی برای اینکه وضع مجلس نجابتی پیدا کند به من می‌فرمایند بخوان. من هم دو کلمه می‌خوانم ... باز شروع می‌کنم دو سه کلمه که خواندم آن وقت خودشان مبالغه در تعریف معدن یا تمجید اعمال ملیجک می‌فرمایند.

چهارشنبه ۲۵ میرزافروغی هم امروز ظهر آمد.

جمعه ۲۷ از آنجا بازدید شیخ‌الرئیس [رفتم]. او را هم کسل دیدم. کتابخانه را از او گرفته‌اند به اُکتای قاآن‌میرزا پدر اخترالسلطنه زن شاه داده‌اند. ... بعد از ناهار شاه خانهٔ حاجی‌میرزاحبیب مجتهد ناهار مهمان بودم رفتم.

ذی‌قعده

چهارشنبه ۲ بعد سر ناهار روزنامه عرض شد.

جمعه ۴ در سر ناهار بودم تا عصر روزنامه خواندم.

یکشنبه ۶ عصر به مقبرهٔ شیخ‌عطار و خیام رفتم خیلی دیدنی بود تفصیل را در روزنامهٔ علی‌حده خواهم نوشت.

پنجشنبه ۱۰ وسط راه به ناهار افتادند روزنامه خوانده شد.

جمعه ۱۱ امروز صبح خانهٔ حاجی‌ملاهادی سبزواری که مرحوم شده رفتم. اولاد آن مرحوم عینک مرحوم حاجی‌سبزواری را که پانزده سال با او کار می‌کرد به من هدیه کردند. نوشته‌ای دادند که این عینک را مرحوم حاجی‌سبزواری که پانزده سال او را استعمال می‌کرد به فلانی هدیه کردیم.

دوشنبه ۱۴ سر ناهار بودم روزنامه خوانده شد.

سه‌شنبه ۱۵ بعد خرابهٔ شهر قدیم مزینان که به بهمن‌آباد معروف است رفتم دیدم.

چهارشنبه ۱۶ من در سر ناهار دو سه روزنامه عرض کردم.

پنجشنبه ۱۷ سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۸ به تماشای کاروانسرای میان دشت رفتند. تفصیل این کاروانسرا را در کتاب مخصوص که جغرافیای راه مشهد است تألیف کردم.

یکشنبه ۲۰ در سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۲ الی عصر بودم سه چهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۳ به ده ملا می‌رویم ... ریک فرسخی جادهٔ مقبرهٔ شیخ‌عمادالدین را ملاحظه نمایم.

جمعه ۲۵ — به‌طرف مهمان‌دوست رفتم مقبرهٔ یکی از سلاطین یا معارف معتبر آنجا هست تماشا کنم ... تفصیلش را در کتاب مخصوص نوشتم.

شنبه ۲۶ — خلاصه بعد از منزل آمدم یک «توردومند» ترجمه کردم.

یکشنبه ۲۷ — سر چشمه [علی دامغان] نزول اجلال فرمودند. ... این چشمه محاذی گرده کوه دامغان بود که در تواریخ مکرّر اسم برده شده. شیخ‌مهدی و میرزافروغی را فرستادم رفتند تحقیقات علمی نمایند.

دوشنبه ۲۸ — مرا نگاه داشتند چهار پنج روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۹ — بیدار شدند قدری روزنامه خواندم.

ذی‌الحجه

شنبه ۳ — در روزنامه شرح مفصلی بود از وضع دولت انگلیس که عرض می‌شد. ملیجک کوچک خانه شاگردی را لنگ به گردن بسته چند کتاب بار کرده، خود روی آن سوار شده وارد چادر شد.

یکشنبه ۴ — سر ناهار روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۵ — بعضی اطلاعات جغرافیا که خودشان تحصیل کرده بودند از وضع خوار و غیره فرمودند.

پنجشنبه ۸ — در سر ناهار روزنامه خواندم.

یکشنبه ۱۱ — در سر ناهار روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۲ — (شرفیابی) نوبت اجزای من رسید. میرزاعیسی‌خان لباس خود را عوض کرده حمایل خود را برداشته بود.

من در معرفی به شاه عرض کردم که مترجمین محض تنبلی خود را به وزارتخانه‌ها می‌بندند که کار نکنند. حمایل دروغی می‌اندازند و لباس زرق وبرق‌دار می‌پوشند. شاه تأکید فرمودند که باید دارالترجمهٔ مفصلی و منظمی دایر شود. خلاصه سایر اجزاء هم معرفی شدند.

سه‌شنبه ۱۳ — به عریضهٔ من در باب دارالترجمه جواب مرحمت فرمودند. صد تومان به میرزافروغی و صد تومان به شیخ‌مهدی مرحمت فرمودند.

دوشنبه ۱۹ — شیخ‌اسدالله اعمی که تفصیلش را نوشته‌ام اندرون شاه می‌رود و درس قرائت می‌دهد.

سه‌شنبه ۲۰ — امروز **افتتاح مجلس دارالترجمه** است در بالاخانهٔ سابق کشیک‌خانه جنب تخت مرمر. حسب‌الامر شاه من مجلس ترتیب دادم که خیلی مفصل خواهد شد ان‌شاءاللّه. امین‌الدوله با خودشان آمدند و افتتاح نمودند. بعد حضور شاه رفتیم. شاه خیلی تأکید و فرمایشات فرمودند. از فردا قرار شد حضرات بیایند و مشغول باشند.

چهارشنبه ۲۱ — صبح خانهٔ حاجی‌میرزاابوالفضل رفتم از آنجا دارالترجمه. همه بودند مگر یک دو سه نفر پدرسوخته که نیامده‌اند. ان‌شاءاللّه هرطور است خواهم آورد. ... من هم رفتم دارالترجمه ناهار خوردم.

جمعه ۲۳ — آغامحمد خواجه تعریف زیاد از روزنامه خواندن من می‌کرد. شاه هم تصدیق می‌فرمودند. حضار که ملیجک

و مردک و زردک بودند آنها هم تعریف می‌کردند. از این تعریف بسیار بر من سخت گذشت.

یکشنبه ۲۵ به مجلس وزرا حاضر شدم از آنجا دارالترجمه [رفتم].

پنجشنبه ۲۹ تشکیل دارالترجمه اسباب وحشت وزیر (میرزاسعیدخان) شده بود. مانع بود مترجمین دستگاه وزارت وزارت خارجه بیایند. من هم سخت ایستادم. به حکم شاه آنها را بردم. وزیر امروز عریضهٔ شکایت نوشته بود. شاه جواب تندی به وزیر داد که حکماً باید مترجمین دارالترجمه بروند.

۱۳۰۱

محرم

چهارشنبه ۱۳ صبح در خانه و دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه از آنجا در خانه رفتم ایلچی ینگه دنیا به حضور می‌آمد مرا به جهت مترجمی خبر کردند. چون مشیرالدوله حاضر بود ادب کرده به ایشان تکلیف نمودم که ترجمه نمودند.

شنبه ۱۶ قبل از شام مطالعهٔ درس فرانسه کردند. در سر شام روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۸ از منزل الی دو آب روزنامه خواندم. همه را در رکاب بودم.

چهارشنبه ۲۰ چهار ساعت متوالی روزنامه و درس خواندند. نمی‌دانم این چه هوسی است و بیخود.

دوشنبه ۲۵ بعد از ناهار شاه خانهٔ نایب‌السلطنه رفتم... رقمی

خواسته بودم که طبیب ارمنی که مترجم انگلیسی است روزها به دارالترجمه بیاید. قبول کرد.

سه‌شنبه ۲۶ پیاده دارالترجمه رفتم مدتی آنجا نشستم. حضرات مترجمین را حاضر کرده با کتابچه‌های ترجمه شده به حضور ببرم. ... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم. خیلی پسند فرمودند.

چهارشنبه ۲۷ خیلی ترجمه به جهت اطلاع نمودم.

پنجشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم ... شاه عصر باغ امین‌الدوله می‌رفت... روزنامه هم آنجا خوانده شد.

شنبه ۳۰ خانهٔ طلوزان رفتم از آنجا دارالترجمه.

صفر

یکشنبه ۱ خانهٔ بکمز رفتم او را برداشته با ملاموسی اسماعیل‌آباد رفتم.

دوشنبه ۲ کتاب قصه شروع کردم از بس که بامزه بود خوابم نبرد.

سه‌شنبه ۳ با درشکه دارالترجمه [رفتم] از آنجا در خانه خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شروع به درس روسی کردند. مادروس‌خان مترجم معلم است ... شب در خانه رفتم باز شاه درس می‌خواند.

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۵ دیشب ساعت چهار دستخطی شاه به فرانسه مرقوم فرموده بودند که صبح مادروس‌خان را برداشته دوشان‌تپه بروم ... خلاصه با مادروس‌خان درس خواندند. ... دیروز در کتابخانه را که باز کردند و دوباره

بستند گربه‌ای میان کتابخانه مانده. طرف عصر که شاه از پهلوی کتابخانه عبور می‌کنند صدای گربه می‌شنوند. فرمودند در را باز کردند گربه را بیرون نمودند. به مهر جیب مبارک که در موزه و کتابخانه مختوم می‌شود خواستند مهر کنند اندرون نزد امین‌اقدس بود. ابوالفتح‌خان غلام‌بچه پسر معیرالممالک مرحوم را فرستادند از اندرون مهر جیب را بیاورد. می‌رود می‌آورد. شاه پائین تشریف می‌برند اندرون. امین‌السلطان در کتابخانه را مهر کرده و مهر را به ابوالفتح‌خان می‌دهد که اندرون برده به شاه بدهد. این طفلک حرام‌زاده مهر مبارک را که خیلی این مهر معتبر است و غالب دستخط‌های مخصوص به این مهر مختوم می‌شود بغل گذاشته خانه می‌رود. شاه به تصور اینکه مهر را آورده به امین‌اقدس داده و امین‌اقدس به تصور اینکه مهر در جیب شاه است هیچ نمی‌گویند. وقت خوابیدن که اسباب جیب شاه را خالی می‌کنند امین‌اقدس مهر را نمی‌بیند. از شاه می‌پرسد مهر چه شد؟ شاه به تصور اینکه نزد امین‌السلطان مانده است استراحت می‌فرمایند. امروز صبح این طفلک مهر را آورده به شاه داد که دیشب فراموش کردم در بغل گذاشته خانه رفتم. شاه به حاجی‌سرورخان حکم فرمودند که شوهر مادر او که ملامحمد مشهور به «گاو روضه‌خوان» است حاضر کرده داغ و شکنجه نماید. امین‌السلطان در کتابخانه را مهر کرده و مهر را به

ابوالفتح‌خان می‌دهد که اندرون برده به شاه بدهد.

یکشنبه ۸ — دو نفر از سیاحان ایطالیا که از طرف قطب شمال آمده بودند شرفیاب شدند.

دوشنبه ۹ — نایب‌السلطنه به رسم فرنگان دستی به من داد.

چهارشنبه ۱۱ — دارالترجمه رفتم.

شنبه ۱۴ — ناهار خورده (خودش) کتاب زیاد خواندم. ... شاه بیرون تشریف آوردند. کتابی در وضع شناختن طلا و سایر فلزات بود دادند طلوزان خواند من ترجمه کردم. ... سر شام روزنامه خوانده شد...

سه‌شنبه ۱۷ — حکیم‌الممالک قدری ترجمه کرده بود خوب از عهده برنیامده بود روزنامه راگرفته بودند.

چهارشنبه ۱۸ — عصر شاه به مدرسهٔ دارالفنون تشریف برده بودند. از قرار گفتهٔ بروسکی زیاد خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه‌شاگردها که برای ملیجک مشق می‌کنند. این کار مخبرالدوله وزیر علوم پسندیده‌تر شده بود از تمام اعمالش. ...من هم عصر دیدن مسیوفارک که مرد بسیار عالم و باسوادی است رفتم.

پنجشنبه ۱۹ — عصر خانهٔ میرزارضا ولد معین‌الملک روضه‌خوانی رفتم. ...پسری دارد میرزاباقر نام ... و حالا دارالترجمه است. .... در سر شام روزنامه ترجمه کردم.

دوشنبه ۲۳ — شب مهمانی خوبی شد ... میرزاحسن‌خان منشی اسرار ... بودند.

چهارشنبه ۲۵ — صبح دارالترجمه بعد در خانه رفتم.

پنجشنبه ۲۶ مرا احضار فرمودند دو روزنامه تا بعد از شام خواندم.

شنبه ۲۸ سر ناهار روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۹ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

ربیع‌الاول

دوشنبه ۱ حسب‌الفرمایش کتابخانه رفتم کتابهای فرنگی را ترتیب دادم. الی عصر بودم.

سه‌شنبه ۲ امین‌حضرت ... حاضر نبود که در کتابخانه را باز کند. من به توسط آغامحمد خواجه خدمت شاه که حمام بود پیغام دادم که کلید در کتابخانه را شاه از اندرون پیش خودم فرستادند که بروم باز کنم. رفتم کتابها را قدری ترتیب دادم. ... سر ناهار احضار شدم قدری روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۴ صبح زود دارالترجمه رفتم. بیست و دو جلد کتاب ترجمه شده بود حضور شاه بردم. شاه فرمودند هیچ انتظار نداشتم به‌واسطهٔ خستگی دیروز امروز بیائی.

یکشنبه ۷ صبح که در خانه رفتم شاه فرمودند کتابها را امروز تمام کنم. الی عصر مشغول ترتیب کتابها بودم.

دوشنبه ۸ صبح که در خانه رفتم در کتابخانه خدمت شاه رسیدم. مدتی در باغ روزنامه خواندم ... در این بین میرزااحمدخان را دیدم که از حضور شاه بیرون می‌آمد. این میرزااحمدخان تفصیلی دارد. ... چون روسی می‌داند شاه فرموده است در خلوت باشد به شاه روسی درس بدهد.

سه‌شنبه ۹	خانهٔ شیندلر رفتم بعضی تحقیقات علمی از او نمودم.
چهارشنبه ۱۰	تا عصر مشغول کتاب و روزنامه خواندن بودند.
پنجشنبه ۱۸	نماز خواندم قرآن زیاد خواندم. ...چهار و نیم ناهار صرف فرمودند. بلافاصله تاریخ عثمانی را دست من دادند. دو فرسخ پیاده راه رفتند و من بیچاره می‌خواندم.
یکشنبه ۲۱	تفصیلی را که برای امین‌السلطان در روزنامه نوشته بودم به نظر شاه رساندم تمامش را زدند. فرمودند خوب نیست این‌همه مناصب مختلفه نوشته شود. در خارج به ما بد می‌گویند.
سه‌شنبه ۲۳	دارالترجمه رفتم از آنجا در خانه.
پنجشنبه ۲۵	صبح خانهٔ بارون نرمان رفتم. کتاب برای شاه به توسط او از فرنگ خواسته بودم آورده بودند. رفتم دیدم چند دانه نمونه بردم به نظر شاه رساندم. ... در سر شام می‌فرمودند از خوشیهای دنیا که برای خود تصور می‌کنم این است که من انفیه بکشم و فلان کس یعنی من روزنامه بخوانم.
شنبه ۲۷	صبح کتابهای شاه را که از فرنگ آورده بودند حضور بردم. چند جلد جدا کردند باقی را باید پس داد.
یکشنبه ۲۸	من اول دارالترجمه رفتم قدری کار داشتم. صورت داده خدمت شاه رسیدم.
سه‌شنبه ۳۰	امروز شاه سوار نشدند. منزل ماندند مختصر کاغذخوانی و مفصل کتاب و روزنامه‌خوانی شد.

ربیع‌الثانی

جمعه ۳ — تا عصر همه را روزنامه و کتاب خواندم. عصر با گلودرد و خستگی منزل آمدم. امروز شاه صورت مرا از عقب کشیدند به جهت خنده و مزاح، اما خوب به اندازه نقاشی کرده بودند در حالت نشسته از پشت میز.
عصر جمعی دیدن آمدند من‌جمله عکاس روسی است که تازه آمده بود.

یکشنبه ۱۲ — بعد دارالترجمه رفتم اجزاء دارالترجمه را خدمت شاه بردم.

دوشنبه ۱۳ — چون دوشنبه دارالترجمه نیست به این جهت زود در خانه آمدم. ... اطاق آمدند قدری کتاب خواندند. ... سر ناهار مشغول روزنامه خواندن شدم.

سه‌شنبه ۱۴ — به‌قدری کتاب و روزنامه خواندم که گلویم درد می‌کند.

چهارشنبه ۱۵ — سر ناهار کتاب تاریخ عثمانی را خواندم. ... عصر ترجمهٔ زیادی کردم.

شنبه ۱۸ — صبح دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۱۹ — میرزاسعیدخان وزیر خارجه به‌واسطهٔ عداوتی که با من دارد اخبارم نداده بود که به جهت ترجمه حاضر باشم. میرزاعبدالله‌خان پسر صدیق‌الملک را برای مترجمی تراشیده بودند. میرزاعبدالله هم از عهدهٔ ترجمه برنیامده بود. شاه که فرانسه را خوب می‌داند ملتفت شده بود بارون نرمان را که حضور داشت او را به ترجمه واداشته بود.

سه‌شنبه ۲۱ — صبح خیلی زود دارالترجمه رفتم قدری کار داشتم

صورت دادم.

چهارشنبه ۲۲ عصر به طمع اینکه یک کتاب لغت فرانسه به فارسی که تازه آورده‌اند و جهانگیرخان دارد به خانهٔ او رفتم. هرچه رو انداختم عذر آورد.

پنجشنبه ۲۳ در بین راه به میرزااحمد مترجم روسی رسیدم. ... قرار شده است مال و بنه و چادر هم بدهند که در سفرها ملتزم رکاب باشد و درس روسی به شاه بدهد. ماشاءاللّه شاه سی سال است متصل درس فرانسه می‌خوانند هنوز نمی‌توانند مکالمه نمایند، حال روسی می‌خوانند.

یکشنبه ۲۶ شاه مشغول درس روسی بود... بعد شام خواستند. من مثل نقالها برای امین‌السلطنه و حکیم‌الممالک و جمعی سگ و گربه تاریخ عثمانی می‌خواندم.

دوشنبه ۲۷ حالا که اعتبار و شائی ندارم خلعت بها هم ندارم و هیچ ندارم اقلاً چندان زحمت به خود ندهم. شاه را بگذاریم درس روسی بخواند. این‌همه مخلوق که تحصیل معاش کردند از نقالی نبوده است. حالا هیجده سال است من این کاره هستم. چه فایده بردم.

سه‌شنبه ۲۸ به اتفاق طلوزان منزل او آمدیم ... تفصیلی از تاریخ گفت نوشتم. ... به خدا قسم از نوکری شاه خسته شدم ... آنها به درجات عالی رسیدند من نقال که بودم هستم. باز اگر نقال بی‌قال و قیل بودم و معاش روزانه داشتم شاکر بودم.

چهارشنبه ۲۹ شنیدم که دیشب شاه روزنامه فرستاده بودند نزد

امین‌السلطان که بدهد میرزااحمد ترجمه کند. خواسته بود سواد فرانسه او را بداند. آن بیچاره هم نتوانسته بود. به امین‌السلطان پس داده بود. من از سواری مراجعت نمودم عریضهٔ خیلی مفصلی با کمال اوقات تلخی به شاه نوشتم و استعفا از نوکری کردم. جواب تفقد و مرحمت مرقوم فرموده بودند.

جمادی‌الاولی

پنجشنبه ۱ — الی عصر بودم دو سه روزنامه خواندم.

جمعه ۲ — منزل آمدم قدری ترجمه کردم.

چهارشنبه ۷ — دارالترجمه آمدم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۱۰ — صبح خانهٔ ظل‌السلطان رفتم از آنجا دارالترجمه ... لغتی در حضور مبارک ذکر شده. حکیم‌الممالک احمق بی‌سواد مدعی من شده بود. امروز در اثبات حقانیت خود کتاب لغت را به نظر همایون رساندم. در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم ... دو ماه قبل امین‌حضرت از من خواهش کرد در روزنامه بنویسم (قضیهٔ عنوان جنابی برای او) مسوّده کردم شاه زد. باز امین‌حضرت خواهش کرد مسوّدهٔ دیگر نوشتم باز شاه قلم زد.

یکشنبه ۱۱ — صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۱۲ — حکیم‌الممالک قصیده‌ای انشاء کرده بود عرض کرد شال پا انداز را خلعت گرفت.

سه‌شنبه ۱۳ — از خانهٔ شاهزاده (ظل‌السلطان)دارالترجمه رفتم و مترجمین لباس تازهٔ خود را که همه ماهوت آبی و

یک‌رنگ است پوشیده بودند به حضور بردم. خیلی اظهار لطف فرمودند.

چهارشنبه ۱۴ بعد خانه آمدم. قدری لغت نوشتم.

پنجشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رفتم. دویست و پنجاه تومان به مترجمین انعام مرحمت فرمودند.

شنبه ۱۷ صبح خانهٔ ظل‌السلطان رفتم ... از آنجا دارالترجمه.

یکشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. لغتی شاه داده بود ترجمه نمودم.

چهارشنبه ۲۱ تمام شد کتاب سال سوم روزنامهٔ خود.

دوشنبه ۲۶ چهار ساعت تمام کتاب و روزنامه خواندم.

مجلد چهارم: ۱۳۰۱ـ۱۳۰۲

جمادی‌الثانیه

چهارشنبه ۵ عصر خانهٔ پروسکی رفتم چند جلد کتابی خریدم.

پنجشنبه ۶ خدمت شاه رسیدم روزنامه خواندم.

جمعه ۷ شعرای اردو از قبیل حکیم‌الممالک، ابوالحسن پسردائی اکبری غلام‌بچه در مدح شاه و شکار پلنگ رباعیات و غزلیات ساخته بودند. ... قدری روزنامه و بعد تاریخ سلاطین عثمانی، شرح‌حال و سلطنت سلطان مراد رابع که معاصر شاه‌صفی اول بود خوانده شد.

پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رفتم.

جمعه ۱۵ گاهی گردش می‌کردم گاهی کتاب می‌خواندم (اسماعیل‌آباد).

یکشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا دیوانخانه.

سه‌شنبه ۱۹ منزل امین‌السلطان ... رفتم ... بعد از طی تعارفات حکیم‌الممالک بنای تملق را گذاشت. قلم می‌تراشید. تراش قلم را بهانه کرد از خط و سواد امین‌السلطان شرحی بیان کرد. ما هم تصدیق عنفی کردیم. کم‌کم امین‌السلطان گرم شد از خود تفاصیل بیان کرد.... (گفت) در سن پانزده‌سالگی رساله نوشتم که از اندرز قابوس مفیدتر و از منشآت[1] صابی و رسایل خوارزمی بهتر بود. در دانستن لغات عرب قاموس زنده‌ام و در خوشی خط مثل قابوس‌ام جناح طاووس تحریر می‌نمایم. در دانش و بینش اقیانوسم ... در سر ناهار روزنامه خواندم. اول فصلی که خوانده شد تصمیم امپراطور روس به فرستادن جمعی از علماء به لندن بود که آنجا رفته وضع حکومت انگلیس را در بلاد اسلامیهٔ متفرقه آن دولت بسنجند.

چهارشنبه ۲۰ صبح خانهٔ امین‌الدوله ... رفتم از آنجا دارالترجمه.

پنجشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه. ... سر ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد.

شنبه ۲۳ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۵ عصر دیدن میرزاکریم‌خان سرتیپ فیروزکوهی که از آشنایان قدیم مدرسهٔ من است و شش سال بود رفته بود پاریس و تازه آمده است رفتم.

---

۱. در اصل منشأت بوده است.

جمعه ۲۹ من پهلوی شاه بلافاصله نشسته روزنامه خواندم.

شنبه ۳۰ بعد از خواندن چهار پنج روزنامه یک ساعت به غروب مانده شهر آمدم. امروز قدری منزل امین‌السلطان رفتم. دیوان شعر خودش را می‌خواند. اگر اشعار از خودش باشد بسیار خوب گفته است.

رجب

یکشنبه ۱ من صبح خانهٔ امین‌لشکر رفتم کاری داشتم. از آنجا دارالترجمه.

پنجشنبه ۵ ناظم خلوت آمد مرا خانهٔ ظل‌السلطان برد. از آنجا دارالترجمه رفتم. بیست و پنج جلد کتاب ترجمه حاضر شده بود بردم.

سه‌شنبه ۱۰ صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم از آنجا دارالترجمه. خیلی کار عقب مانده داشتم صورت دادم.

پنجشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم ... سی تومان به جهت نظر آقا [وزیرمختار] فرنگ فرستادم که بعضی کتب برای من ابتیاع نماید.

شنبه ۱۴ در همسایگی زنی بود به اطفال درس می‌داد. متصل الف سرگردان، ب سرگردان می‌گفت.

دوشنبه ۱۶ نیم فرسخ دور از عمارت ناهار افتادند روزنامه خوانده شد. ...دوباره من احضار شدم. رفتم دو سه روزنامه خواندم.

جمعه ۲۰ با حاجی‌میرزاابوالفضل و حکیم بکمز حسن‌آباد رفتم.

شنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم.

سه‌شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم. پسر استاد ابراهیم زرگر را که فرنگ رفته بود و تحصیل کرده است حضور بردم جزو دارالترجمه کردم.[۱]

چهارشنبه ۲۵ من سه چهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. خیلی کار کردم.

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. ... با من تنها دور باغ گردش فرمودند. من روزنامه عرض می‌کردم. ... بعد از ناهار خانه آمدم تفصیل و تواریخ شهر طوس را نوشتم.

دوشنبه ۳۰ عصر به کاتب خود که بعضی مسوّده‌ها داده بودم بنویسد نوشته بود آورد تمام غلط بود بسیار متغیّر شدم.

شعبان

سه‌شنبه ۱ عصر آنچه را دیروز در مسوّده بود غلط بود با میرزافروغی اصلاح کردم.

چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. لغت شاه را نوشتم.

پنجشنبه ۳ صبح به اتفاق شیخ‌مهدی سلطنت‌آباد رفتم. ... عصر با شیخ‌مهدی خیلی مباحثهٔ علمی و تاریخی شد.

شنبه ۵ عصر خیلی چیز نوشتم.

یکشنبه ۶ عصر خیلی کار کردم.

سه‌شنبه ۸ بعد حوضخانه تشریف بردند من هم تاریخ عثمانی خواندم.

---

۱. مراد اوانس‌خان مسیحی است که بعدها مساعدالسلطنه لقب گرفت.

شنبه ۱۹ شهر تشریف بردند که درب موزه را مهر فرمایند. زمین موزه هم که تخته فرش بود و چهار پنج‌هزار تومان خرج شده بود عوض کرده کاشی کردند و چهار پنج‌هزار تومان دیگر خرج کاشی نمودند. ... امروز وقت ظهر حاجی‌استاد غلامرضای شیشه‌گر معروف در سن هشتادسالگی مرحوم شد.

دوشنبه ۲۱ قدری ترجمه کردم. شب کتابچه‌ای در باب تکالیف سفرای خارجه و احترامات آنها به خانوادهٔ سلطنت، نوشتم.

چهارشنبه ۲۳ صبح میرزافروغی از شهر آمده بود سی و شش کتابچهٔ ترجمهٔ دارالترجمه را آورده بود.

پنجشنبه ۲۴ عصر عارف‌خان و جمعی آمده بودند آنها را راه انداخته ملاموسی را برداشته حسن‌آباد آمدم.

رمضان

چهارشنبه ۱ شاه تعیین صدراعظم (مستوفی‌الممالک) کرده بیکار شده‌اند. تمام مشغولیات را من باید متحمل شوم. یعنی تا ممکن است باید روزنامه بخوانم، یا خودشان کتاب بخوانند من ترجمه کنم. صبح ملیجک حضور بود. هرچه می‌خواستم کتاب بخوانم این بدذات نمی‌گذاشت ... تا چهار ساعت به غروب مانده متصل روزنامه و کتاب خواندم.

شنبه ۴ ناهار میل فرموده چند روزنامه خوانده شد.

دوشنبه ۶ یک روزنامه خواندم در سر ناهار.

چهارشنبه ۸ بعد از ناهار خوابیدند من هم دو سه روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۹ صبح کاغذی به نظر آقا وزیر مختار ایران که در پاریس است نوشتم بعضی کتب خواستم. ... در سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۰ تا عصر بودم مدتی کتاب و روزنامه خوانده شد. بعد به جهت نوشتن لغتهای کتب که خوانده بودند مرخص کردند خانه آمدم نوشتم. شب فرستادم.

یکشنبه ۱۲ صبح حمام رفتم بعد کتاب لغت شاه را تصحیح نمودم. بکمز و میرزاعلی مترجم نزد من بودند.

پنجشنبه ۱۶ در سر ناهار تاریخ عثمانی شرح سلطنت سلطان سلیمان دوم و سلطان احمد خوانده شد. تا پنج به غروب مانده هم درس خواندند.

چهارشنبه ۲۲ بعد از خواندن تاریخ ناپلئون و تاریخ روس مراجعت به خانه شد.

یکشنبه ۲۶ صاحبقرانیه رفتم دو سه روزنامه خوانده شد.

شوال

شنبه ۳ روزنامه خوانده شد. تاریخ روس ترجمه شد.

دوشنبه ۵ همراهان من سیدکاتب و شیخ‌محمدحسن است (به اوشان).

سه‌شنبه ۶ در سر ناهار تاریخ عثمانی و روزنامه خواندم. ... شاه برای خاطر اینکه مرا مجبور کند در این سفر اتصالاً با او همراهی کنم دو روزنامه پطرزبورغ به میرزااحمد داده بود ترجمه کند. اما من حیلهٔ شاه را می‌دانم، از فردا قهر

کرده دریخانه نمی‌روم تا از این عمل پشیمان شود.

چهارشنبه ۷ قبل از ناهار دو سه لغت فرانسه از من پرسیدند گفتم. بعد برای اینکه شاه را ملتفت کنم که تزویرش را فهمیدم عرض کردم من هفتادهزار لغت فرانسه می‌دانم. شاه هم به جهت اینکه مرا خجل کند لغت غیرمصطلح که «گوش‌ماهی زنده» است از من سؤال کردند ... من ندانستم.

پنجشنبه ۸ در سر ناهار تاریخ عثمانی خواندم. ... عصری تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس خواندند من ترجمه کردم.

جمعه ۱۶ این اشعار را که از منشآت[1] خود حکیم‌الممالک است برای من می‌خواند:

شاه اگر عاشقی کند سر پیری
عشق ملیجک بس است و آل ملیجک
مرو و سرخس ار به باد رفت عجب نیست
عشق ملیجک بس است و خال ملیجک (الخ)

اگرچه انشاء این اشعار نمک به حرامی است زیرا که در هجو ولی‌نعمت است اما چون حقیقت دارد به آن جهت من هم نقل‌قول کردم.

شنبه ۱۷ بعد خدمت شاه رسیدم روزنامه ترجمه کردم. شاه قدری درس خواندند.

سه‌شنبه ۲۰ ناهار خوردند دو سه روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۱ سه روزنامه خواندم.

---

۱. در اصل منشئات بوده است.

دوشنبه ۲۶ مدتی مرا نگاه داشتند. سه روزنامه خواندم.

ذی‌قعده

یکشنبه ۲ حکیم‌الممالک که میدان را خالی دیده بود هم طبابت کرده بود هم ترجمهٔ روزنامه. بیچاره اگر ترجمه‌اش مشابه معالجه‌اش بود زهی بدبختی دارالترجمه.

جمعه ۷ سی و شش کتابچهٔ دارالترجمه را که از شهر آورده بودند به نظر رساندم. خیلی تمجید فرمودند.

چهارشنبه ۱۹ گله کیله رفتم تا عصر بودم چند روزنامه خواندم.

ذی‌الحجه

سه‌شنبه ۹ من در حضور شاه بودم روزنامه می‌خواندم.

جمعه ۱۲ کتابچهٔ ابوالقاسم‌خان ناصرالملک [را] که خلاصهٔ تحقیقات ملکم بود خواندم. در باب رواج مال‌التجاره و تکمیل صناعت و ترقی صناعت نوشته شده بود. سرا پا بی‌معنی.

چهارشنبه ۱۷ حکیم‌الممالک را دیدم سیدمیرزای کاشی را حضور آورد. ... در اول سلطنت شاه میرزاتقی‌خان امیرنظام او را از خلوت بیرون کرد داخل مدرسه شد. با من در درس نظام همدرس بود.

یکشنبه ۲۱ صبح اسماعیل‌آباد رفتم. میرزافروغی، سیدکاتب، ملاموسی بودند.

دوشنبه ۲۲ چون شاه بیرون شام میل می‌فرمودند قدری کتاب شرح‌حال ایلخانی اللهقلی‌خان که یکی از پسرهای

فتحعلی‌شاه نوشته است و خیلی هزل و رذل است خوانده شد.

پنجشنبه ۲۵ صبح زودتر دارالترجمه رفتم. ... فرمودند بعد از این باید از صبح الی عصر دربخانه باشی. قدری روزنامه خواندم. ...بعد داخل اطاق موزه شدند ناهار آنجا صرف نمودند.

شنبه ۲۷ صبح زود سرکشی به لاله‌زار کرده بعد دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۲۸ صبح خانهٔ وزیر خارجه رفتم از آنجا دارالترجمه. ... عصر هم شاه مدرسهٔ دارالفنون تشریف بردند.

دوشنبه ۲۹ امروز ایلچی تازه (آلمان) حضور رسید. من ترجمهٔ خطبهٔ او و شاه راکردم ... باز در سر شام تعریف زیاد از ترجمهٔ من فرمودند.

۱۳۰۲

محرم

پنجشنبه ۱۰ دو سه روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار و بعد از ناهار تاریخ عثمانی خوانده شد.

چهارشنبه ۱۶ صبح خانهٔ میرزاابوالقاسم حکیم رفتم از آنجا دارالترجمه.

سه‌شنبه ۲۲ دیشب تاریخ عثمانی راکه یک سال بود خدمت شاه می‌خواندم تمام کردم. چنانچه رسم نقال است وقتی نقلی را به اتمام می‌رساند یک سرداری به من مرحمت

شد. ... تاریخ نیکلا امپراطور را از دست گرفتم خدمت شاه بخوانم.

شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رفتم.

صفر

پنجشنبه ۱ صبح بعد از دارالترجمه خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه عرض شد.

شنبه ۳ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه... رفتم.

شنبه ۱۰ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه بعد از آن دربخانه رفتم.

سه‌شنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۱۶ تا عصر مشغول نوشتن شرح‌حال مشهد بودم.

شنبه ۱۷ صبح با کسالت دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۱۸ صبح خانهٔ طلوزان از آنجا دارالترجمه رفتم. ... ابلاغی از ملیجک رسید که فردا صبح اجزای مجلس تألیف را حضور شاه حاضر کنم.

دوشنبه ۱۹ صبح زود دارالترجمه رفتم. اجزاء مجلس تألیف را آنجا حاضر کردم. بعد خدمت شاه رسیدم. ... بعد از ناهار، در باغ حضرات را به حضور بردم. شاه به هریک اظهار التفات فرمودند. هیچ معلوم نشد احضار حضرات چه بود.

چهارشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
شنبه ۲۴ صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم از آنجا دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
یکشنبه ۲۵ من صبح بعضی کارها داشته دارالترجمه رفتم.
سه‌شنبه ۲۷ امروز صبح دارالترجمه رفته بعد خدمت شاه رسیدم.
چهارشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.
پنجشنبه ۲۹ صبح بسیار زود دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

ربیع‌الاول

شنبه ۲ صبحُ زود دارالترجمه رفتم. مترجمین را با کتابچه‌های ترجمه شده حاضر کرده که حضور ببرم ... بعد از ناهار مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند. شاه خیلی التفات کردند.
یکشنبه ۳ اشخاصی که در این سفر همراه من هستند عارف‌خان مترجم و سیدمیرزای کاشی که تازه پیشخدمت شده و سیدکاتب است.
سه‌شنبه ۵ قدری روزنامه در سواری خوانده شد. ... به ناهار پیاده شدیم آنجا هم روزنامه خوانده شد.
پنجشنبه ۷ من به منزل مراجعت نمودم چیز زیاد نوشتم.
شنبه ۹ از تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس که می‌خواندم تفصیل مهمانی نیکلا با پسرش اسکندر دوم و وضع تربیت او نوشته شده بود. بندگان همایون فرمودند خیلی به وضع تربیت ولیعهد ما [شباهت] دارد.

یکشنبه ۱۰ مشغول تحریر شدم. انشاءالله اگر عمر باشد کتاب امسال من بهترین کتابها خواهد شد.

دوشنبه ۱۱ بعد منزل آمدم مشغول نوشتن شدم.

سه‌شنبه ۱۲ من در سر ناهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۳ بعد منزل آمدم خیلی کار کردم.

پنجشنبه ۱۴ روزنامه خواندم ... در حضور ایستاده بودم روزنامه می‌خواندم.

شنبه ۱۶ من دارالترجمه بودم.

سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم ...تاریخ اسکندر دوم امپراطور روس را خواندم تفصیل جنگ باتوم بود و اول استقراض عثمانی از دول فرنگ. شاه مذمت زیاد از مفرّنگها فرمود. مخصوصاً به کنایه از امین‌الدوله بد می‌گفتند که می‌خواهد ما استقراض کنیم. ... از یک طرف تمجید سربازان عثمانی را می‌فرمودند که آنها اصلاً فرنگی بودند و از طرف دیگر مذمت فرنگیها را و مفرّنگها می‌فرمایند.

شنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۲۴ تمام روز را خانه ماندم چیز نوشتم. ... من مشغول خواندن روزنامه می‌شدم مطلب تغییر می‌کرد ... شاه به من می‌فرمودند بخوان که حکیم [الممالک] کم فضولی کند.

سه‌شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. سر ناهار شاه بودم.

چهارشنبه ۲۷ دارالترجمه رفتم... بعد خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۲۹ با عارف‌خان مدتی کار کردم. عصر با سیدکاتب درشکه نشسته طرف خیابان باغ ایلخانی رفتم. از آنجا خانهٔ دیکسون حکیم رفتم سفارت انگلیس. به‌واسطهٔ شرحی که از انگلیس در روزنامهٔ اطلاع بد نوشته بودند از من رنجیده به جهنم، باز هم به جهنم. من نوکر ایرانم نه انگلیس.

شنبه ۳۰ صبح دارالترجمه علی‌العادة رفتم. ... من هم خانه آمدم کار زیاد کردم.

ربیع‌الثانی

یکشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد از مدتی که آنجا کار کردم خدمت شاه رسیدم ... دو مسئله از من سر ناهار سؤال فرمودند. یکی صفین کجاست و دیگری دومةالجندل کجا بوده است. من خانه آمدم رساله‌ای در کمال فصاحت و بلاغت نوشته در نقشه جای هر دو را معین کردم شب به نظر شاه رسانیدم.

دوشنبه ۲ بعد از ناهار روزنامهٔ «ترجمان حقیقت» را که روزنامهٔ رسمی عثمانی است و در او تفصیلی از ایران نوشته بودند با ترجمه‌اش به نظر شاه رساندم. ... شاه روزنامه را ملتفت نشدند ترجمه را تمام خواندند. اخمها به هم کشیدند.

چهارشنبه ۴ امروز آخوندهای مجلس تألیف به هم فحش داده بودند، بعد اصلاح نموده.

شنبه ۷ من صبح دارالترجمه رفتم به جهت آنکه کتابهای

ترجمه شده را حضور شاه ببرم حاضر نبود.

سه‌شنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۱۹ (عریضه به شاه) انگلیسی‌ها با من عداوت دارند به‌واسطهٔ عدم مراوده که با آنها دارم و خبرچی آنها نیستم ... احتمال دارد که روزنامهٔ اطلاع را متزلزل کنند. دستخط خیلی خوب شاه نوشته بود و همچنین عریضه‌ای که پریروز داده بودم در باب ایجاد سانسور به جهت کتب چاپی و غیره. خیلی پسند فرموده بودند. مقرر شده بود این کار به من رجوع شود. عضدالملک می‌گفت در غیاب تو خیلی از تو تعریف فرمودند.

یکشنبه ۲۲ صبح زود دارالترجمه رفتم. ...بعد خدمت شاه رسیدم.

سه‌شنبه ۲۴ من دارالترجمه رفته قدری کار کردم ... بعد من خانه آمده قدری کتاب خواندم.

پنجشنبه ۲۶ صبح خانهٔ حاجی‌میرزاابوالفضل رفتم از آنجا دارالترجمه.

شنبه ۲۸ در سر شام روزنامه خوانده شد.

جمادی‌الاولی

چهارشنبه ۲ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم ... قبل از ناهار به من فرمودند «دیالوگ» فرانسه که مدرسه چاپ کرده‌اند بدخط است. گفتند میرزارضاخان (داماد حکیم‌الممالک) می‌باید به خط خوب بنویسد. من هم تصدیق کردم. ... بعد از مدتی به شاه عرض کردم

مقصود شما خط میرزارضاخان است یا خوشنویس. فرمود مقصود خط خوش است. عرض کردم شما حالت فضولی حکیم‌الممالک را نمی‌دانید که می‌خواهد در کارهای من دخالت کند و به این وسیله کار مرا بی‌نظم کند. فرمود ابداً میرزارضاخان نیاید. کتابچه‌ها را به خود من دادند که به هرکه میل دارم بدهم بنویسند. ... عریضه‌ای هم در باب اهمال وزرا در اجرای امر شاه و مسئلهٔ سانسور دادم امین‌السلطان به شاه بدهد.

پنجشنبه ۳ صبح دارالترجمه و بعد خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۴ قبل از ناهار و سر ناهار روزنامه عرض کردم.

شنبه ۵ دارالترجمه رفتم ... از آنجا سفارت فرانسه رفتم. شاه مأمورم فرموده بود که احوالپرسی نمایم و روزنامه‌های زمان ناپلئون اول را بخواهم که از دولت فرانسه بطلبند.

یکشنبه ۶ به صدراعظم گفتم که شاه مرا مأمور فرمودند در فقرهٔ سانسور جواب و سؤال نمایم. قوام‌الدوله از طرف صدراعظم گفت ما اجزاء صدارت نمی‌فهمیم مقصود شما چه است. خوب است شما مذاکرهٔ این مطلب را به وزیر خارجه و امین‌الدوله بکنید. جواب دادم شما چرا نسبت نفهمی به خودتان می‌دهید. با وجودی که از همه فهمیده‌تر هستید و من با وزیر خارجه کاری ندارم، با امین‌الدوله هم. مقصود من حفظ دین و دولت است. اگر به شخص من محبت ندارد نداشته باشد. اما مطلب زیاد مرا که عین صلاح ملت و دولت شما است چرا

ضایع می‌کند. اجزای مجلس که حاضر بودند طرف مرا گرفته و قرار دادند اسباب این کار را روز [سه] شنبه مرتب سازند.

دوشنبه ۷ — تا عصر تاریخ مشهد را نوشتم.

سه‌شنبه ۸ — صبح خانهٔ طلوزان رفته ... از آنجا دارالترجمه رفتم. امروز بنا بود که از مجلس جواب لایحه را بدهند که راجع به سانسور است، به فردا گذاشتند.

چهارشنبه ۹ — صبح دارالترجمه رفتم ... جواب لایحهٔ مرا صدراعظم داده بود. ایجاد روزنامهٔ فرانسه ان‌شاءاللّه برای نوروز خواهم کرد. ... (در مهمانی سفارت آلمان) طرف دیگرم مستشار سفارت آلمان نشسته بود با او صحبت علمی می‌داشتم.

پنجشنبه ۱۰ — بعد دارالترجمه رفتم. ... مجسمه‌ای از چدن در مالمیر خانگی بختیاری وقت زراعت زمین از زیر گاوآهن بیرون آمده است، شاه به من دادند که معلوم کنم چه است و تفصیل چه.

شنبه ۱۲ — من هم سوار شده در بین راه قدری روزنامه خواندم.

یکشنبه ۱۳ — من منزل آمدم. کتابچه‌ای به عرض آستان همایون رساندم.

دوشنبه ۱۴ — کتابچه‌ای که دیروز نوشته بودم در یک مطلب پلتیکی صبح اندرون فرستادم. جواب به دستخط مبارک رسید.

چهارشنبه ۱۶ — صبح میرزامحمودخان آمد به اتفاق دارالترجمه رفتیم. او وزارت خارجه رفت.

پنجشنبه ۱۷ — صبح خانهٔ میرزااحمدخان مترجم عیادت رفتم، از آنجا

دارالترجمه ... بعد از ناهار شاه موزه رفتند.

شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۲۰ دارالترجمه رفتم. کارهایی که گفته بودم درست نکرده بودند تغیّرم زیادتر شد. قهر کرده از مجلس برخاستم دربخانه رفتم.

چهارشنبه ۲۳ از آنجا دارالترجمه [رفتم بعد] خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه بعضی کار داشته صورت دادم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۲۶ دیکسون طبیب سفارت انگلیس ... به طلوزان گفته بود که فلان کس در سالنامه اسم تو را بعد از اسم میرزانصرالله نوشته است.

یکشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خانهٔ وزیر خارجه.

دوشنبه ۲۸ سی جلد کتاب ترجمهٔ دارالترجمه را حضور شاه بردم.

سه‌شنبه ۲۹ شاه فرمودند روزنامه به زبان فرانسه ایجاد باید کرد. درصورتی‌که من حاضر کرده بودم. کار شده بود.

مجلد پنجم: ۱۳۰۲ـ۱۳۰۳

جمادی‌الاخره

پنجشنبه ۲ میرزامحمودخان و عارف‌خان با من ناهار خوردند.

شنبه ۴ روزنامه که به زبان فرانسه طبع کرده بودند به نظر شاه رساندم. خیلی تمجید فرمودند.

چهارشنبه ۸ امروز شاه روزنامهٔ جدید که به فرانسه چاپ می‌شود بدقت مطالعه فرمودند. در حضور وزرا مرا خواستند و خیلی تمجید فرمودند. به امین‌الدوله فرمودند که در مجلس قرار انتشار این روزنامه را بدهند ... عصر من مجلس وزرا رفتم. تمام وزرا تصدیق ایجاد روزنامهٔ جدید را نمودند و قرار شد ماهی صد تومان مخارج دارالترجمه داده شود و در سال دویست تومان به بارون نرمان داده شود که انشاء روزنامه کند. دیگر من خرجی برای روزنامه مطالبه نکنم.

پنجشنبه ۹ امین‌الدوله خدمت شاه رسیده بود تفصیل قرارداد مجلس شوری را در باب دارالترجمه و غیره عرض کرده بود ... شاه فرموده بودند بارون نرمان هشتصد تومان مواجب دارد، سپردهٔ صنیع‌الدوله باشد که انشاء روزنامه را بکند. وزیر عرض کرده بود بارون نرمان در وزارت خارجه کار دارد. فرموده بودند هرچه کار داری به صنیع‌الدوله رجوع کن. اما در باب مخارج دارالترجمه فرمودند من پارسال مبالغی انعام دادم دیگر مخارج چرا بدهم. الحق امین‌الدوله هم زیاد حرف زده بود. آخر به این قرار گرفت که با وزیر بنشینند و به‌طوری‌که چندان ضرر دیوان نباشد قراری بدهند. این تفصیل را حکیم‌الممالک به من گفت... خیلی اوقاتم تلخ شد. سلطان عثمانی سالی سه‌هزار لیره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامهٔ فرنگی می‌کند، شاه از دادن دویست تومان اکراه دارد.

شنبه ۱۱ صبح منزل میرزامحمودخان رفتم از آنجا دارالترجمه.

یکشنبه ۱۲ به من فرمودند شرح تفصیل قلعه و شهر میبد را بنویسم. شهر آمدم زیاده از پانصد بیت کتابت کردم. عجب است وزیر علوم مخبرالدوله است من باید انکشاف علمی را بکنم. بلی ایشان وزیر علوم بامایه هستند من عالم بی‌مایهٔ بی‌پول.

دوشنبه ۱۳ من مشغول تصحیح کتابچهٔ میبد شدم. خدمت شاه رسیدم کتابچه را دادم تعجب کرد که چه‌طور به این زودی این تفصیل را نوشتی.

سه‌شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سفارت فرانسه ... عصر عریضه‌ای به شاه نوشتم شکایت در معنی از خود شاه بود. اما در ظاهر از وزرا که دماغ مرا در باب ایجاد روزنامهٔ فرانسه سوزانده‌اند. خلاصه عصر که شاه مراجعت فرمودند از محاذی قهوه‌خانهٔ بربرآباد عبور فرمودند. صاحب قهوه‌خانه بعضی تصاویر خیالی نقاشی کرده من‌جمله مجلس سلام با تخت سلیمان و بلقیس و مجلس رقص و غیره، ازین قبیل تصاویر بی‌معنی در قهوه‌خانه گذاشته بود که مردم تماشا نمایند. ندانستم شاه به چه خیال به کنت فرمودند که پرده‌ها را پاره کند. کنت هم شمشیر خود را کشیده بود سواره داخل قهوه‌خانه شده با شمشیر پرده‌ها را پاره کرده بود.

شنبه ۱۸ صبح خانهٔ قوام‌الدوله رفتم ... از آنجا دارالترجمه آمدم.

یکشنبه ۱۹ من با امین‌السلطان کار داشتم خانهٔ او رفتم بعد دارالترجمه، از آنجا خانه آمدم چیز زیاد نوشتم.

جمعه ۲۴ باید خطابهٔ بیزمارک را که مترجمین نتوانستند ترجمه کنند ترجمه کنم. قدری نوشتم.

یکشنبه ۲۶ صبح بسیار زود خانهٔ صدراعظم رفتم ... بعد دارالترجمه.

دوشنبه ۲۷ ناهار میل فرمودند بعد مقبرهٔ طغرل سلجوقی [رفتند] که نصفه ویران بود و دستور دادند تعمیر کامل نموده باغی هم آنجا انداخته شود.

سه‌شنبه ۲۸ صبح به‌واسطهٔ شکستن درشکه سواره دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۳۰ دارالترجمه رفتم. بعضی کارها را صورت داده خدمت شاه رسیدم.

رجب

جمعه ۱ شب تا ساعت دو خانهٔ میرزاحسن‌خان منشی اسرار تبریز [بودم].

شنبه ۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۳ درشکه نشسته دربخانه رفتم. اول دارالترجمه کار زیاد داشتم صورت دادم. بعد سر ناهار خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۴ تا سه ساعت بودم دو سه روزنامه خواندم. (جاجرود).

سه‌شنبه ۵ سه ساعت تمام به خواندن روزنامه و غیره وا داشتند.

پنجشنبه ۷ بعد سر ناهار حاضر شدند تاریخ سلطنت اسکندر دوم عرض شد. ... شب باز تاریخ اسکندر خواندم.

شنبه ۹ صبح دارالترجمه رفتم. چند جلد کتاب ترجمه و غیره بود به حضور شاه بردم. مستحسن آمد.

سه‌شنبه ۱۲ ایلچی (آلمان) وارد شد خطبه‌ای در کمال فصاحت به فرانسه خواند و من ترجمه نمودم. بعد جواب همایون را به فرانسه به او گفتم.

پنجشنبه ۱۴ میرزافروغی آمد. کتابچه‌ای که به وزیر خارجه دیشب مسوّده کرده بودم دادم نوشت.

شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه از آنجا دربخانه [رفتم].

چهارشنبه ۲۰ در یوسف‌آباد قدری تاریخ فردریک برایشان خواندم.

پنجشنبه ۲۱ دارالترجمه رفتم.

جمعه ۲۲ شب هم در حضور همایون بقال‌بازی درآورده بودند.

شنبه ۲۳ خلاصه مغرب بیرون تشریف آوردند شب را به خواندن تاریخ فردریک گذشت.

شعبان

یکشنبه ۲ روزنامهٔ «شرف» این ماه که چهار صورت دارد یکی از حسنعلی‌خان امیرنظام و دیگری از میرزامحمدخان و دیگر برج طغرل است به حالت خراب. چهارمی باز برج طغرل است که تعمیر نموده و ساخته‌اند. خانه که بودم هر دو ورق را جوف هم گذاشتم. وقتی‌که عشرت‌آباد آمدم حضور شاه بردم. عرض کردم تفصیل برج طغرل هم در روزنامه نوشته شده. هرچه گردیدند ندیدند. معلوم شد در درشکه افتاده. عرض کردم معاینه دفتر حسن صباح و عمل خواجه نظام‌الملک شده است. شاه خیلی خندیدند. فرستادند ورق دیگر آوردند.

پنجشنبه ۶ من قصه‌ای به فرانسه ترجمه می‌کنم برای روزنامهٔ فرانسه. خیلی کار کردم.

دوشنبه ۱۰ من در سر شام روزنامه عرض کردم.

سه‌شنبه ۱۱ قدری از تغیّر فرو نشستند روزنامه خواندند.

پنجشنبه ۱۳ قصهٔ فرانسه خواندم.

جمعه ۱۴ ناهار خورده خوابیدند من هم دو سه روزنامه خواندم.

یکشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار شاه بودم روزنامه

خواندم.

سه‌شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم قدری کار داشته صورت دادم. بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۹ با میرزافروغی رفتم دیوانخانه. روی نیمکت نشسته در باب حساب دارالطباعه حرف می‌زدیم. ... عصر خانهٔ مسیو ریشارد رفتم چند جلد کتاب خریدم.

پنجشنبه ۲۰ صبح به عادت معهود دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۲۲ عصر شاه مدرسهٔ نظامی که نایب‌السلطنه ساخته است در جنب اطاق نظام است تشریف برده بودند.

یکشنبه ۲۳ چهار ساعت تمام تاریخ فردریک خواندم. عجب اینکه در سال متجاوز از چهارصد تومان خرج می‌کنم و از این قبیل کتابها که سرا پا تنبه است می‌آورم برای شاه می‌خوانم هیچ ملتفت نیستند. بعد از مدتی که از کتاب خواندن خلاص شدم ساعت چهار خسته و مانده چادر خود آمدم.

سه‌شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۲۶ شاه بیرون شام خورده بودند و نجم‌الملک منجم‌باشی را احضار فرموده که ستاره‌های آسمان را نشانش بدهد.

رمضان

سه‌شنبه ۲ چند روز قبل موزه تشریف برده بودند ... مخبرالدوله وزیر علوم و غیره احضار شد. این وزیر علوم صرف غیور است، از حرکاتش معلوم است. ناظم مدرسه

مجمدحسین‌خان را حضور آورده بود که بفرستد معدن نقره را پیدا کند. ...

پنجشنبه ۴ عصر ملاموسی از شهر آمد.

جمعه ۵ قبل از ظهر که شاه اصلاح لحیه می‌فرمودند من روزنامه می‌خواندم.

یکشنبه ۷ تا عصر دو سه روزنامه خوانده شد.

چهارشنبه ۱۰ سر ناهار روزنامه خواندم. فرمودند باشم کتاب خواهند خواند.

پنجشنبه ۱۱ تا عصر چهار روزنامه خواندم ... فروغی قصیده‌ای در تاریخ تولد پسر نایب‌السلطنه گفته بود به جهت نایب‌السلطنه فرستادم. خیلی خوب گفته بود.

دوشنبه ۱۵ بعد از ناهار شاه بنای درس فرانسه گذاشتند. مدتها بود ترک کرده بودند.

پنجشنبه ۱۸ من روزنامه خواندم. نمی‌دانم به چه ملاحظه شاه به من فرمودند تو حقیقت عالم مملکت ما هستی. مثل الکساندر دوما و ویکتور هوگوی فرانسه هستی.

یکشنبه ۲۱ روزنامه خواندم ... صورتی از ولیعهد داده بودم دارالطباعه چاپ کرده بودند از ترس اینکه مبادا برای شاه خیالی رو دهد به‌واسطهٔ کمال احتیاطی که من دارم وحشت کرده بودم یک قطعه از آن تصویر را آینه و چهارچوب گرفته حضور بردم. عرض کردم من این فضولی را کردم و خیلی هم خوب ساخته است.

فرمودند بسیار خوب است و خیلی هم شبیه است. الحمدللّه به خیر گذشت. بردند بالاخانه گذاشتند.

سه‌شنبه ۲۳ صبح بارون نرمان آمد و روزنامهٔ انگلیسی در دست داشت که از ایران بد نوشته بودند. به فرانسه خواند من ترجمه کردم. خیلی از وضع ترجمهٔ من تعجب کرد ...ترجمهٔ صبح را پاکنویس کرده برای شاه فرستادم.

چهارشنبه ۲۴ روزنامه‌های دیروز را که بسته و به ملیجک اول داده بودند طلب فرمودند که بخوانم. معلوم شد ملیجک روزنامه‌ها را منزل خودش برده بود.

پنجشنبه ۲۵ بارون نرمان می‌گفت سیدولی حروفچین فرانسه شورش کرده و گفته می‌روم دربخانهٔ بدرالسلطنه زن شاه که خواهر رضاعی اوست بست خواهم نشست. دیگر حروفچینی نمی‌کنم. فرستادم میرزاعلی‌محمدخان را از شهر بیاورند اصلاح کند.

جمعه ۲۶ دیشب به‌واسطهٔ قهر سیدولی و به خیال اینکه دیگر احدی پیدا نخواهد شد و من لابد می‌شوم که به او تملق کنم تا صبح راحت نبودم. نه می‌خواستم تملق به سیدولی کرده باشم و نه مایل بودم که روزنامهٔ فرانسه که با این‌همه زحمت ایجاد شده عاطل و باطل شود. بعد از تفکرات زیاد باز خیالم این‌طور قرار گرفت که میرزاابوتراب نقاش را بیاورم و او را متصدی این کار قرار بدهم. میرزاعلی‌محمدخان را احضار کردم و قرار اجرای این کار را با او دادم و از این بابت آسوده شدم.

شنبه ۲۷ در رکاب بودم سه چهار روزنامه خوانده شد. ... ابوالقاسم‌خان نوهٔ وزیر خارجه دیده شد. شاه فرمودند مقدمات قانون را نوشتی؟ عرض کرد بلی. ... خلاصه

تفصیل قانون نوشتن ابوالقاسم‌خان از این قرار است. این جوان سی‌ساله اگر چهار پنج سال در لندن در وزارت و نظارت ملکم‌خان تحصیل کرده باشد و شاگرد عقاید ملکم است، ملکم آنچه را که خود نتوانست اجرا نماید حالا غیرمستقیماً با این واسطه اجرا می‌دارد، می‌خواهد قانون دولتی بنویسد و در ایران ایجاد نمایند. شاه هم از آنجا که تمام کارها را سهل گرفته است و ملتفت هیچ کار نیست با این‌همه هوش و مشاعر شخص نمی‌تواند این‌قدرها فریب بخورد. برای گذراندن وقت و رضایت وزیر خارجه قبول کند. این ابوالقاسم سی‌ساله بعد از هزار و سیصد سال می‌خواهد قانون ابوالقاسم عربی (ص) مبعوث چهل‌ساله را به هم زند. ای شاه! ابوالقاسم همدانی ابوالقاسم هاشمی نمی‌شود. چنگیزخان کافر حربی رویهٔ محمدی را به هم نزد. ای شاه این جوان همدانی است نه همه‌دانی!

یکشنبه ۲۸ روزنامهٔ دولتی (؟) فرانسه که طبع شده از ایران بد نوشته خواندم. خیلی مؤثر شد.

دوشنبه ۲۹ خلاصه در بین راه و سر ناهار روزنامه خواندم ... مقدمات قانون ابوالقاسم‌خان خوانده شد ...

شوال

دوشنبه ۷ دو سه روزنامه خواندم. هرچه مطالب خنده‌دار اختراع کردم بازگره از ابرو باز نشد.

شنبه ۸	مختصری روزنامه عرض شد. عریضه‌ای دربارهٔ روزنامهٔ فرنگی نوشته بودم دادم بلافاصله جواب رسید.
پنجشنبه ۱۰	در منتهای آبادی دروازه قزوین به عیادت فروغی رفتم. ...جمعی از مترجمین و مؤلفین بودند. ناهار آنجا صرف کردم.
شنبه ۱۹	میرزافروغی و میرزاعلی‌محمدخان آمدند کار زیاد کردم.
پنجشنبه ۲۴	من دو زانوی ادب زمین زده چون ادبای متملق بیچاره درگوشه‌ای خزیده نظارهٔ قدرت خداوند را می‌کردم.
جمعه ۲۵	روزنامه خواندم به‌قدری که صدایم گرفت. پناه بر خدا تاکی من باید نقال باشم.
یکشنبه ۲۷	سر ناهار شاه روزنامه خوانده شد. ... من احضار شدم نقالی کردم.
سه‌شنبه ۲۹	الی عصر بودم روزنامه زیاد خواندم.

ذی‌قعده

پنجشنبه ۲	سر شام بودم. تا ساعت چهار روزنامه و کتاب تاریخ فردریک را خواندم. در تاریخ فردریک عقاید آن پادشاه را نوشته بود که حکیم و فیلسوف بود. به بقای روح معتقد نبود. شاه تحقیقات فیلسوفانه در بقای روح فرمودند ...
جمعه ۳	روزنامهٔ اختر که تازه اسلامبول طبع شده یعنی طبع می‌شد دو سال بود شاه منع فرموده بودند باز مجدداً

طبع شده نسخه به نظر همایون رساندم. به وزیر خارجه دستخط شد مجدداً ممانعت نمائید ...

شنبه ۴ — چند روزنامه خوانده شد.

دوشنبه ۶ — در نوشتجات وزیر خارجه کاغذ ملکم‌خان ناظم‌الدوله بود که وزیر خارجهٔ انگلیس راضی از نشر روزنامهٔ فرانسهٔ ایران نیست. تعلیمات به ایلچی خود داده است که موقوف نماید.

چهارشنبه ۸ — من هم روزنامه در دست جلو نشسته. ... من هم مثل مگس که دور حلویات باشد وزوز می‌کردم، روزنامه می‌خواندم.

پنجشنبه ۹ — من بیچاره از صبح تا عصر بودم. سه چهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۰ — میرزااحمدخان مترجم را فرستادم آوردند پاکنویس قصهٔ زمرد سلطان را نمودم ... نه شام خوردند نه گوش به خواندن روزنامهٔ من دادند ...

شنبه ۱۱ — با نهایت اوقات تلخی بودند چند روزنامه خوانده شد.

یکشنبه ۱۲ — ناهار منزل صرف نمودند. دو سه روزنامه خوانده شد.

چهارشنبه ۱۵ — روزنامه عرض کردم ... خلاصه عصر من هم احضار شدم دو روزنامه خواندم ... شب چیز زیاد نوشتم.

پنجشنبه ۱۶ — من منزل ماندم ترجمه نمودم.

جمعه ۱۷ — ناهار میل فرمودند روزنامه خواندم.

جمعه ۲۴ — شب میرزافروغی و شیخ‌مهدی با من بودند.

پنجشنبه ۳۰ — عصردربخانه رفتم کتاب خواندند.

ذی‌الحجه

جمعه ۱ خلاصه الی عصر حضور شاه بودم روزنامه‌ها خوانده شد. درس خواندند.

دوشنبه ۴ کتاب حافظ ابرو چهار ماه است خریدم و نسخهٔ امین‌السلطان را به عاریت گرفتم که مقابله نمایم و تصحیح شود. سیدکاتب بابی دین با میرزاحیدرعلی مقابله می‌کردند. امروز خسته شدم که چهار ماه است چرا تمام نشده. ادیب کاشی که نزد من است خواستم که او مقابله کند و بعد خوابیدم. عصر گفتند سید قهر کرده رفته است. گفتم کجا رفته، کسی جواب نداد. فرستادم بیاوردندش. رفته بود منزل امین‌السلطان. عبدالعلی را فرستادم که چرا آنجا رفتی. جواب داده بود بنست آمدم و می‌خواهم بگویم آنچه نباید گفت. تعجب کردم یعنی چه. می‌دانستم این سید چرسی و دیوانه است اما نه این‌قدرها, میرزااحمدخان آنجا بود برخاست رفت آوردش. گفتم کجا رفته بودی. بنا کرد به من نفرین کردن. او را با دست خود قدری زدم. دوهزار فحش به من داد. نسبت بی‌دینی به من داد. مستحق دوهزار چوب بود. چون دیوانه است به او رحم کردم. معلوم شد قهر کرده که چرا مقابلهٔ کتاب را به دیگری رجوع کردم ...

پنجشنبه ۷ بعد من مشغول ترجمهٔ کتابی که شاه داده بود ترجمه کنم شدم. این کتاب راجع به اعمال قبیحهٔ

انگلیس‌هاست و خیلی بامزه است.[۱]

جمعه ۸ — من منزل ماندم تا عصر کتاب ترجمه کردم.... اسمعیل بزاز در حضور شاه باری درآورده بود. بسیار این مقلدیها قبیح است.

شنبه ۹ — سه چهار روزنامه خواندم تا عصر حضور مبارک بودم.

سه‌شنبه ۱۲ — مرا احضار فرمودند ... چند روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۳ — سر ناهار کتاب فردریک خواندم.

جمعه ۱۵ — ناهار میل فرمودند روزنامه عرض کردم.

شنبه ۱۶ — صبح خانهٔ حاجی‌میرزاابوالفضل رفتم بعد دارالترجمه.

یکشنبه ۱۷ — سر ناهار روزنامه عرض شد.

چهارشنبه ۲۰ — طلوزان شرفیاب شد. شاه فرمودند سر ناهار روزنامه بخواند من ترجمه کنم.

پنجشنبه ۲۱ — سر ناهار طلوزان کتاب خواند من ترجمه کردم.

جمعه ۲۲ — ترجمهٔ کتاب کشف‌المعایب انگلیسی را تمام کردم.

چهارشنبه ۲۷ — صبح دارالترجمه رفتم... خدمت شاه رسیدم.

۱۳۰۳

محرم

شنبه ۱ — روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ اصفهان رسید. شاهزاده ظل‌السلطان نازی کرده و استعفا از حکومت نموده بود که در روزنامه نطق ایشان را نوشته بودند. بنابر مصلحتی به نظر شاه رساندم. شاه متغیّر شد. مفصل

---

۱. حسین خدیو جم در مجلهٔ نگین بخشهایی از آن را چاپ کرد.

تلگرافی به اصفهان فرمودند.

دوشنبه ۳ در روزنامهٔ طمس منطبعهٔ لندن تفصیلی نوشته بودند تعریف از ظل‌السلطان و تکذیب از ولیعهد و تحریک شاه که ولیعهد را از ولایت عهدی معزول کند و ظل‌السلطان را ولیعهد نماید. ترجمه نموده به شاه دادم. خیلی متفکر شدند. فرمودند کتابچه را بسوزان.

جمعه ۷ ناهار میل فرمودند. روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۲ صبح زود خانهٔ وزیر خارجه بازدید رفتم کاری هم راجع به سانسور داشتم.

جمعه ۱۴ دوشان‌تپه تشریف بردند چهار پنج روزنامه خواندم. درس خواندند. ... ملیجک دو سه لغت فرانسه آب و نان یادگرفته است چنان شاه مشعوف شدند مثل اینکه هندوستان ضمیمهٔ مملکت ایشان شده.

شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

سه‌شنبه ۱۸ امروز شاه مهمان امین‌السلطان است ... من هم چند جلد کتاب فرانسه آنجا پیشکش گذاشتم. سایرین مرا تقلید کردند دوهزار تومانی پیشکش گذاشتند.

چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم بعد دربخانه.

شنبه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۲۳ عکس خودم را دادم انداختند.

سه‌شنبه ۲۵ یک دهان من کتاب می‌خواندم یک دهان خودشان تقریر شکارشان را می‌فرمودند و امین‌خلوت می‌نوشت. خیلی فرق داشت تفصیل حالت فردریک کبیر و پادشاه پروس که من می‌خواندم با تقریر

خودشان که صفحه‌ای از زندگانی خودشان است.

چهارشنبه ۲۶ شب مشغول ترجمهٔ پاورقی روزنامهٔ فرانسه بودم.

صفر

یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۱۸ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... فرمودند هر روز سه به غروب مانده حاضر باشم درس بخوانند.

شنبه ۲۷ سر ناهار شاه بودم فرمودند هر روز یک ساعت به غروب مانده حاضر باشم درس بخوانند ... قدری درس خواندند. شاه رسمی دارند با من که خانه‌زاد و تربیت شدهٔ خودشان هستم یک نوع همچشمی علمی دارند. مثلاً هر کتابی که می‌خوانند و من در نهایت خوبی ترجمه می‌کنم عمداً کتاب مشکل پیدا می‌کنند شاید نتوانم بخوانم و خفیف شوم. مثلاً امروز کتاب شعری آورده بودند باز ترجمه کردم. بعد از بیرون آمدن من از اطاق می‌شنیدم تمجید مرا می‌کردند که بهتر از همه فرانسه می‌داند.

یکشنبه ۲۸ تا سه به غروب مانده بودم درسی خواندند.

ربیع‌الاول

سه‌شنبه ۱ صبح امروز با میرزافروغی مرافعه داشتم. کتابی هزل و نظم که «ناجی» انشاء کرده بود به تحریک میرزامحمد دکتر بی‌دین میرزافروغی بدون اجازهٔ من داده بود چاپ

کردند. به این جهت تغیّر زیادی به فروغی کردم. همه را گرفتم آتش زدم.

پنجشنبه ۳ — شب تاریخ فردریک در سر شام خواندم ... دندان ماموت که فیلی عظیم‌الجثه و پشم‌دار بود قبل از طوفان نوح از مراغه زیرزمین پیدا کرده بودند امین‌السلطان حضور آورد.

یکشنبه ۶ — ساعت چهار و نیم از بس که کتاب خوانده بودم صدایم گرفته بود.

جمعه ۱۸ — فرمودند اندرون بروم کتابها را ترتیب نمایم. ملیجک اول را هم همراه بردم. ... چهار ساعت مشغول بودم. یک روز دیگر هم کار دارد.

شنبه ۱۹ — امروز بایست اندرون می‌رفتم کتابهای شاه را ترتیب می‌دادم ... صبح دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۲۰ — صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا مستقیماً با ملیجک اول و میرزافروغی، خودم و چند نفر خواجه حرمخانه رفتم. ... تمام کتابها را چیدم.

چهارشنبه ۲۳ — صبح پیاده دارالترجمه رفتم ... شاه تشریف بردند مدرسهٔ نایب‌السلطنه. از دم دارالترجمه عبور فرمودند با مترجمین تکلم فرمودند ... خیلی تمجید از مدرسهٔ نایب‌السلطنه فرمودند.

پنجشنبه ۲۴ — من صبح دارالترجمه رفتم ... یک آرتیکل مفصلی به جهت اطلاع نوشتم.

شنبه ۲۶ — از آنجا دارالترجمه رفتم. بعد حضور امین‌السلطان...

یکشنبه ۲۷ — ناهار صرف فرمودند درس خواندند. من روزنامه

خواندم.

ربیع‌الثانی

دوشنبه ۵ شامی خوردند. من هم روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۷ تا ساعت سه بودیم همه را روزنامه خواندیم.

شنبه ۱۰ صبح خانهٔ ظل‌السلطان بعد دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار اجزای مجلس تألیف و اجزای دارالترجمه را حضور بردم. خیلی به من التفات فرمودند و با حضرات صحبت داشتند.

دوشنبه ۱۲ بعد در منزل خود الی عصر کتابْ خواندم. کتاب خوبی دست آوردم که چهارده سال روزنامهٔ روز به روز سلطنت ناپلئون سوم است.

سه‌شنبه ۱۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۱۸ کتابی تصنیف کرده بودم در پولتیک حالیهٔ روس و انگلیس در آسیا. یعنی خواستم منظورات آنها را در گذشته و حالیه دربارهٔ ایران بیچاره ثبت نمایم. دو سه ماه است که زحمت کشیدم و نوشتم. گمان ندارم در ایران و ایرانی کسی قادر به نوشتن چنین لایحه باشد اگرچه می‌دانم تحریرات من دور از ادراک جمع است و پادشاه تعمداً یا حقیقتةً ملتفت نمی‌شوند باز نسخه‌ای پاکنویس کرده عریضه هم نوشتم که این به اصطلاح «تیز» پلتیکی من است، یعنی استعلام به لیاقت

پولتیکی‌دانی من است. ... کتابچه و عریضه را دادم ... دو سه روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۹ دارالطباعه رفتم.

چهارشنبه ۲۱ صبح خانهٔ ظل‌السلطان از آنجا دارالترجمه [رفتم].

پنجشنبه ۲۲ من دارالترجمه رفته بعد خانه آمدم.

یکشنبه ۲۵ شام شاه را آوردند دو سه ساعت تمام روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۸ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. شجرهٔ طیبه‌ای که چندی است می‌سازم حضور بردم. این شجره عبارت از شاه است و اولاد و نوه‌های شاه. تا به این تاریخ هشتاد و یک نفر اناث و ذکور است. شاه خیلی پسند فرمودند.

جمادی‌الاولی

شنبه ۱ از آنجا دارالترجمه بعد حضور همایون رفتم. ... تا عصر مشغول خواندن مسکوکات کهنه شدم. تازه به این خیال افتادم. سکهٔ کهنه جمع می‌کنم.

دوشنبه ۳ امروز همه را خانه بودم ... شیخ‌مهدی و عارف‌خان و بارون‌نرمان بودند. به فرمایش شاه در انحصار تنباکو به دولت که الحال در تمام دنیا معمول است و کرورها مداخل می‌کند برای شاه کتابچه نوشتم.

سه‌شنبه ۴ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۵ از آنجا دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۶ شام بیرون صرف فرمودند روزنامه‌ها خوانده شد.

جمعه ۷ گوشی به خواندن روزنامهٔ من بود، گوشی به مزخرفات

عملهٔ خلوت بود.

شنبه ۸ — سر ناهار روزنامهٔ مصور فرانسه خوانده می‌شد که صورت وزرای جدید فرانسه در او بود.

یکشنبه ۹ — با عارف‌خان سوار درشکه شدیم طرف سرخه‌حصار راندیم.

چهارشنبه ۱۲ — من منزل ماندم ترجمه زیاد کردم.

پنجشنبه ۱۳ — تمام روز شاه مشغول تحریرات بودند.

شنبه ۱۵ — یک فرسخ تقریباً رفتم روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۱۸ — از حوالی اردو الی ناهارگاه یک فرسخ و نیم تمام روزنامه خواندم. شاهزاده (ظل‌السلطان) هم گوش می‌داد.

پنجشنبه ۲۰ — با عارف‌خان سوار شده شهر آمدم.

شنبه ۲۲ — از آنجا دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۴ — خواستم ... مشغول خواندن سکهٔ کهنه که حالا به این خیال افتادم سکهٔ کهنه جمع می‌کنم شوم باز نشد ... بعد تا عصر با شیخ‌مهدی و عارف‌خان سکه‌های قدیم راکه تازه خریدم خواندیم ...

چهارشنبه ۲۶ — صبح دارالترجمه رفتم. ... مشغول خواندن روزنامه شدم.

جمعه ۲۸ — چند روزنامه و یک کاغذ دادند ترجمه کنم.

شنبه ۲۹ — صبح دارالترجمه رفتم.

جمادی‌الثانیه

سه‌شنبه ۲ — صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۳ صبح دارالترجمه ... دو سه روزنامه قبل از ناهار خوانده شد.

جمعه ۵ ناهار صرف فرمودند خوابیدند. من هم تاریخ فردریک را امروز در حضور همایون تمام کردم.

شنبه ۶ من دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم و فرمودند کتاب شرح‌حال اللهقلی‌خان ایلخانی که سلطان ابراهیم‌میرزا معروف به بلها پسر فتحعلی‌شاه تألیف کرده سراپا هزل و رذل است در کتابخانهٔ اندرون مفقود شده است برو پیدا کن. آغامحمدخان خواجه را مأمور کردند مرا اندرون ببرد ... دو کتاب بیرون آوردم یکی همان شرح‌حال ایلخانی دیگری وقایع جنگ روس و تراکمه که داده بودم از روسی مدتی قبل برای شاه ترجمه کرده بودند. این کتاب دوم را ظل‌السلطان از شاه خواسته بود. کتاب را بیرون آوردم. فرمودند شب حاضر باش و روزنامه یا کتاب اگر داری همراه بیاور که من روزنامه ندارم ... بعد سر شام مرا احضار فرمودند. کتاب تازه برده بودم شرح‌حال طالیران وزیراعظم ناپلئون اول پادشاه فرانسه که در آن ضمن وقایع سلطنت آن پادشاه است در حضور خواندم. ماشاءاللّه به‌قدری خوب ترجمه کردم که خودم تعجب کردم.

یکشنبه ۷ از آنجا دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

سه‌شنبه ۹ صبح خانهٔ طلوزان رفتم بعد دارالترجمه ... چند شب است در مدرسهٔ دارالفنون وزیر علوم گویا تماشاخانه باز کرده. بازیگرها فرنگیها هستند که ابداً بازی

نمی‌دانند و زبان نمی‌فهمند اما طوطی‌وار فارسی یاد گرفته‌اند. از قراری که می‌گویند خیلی خنک است.

چهارشنبه ۱۰ من دارالترجمه قدری معطل شدم. بعد خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۱۲ سر ناهار روزنامه عرض شد ... تمام روز را به خواندن کتاب و غیره گذشت.

یکشنبه ۱۴ کتابچهٔ انحصار توتون و تمباکو را که چندی است با زحمت زیاد نوشتم و هفت کرور به مالیات علاوه نمودم به شاه تقدیم کردم و عرض کردم اول سال هفت کرور خدمت خانه‌زاد است پیشکش به دولت.

مجلد ششم: ۱۳۰۳ـ۱۳۰۴

دوشنبه ۲۲ صاحبقرانیه رفتم. شیخ‌مهدی را همراه بردم.

شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا دربخانه ... بعد از ناهار میرزاسیدعلی مستوفی که جوان عالم آراسته‌ای است محض تفنن دو سه شیشه عکس از من انداخت.

دوشنبه ۲۹ شاه مرا احضار کردند فرمودند بارون نرمان چه به کار تو می‌آید. عرض کردم بارون نرمان به کار وزیر خارجه می‌آید. چرا که از ایرانی‌ها از جناب وزیر حاضر گرفته تا بنده و غیره مترجم خوبی هستیم از فرانسه به فارسی، اما از فارسی به فرانسه یک کاغذ درست ما نمی‌توانیم بنویسیم. معلوم شد وزیر خارجه می‌خواهد بارون نرمان را که جزء وزارت خارجه است اخراج کند.

رجب

سه‌شنبه ۱ — اول دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۷ — عصر قدری ترجمه به جهت روزنامهٔ اطلاع کردم.

پنجشنبه ۱۰ — بنا بود امروز شاه با حرم قصر قاجار بروند «بقال‌بازی» حضور همایون بیرون بیاورند به‌واسطهٔ باران موقوف شد.

شنبه ۱۲ — از آنجا دارالترجمه آمدم. بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۶ — حسن‌آباد رفتم شیخ‌مهدی با من بود.

پنجشنبه ۱۷ — شب روزنامهٔ سفر مازندران [را] که یازده سال قبل نوشته بودم و گم کرده بودم پیدا کرده خیلی خوشحال شدم به خانم دادم بنویسد.

شنبه ۱۹ — من دارالترجمه رفتم. تا شاه بیرون تشریف آوردند ... خلاصه عصر شاه قورخانه رفتند. مجسمهٔ شاه را آجودان مخصوص داده است از چدن ریخته‌اند. خیلی خوششان آمده بود. تمجید می‌فرمودند.

یکشنبه ۲۰ — صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار روزنامه خواندم ...

دوشنبه ۲۱ — امروز قصر قاجار در حضور همایون اقسام بازیهای مضحک بود. جعفر سیاه پهلوان با اکبر پهلوان کشتی گرفتند. ... خر زیاد هم کرایه کرده بودند حرمها در میان باغ خرسواری کرده بودند.

سه‌شنبه ۲۲ — صبح خانهٔ طلوزان رفتم بعد دارالترجمه.

پنجشنبه ۲۴ — سر ناهار روزنامه عرض کردم.

جمعه ۲۵ — تا ساعت سه از شب رفته مشغول ترجمه شدم خیلی کسل و خسته خانه آمدم.

سه‌شنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رفتم. ظروف چینی کهنهٔ زیاد در حضور همایون دیدم. چندی است خاطر مبارک مایل چینی کهنه شده. هرکس هرچه دارد به قیمت زیادی می‌فروشد.

شعبان

شنبه ۲ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۸ سر ناهار از مشیرالدوله به شاه شکایت کردم که نمی‌گذارد بارون نرمان روزنامهٔ فرانسه انشاء کند. شاه خیلی متغیّر شدند. ... شب عارف‌خان مترجم ترکی منزل من بود.

شنبه ۱۰ از آنجا دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۱۱ عصر عرب صاحب نایب سفارت روس به جهت ترجمهٔ لغت ژاولوژی که نمی‌دانست ترجمه کند منزل من آمد. به او گفتم معنی این لغت علم طبقات‌الارض است.

سه‌شنبه ۱۳ ... من هم شهر آمده دارالترجمه رفتم. هرچه منتظر شدم شاه تشریف نیاورد.

جمعه ۱۶ تا عصر روزنامه‌ها خواندم.

سه‌شنبه ۲۰ یک آرتیکل مفصلی به جهت اطلاع نوشتم.

چهارشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۲ خدمت شاه رسیدم دو سه روزنامه خواندم.

جمعه ۲۳ ناهار خوردند گردش کردند شطرنج‌بازی کردند.

شنبه ۲۴ تا عصری کار کردم چیز نوشتم.

یکشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۲۶ میرزاابوالحسن جلوه حکیم را هم دعوت کرده بودند (امین‌السلطان) که با پاشا (نصرت پاشا) صحبت بدارد.

چهارشنبه ۲۸ شاه سه عکس از خودشان که به اسم نصرت پاشا رقم کرده بودند به من دادند که به او بدهم.

پنجشنبه ۲۹ عارف‌خان همراه من بود.

رمضان

جمعه ۱ فرانسه‌ها در شهر شوش قدیم که در خوزستان است زمین‌کنی کرده در عمارت مخروبهٔ بهمن درازدست کیانی خیلی اسباب نفیس از قبیل مجسمات طلا و قدحهای طلا از زیر خاک بیرون آوردند.

یکشنبه ۳ عصر کاغذی از مشیرالدوله وزیر خارجه رسید. بارون نرمان به او نوشته بود. خیلی بی‌ادبی به من کرده بود و شرط کتابت روزنامهٔ فرانسه قرار داده بود که از بابت سنهٔ ماضیه صد تومان و دویست تومان از بابت امسال به او بدهم، والا نخواهد نوشت من کاغذی به مشیرالدوله نوشتم که...

دوشنبه ۴ کاغذی از مشیرالدوله به من دادند ... نوشته بود ... روزنامهٔ فرانسه درنیاید به جهنم.

پنجشنبه ۷ شنیدم امروز امین‌السلطان حسب‌الامر بارون نرمان را احضار کرده بود. التزام گرفته بود اگر روزنامهٔ فرانسه انشاء نکند مواجب او مقطوع می‌شود.

سه‌شنبه ۱۹ سر ناهار تاریخ ناپلئون می‌خواندم.

چهارشنبه ۲۰ بعد از ناهار شاه فرمودند جایی نروم. درس زیاد خواندند.

پنجشنبه ۲۱ بعد از ناهار شاه مدتی ماندم کتاب خواندند.

شنبه ۲۳ قدری تحقیقات گرد کوه دامغان را در تاریخ نمودم.

دوشنبه ۲۵ بعد از ناهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۷ خدمت شاه رسیدم روزنامه نبود کتاب خواندم.

جمعه ۲۹ سلطنت‌آباد رفتند من هم بودم. مدتی کتاب‌خوانی نموده عصر مراجعت به خانه شد.

شوال

دوشنبه ۲ در سر ناهار مشیرالدوله ترجمهٔ روزنامه کرده بود.

جمعه ۶ من هم در سر ناهار و بعد از ناهار کتاب و روزنامه خواندم.

شنبه ۷ از آنجا دزآشوب خانهٔ آقا علی حکمی رفتم.

یکشنبه ۸ عارف‌خان و میرزاغلامحسین ادیب این سفر همراه من هستند. سیدمرتضی و غیره بودند.

پنجشنبه ۱۲ دو سه روزنامه خواندم قدری با من مزاح فرمودند.

جمعه ۱۳ عصر حضور رفتم کتاب خواندم.

چهارشنبه ۱۸ قدری کتاب خواندند من ترجمه کردم. در سر ناهار تاریخ فرانسه خوانده شد.

پنجشنبه ۱۹ از آنجا الی ناهارگاه روزنامه خواندم.سر ناهار هم همین‌طور.

جمعه ۲۰ به عضدالملک و امین‌السلطان فرمودند فلانی روزنامه خواهد خواند شما هم گوش بدهید مثل نقل است.

بسیار از این فرمایش بدم آمد. من که نقال معنوی بودم و خودم به خودم بسته بودم، دیگر لازم نبود که بگویند و تخفیف فرمایند. خلاصه با نهایت کراهت روزنامه خواندم.

شنبه ۲۱ سر ناهار خودی نموده روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۲۲ عصر دیدن میرزاعلی مجتهد پسر ملامحمدتقی نوری رفتم. خیلی از نجوم و هیأت و غیره صحبت شد.

دوشنبه ۲۳ در یالو تپه‌ای است که مقبرهٔ مغول بوده دادم کندند کوزه شکسته و کلهٔ مرده و بعضی اسباب امروز بیرون آورده بودند. اما چندان معلوم نیست که از مغول است. شاید از یکی از طوایف گبر بوده است

سه‌شنبه ۲۴ امروز تاریخ مصور فرانسه خوانده شد. درین بین تاریخ عیشها و بلکه هرزگی لوئی پانزده پادشاه فرانسه ذکر می‌شد. قدری اسباب تنبه و مایهٔ تنبیه شد.

پنجشنبه ۲۶ کاغذ و روزنامهٔ زیادی از شهر آمده بود مشغول شدم. عصر به اتفاق عارف‌خان به قریهٔ هزارچال که قبر امامزاده طاهر است رفتم. آثار عتیقه زیاد دارد. فردا می‌فرستم بخوانند.

جمعه ۲۷ سر ناهار تاریخ فرانسه خوانده شد.

یکشنبه ۲۹ خلاصه سر ناهار روزنامه عرض شد. شاه خوابیدند. عصر هم باز روزنامه خواندم.

ذی‌قعده

چهارشنبه ۳ بعد عصرانه میل فرمودند قدری من کتاب خواندم.

جمعه ۵ سر ناهار روزنامه خواندم.

دوشنبه ۸ سر ناهار با طلوزان روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۰ من هم چهار پنج روزنامه خواندم ... عکسی هم انداختند که صورت من در آن است که من نشسته و سایرین ایستاده‌اند.

جمعه ۱۲ سر ناهار و بعد از ناهار کتاب خواندم.

پنجشنبه ۱۸ سر ناهار بودم روزنامه خواندم ... عصر مجدالملک آنجا آمد صورت پیرزنی که به من سنگ زده بود با مداد کشید. بسیار خوب کشیده است.

سه‌شنبه ۲۳ سر ناهار شاه نقالی کردم.

شنبه ۲۷ احمدخان جوحه نوادهٔ سردار که قدری فرانسه در مدرسهٔ مجانی که من چهارده سال قبل ایجاد کرده بودم تحصیل کرده در معنی لغات خواست فضولی کند در حضور شاه به او تغیّر کردم.

ذی‌الحجه

شنبه ۵ عصر میرزااحمدخان مترجم دیدن آمده بود.

یکشنبه ۶ صورت نایب‌السلطنه را داده بودم به‌طور قطعه چاپ کرده بودند از برای ایشان بردم خیلی ممنون شد. یکی را هم به جهت والده‌شان فرستادند.

دوشنبه ۱۴ مکرّر تفصیل بارون نرمان که منشی روزنامهٔ فرنگی بود نوشتم و تفصیل نزاع خود و مشیرالدوله را در این باب ذکر نمودم. باز امروز شاه سؤال فرمودند که روزنامهٔ فرانسه چه شد. شرحی عرض کردم که غیرت شاه را

حرکت آوردم. دستخطی به من مرقوم فرمودند که به امین‌السطان خواهند فرمود یا نرمان را اخراج یا او را مجبور به نوشتن روزنامه نماید و فرمایش هم فرمودند. اما نه امین‌السلطان اعتنا به فرمایش شاه دارد و نه وزیر خارجه. بد دوره‌ای زندگی می‌کنیم که پادشاه بی‌قدرت و وزرا مسلط هستند.

جمعه ۱۸ — یک عکس خودشان را به من و یکی به طلوزان دادند.

سه‌شنبه ۲۲ — مجدداً احضار شدم قدری کتاب خواندم ... روزنامهٔ اخبار دهلی شرحی از شاه و ظل‌السلطان بد نوشته بودند. ترجمه کرده به نظر شاه رساندم خیلی بدشان آمد. باز فرمودند چرا بارون نرمان روزنامهٔ فرانسه نمی‌نویسد ... امروز کنت از شاه استدعا کرده بود که ایجاد روزنامه‌ای در ادارهٔ پلیس نماید. آنچه من درک کردم نایب‌السلطنه می‌خواهد به تقلید امین‌السلطان روزنامه داشته باشد، به این اسم می‌خواهد جلوه بدهد. شاه راضی نشدند. به من رجوع فرمودند من هم به اشارهٔ شاه نخواهم گذشت.

شنبه ۲۶ — صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

سه‌شنبه ۲۹ — صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

۱۳۰۴

محرم

شنبه ۳ — بعد از روضه با میرزافروغی و شیخ‌مهدی ناهار صرف نمودم.

یکشنبه ۱۱ جمعی دیدن آمدند از قبیل احتشام‌الملک عبدالعلی‌میرزا که بسیار جوان فاضل شاعر باسوادی است.

پنجشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۱۷ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

دوشنبه ۱۹ در باغ یافت‌آباد ناهار میل فرمودند روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار شاه روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۲۵ صبح دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۸ در بین شام که روزنامه می‌خواندم ملیجک وارد شد.

پنجشنبه ۲۹ میرزافروغی و عارف‌خان را بردم.

صفر

جمعه ۱ امروز مسیو مورل را که هم طبیب است و هم نویسنده اجیر کردم جهت انشاء روزنامهٔ فرانسه.

یکشنبه ۳ شاه تشریف آوردند روزنامه‌ها خوانده شد (در باغ جلالیه).

سه‌شنبه ۵ صبح دارالترجمه [رفتم] و بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۶ عید مولود شاه است ... کتابی در تاریخ اعراب خیلی گرانبها به زبان فرانسه تقدیم حضور شاه نمودم. ... قدری خودشان با سفرا فارسی و فرانسه حرف زدند.

جمعه ۸ مشیرالدوله پهلوی مطربها نشسته بود تصنیف ربابه دختر معمارباشی را می‌خواند.

شنبه ۹ من صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

یکشنبه ۱۰ درشکه نشسته که دارالترجمه بروم در بین راه فراشی رسید که شاه فرمودند حکماً برو دوشان‌تپه منتظر باش تا من بیایم. ... خلاصه ناهار میل فرمودند. کتاب تازه آورده بودند. تفصیل دربار روس را خواندم. روزنامه هم خواندم.

سه‌شنبه ۱۲ بعد من احضار شدم. روزنامه عرض کردم.

جمعه ۱۵ خیلی چیز نوشتم.

یکشنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رفتم.

چهارشنبه ۲۷ من صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۲۹ صبح خانهٔ حاجی‌میرزاابوالفضل رفتم. قدری رنجیده خاطر بود. او را استمالت نمودم.

ربیع‌الاول

دوشنبه ۳ سیدکاتب بابی بی‌دین که من او را بیرون کرده بودم قم رفته بود با امین‌السلطان در راه برخورده بود از عداوت من او را کالسکه نشانده بودند، ماهی هشت تومان ماهانه قرار داده بودند. سه تومان هم مخبرالدوله وزیر علوم به او ماهانه قرار دادند. سی تومان هم توجیه‌کرده بودند انعام داده بودند.

سه‌شنبه ۴ سر ناهار روزنامه عرض کردم.

چهارشنبه ۵ به اتفاق عارف‌خان اسماعیل‌آباد رفتم.

جمعه ۷ با عارف‌خان مشغول نوشتن رسالهٔ وقایع سنهٔ ۶۱ هجری شدم. الحمدللّه قریب به اتمام است.

دوشنبه ۱۰ عصر حاجی‌میرزاجواد آقای مجتهد تبریز که شخص

فاضل عالم با اطلاعی است دیدن آمده بود.

سه‌شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۲ صبح زود دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رفتم.

جمعه ۱۴ فرمودند عصر حاضر باش به جهت درس خواندن. باز شروع به درس فرمودند ... حضور همایون رسیدم مشغول خواندن کتاب بودند.

یکشنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سر ناهار شاه حاضر شدم.

سه‌شنبه ۱۸ در سر شام جلو شاه نشسته بودم روزنامه می‌خواندم ... یک دهن من روزنامه عرض می‌کردم دهان دیگر شاه تفصیل کشتن پلنگ را می‌فرمودند و امین‌خلوت می‌نوشت. دو دهن هم عزیزالسلطان قیل و قال می‌کرد.

چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. میرزافروغی ناخوش است خیلی اوقاتم تلخ شد.

جمعه ۲۱ ترجمهٔ خانم انگلیسی را تمام کردم که بدهم کتاب بنویسند.

شنبه ۲۲ به اتفاق امین‌السلطان احضار شدیم. خلوت فرمودند. آرتیکلی نوشته بودند که در روزنامهٔ فرانسوی طهران چاپ شود. خواندند و تصحیح فرمودند و به من دادند ... بعد منزل آمدم این آرتیکل را به فرانسه ترجمه نمودم.

یکشنبه ۲۳ دو سه فراش به احضارم آمدند نرفتم. مشغول ترجمه نمودن شدم.

دوشنبه ۲۴ از آنجا در رکاب همایون مثل روضه‌خوانها یعنی

مطابق شبیه‌خوانها نسخه دست گرفته پشت‌سر شاه روزنامه می‌خواندم ... سر ناهار روزنامه عرض کردم.

چهارشنبه ۲۶ مرا هم رو به آفتاب نشانده روزنامه خواندم.

جمعه ۲۸ قدری من روزنامه خواندم قدری خودشان کتاب خواندند.

یکشنبه ۳۰ من با عارف‌خان شهر آمدم.

ربیع‌الاخر

دوشنبه ۱ صبح خانهٔ حاجی‌محمدحسن امین دارالضرب ... دیدن سیدجمال‌الدین رفتم. این شخص از بوشهر به گفتهٔ من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است. دو سه زبان می‌داند. در نوشتن عربی اول شخص است. اگرچه افغانی امضا می‌کرد اما حالا می‌گوید از اهل سعدآباد همدان است ... هرچه خواستم سیدجمال را خانه بیاورم منزل بدهم راضی نشد.

سه‌شنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. ... مرا هم خواستند تاریخ سلطنت گیوم امپراطور را بخوانم. هنوز طلوزان شروع نکرده بود از من پرسیدند سیدجمال را دیدی؟ عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم. فرمودند گفتم حاجی‌محمدحسن او را حضور بیاورد و ازین فرمایش دنیا بر من سیاه شد. این شخص به‌واسطهٔ من از بوشهر آمد. چند تلگراف رد و بدل شد. حالا که آمده محض تملق امین‌السلطان فرمودند حاجی‌محمدحسن او را حضور بیاورد. خلاصه هیچ نفهمیدم طلوزان چه

خواند و من چه ترجمه کردم. بعد از ناهار خواستم خانه بیایم سیدجمال‌الدین با حاجی‌محمدحسن سر راه بود. راه را کج کردم که از در دیگر بیرون بیایم. ... وقتی وارد اطاق شدم جمعی از الواط آنجا بودند که در باطن خوشحال بودند که سیدجمال‌الدین به‌واسطهٔ حاجی حضور می‌رود و من او را نبردم. با اینکه کاری و شأنی نبود بعضیها گوشه به من می‌زدند. هیچ نگفتم. دو لقمه ناهار که از زهرمار بدتر بود صرف شد خانه آمدم. عریضهٔ تندی به شاه نوشتم اجازهٔ رفتن عتبات را خواستم خدمت انیس‌الدوله فرستادم که به نظر شاه برساند. شب هم شام بیرون میل فرمودند. احضار شدم نرفتم.

چهارشنبه ۳ دستخطی به خط امین‌الدوله آوردند سراپا مرحمت که الحال احوال تو را پرسیدم. طلوزان که از کسالت تو عرض کرد یقین دارم کسالت مزاجی نیست و خیالی است و جهت به‌واسطهٔ چند جلد کتابی است که دیروز به مدرسه و میرزااحمدخان دادم ترجمه کند. بفرست کتب را پس بگیرند به هرکس میل داری بده. زیاد التفات فرموده بودند. در حقیقت ترضیه بود. اما اسمی از سیدجمال‌الدین نبود. چون او را به امین‌السلطان سپرده بود برای خاطر ایشان کتب را بهانه کرده بود. والا میرزااحمدخان با غیر چندان نقلی نداشت.

پنجشنبه ۴ صبح زود دارالترجمه رفتم. مردک آنجا آمد مرا برد خدمت شاه. ... سر ناهار روزنامه‌ای که دیروز حکیم

طلوزان به فارسی خوانده بود با وجود حکیم‌الممالک او را اذن نداده بود که ترجمه کند باز طلوزان مکرّر خواند و من ترجمه کردم.

جمعه ۵ — صبح سیدجمال‌الدین با حاجی‌محمدحسن بازدید آمدند.

شنبه ۶ — صبح دارالترجمه رفتم. فرستادم میرزااحمدخان را آوردند قرار ترجمهٔ کتاب را دادم.

یکشنبه ۷ — عصر دیدم دستخط تند سراپا تشر و تغیّری شاه نوشته بود که چرا در روزنامهٔ فرانسه تفصیل اغتشاش سرحد ارومی نوشته شده است. سفیر کبیر عثمانی شکایت کرده است. تعجب کردم با وجود اینکه مسوّده را خود شاه داده بود این تغیّر چرا. عریضه نوشتم و مسوّده را فرستادم. جواب هیچ نفرمودند. مسوّده را پس فرستاده بودند. معلوم شد جهت پولتیکی بوده است و عمداً به من آن‌طور نوشته بودند.

چهارشنبه ۱۰ — بعد دارالترجمه دارالترجمه سیدجمال‌الدین را که شاه احضار فرموده بودند به توسط من، حضور بردم.

پنجشنبه ۱۱ — صبح دارالترجمه رفتم... دوباره دربخانه رفتم.

شنبه ۱۳ — صبح خیلی زود طلوزان آمد، بعد دارالترجمه [رفتم].

یکشنبه ۱۴ — صبح دارالترجمه بعد در خانه رفتم.

چهارشنبه ۱۷ — تمام روز مشغول لغت‌نویسی بودم.

شنبه ۲۰ — کتاب زیاد خواندم.

دوشنبه ۲۲ — ظهری به خیالم رسید که روزنامهٔ فرانسه را که تازه از طبع بیرون آمده بفرستم بیاورند ملاحظه شود. آوردند

دیدم فصل اعتذار که وزیر خارجه مسوّده داده بود نوشته شود نوشته نشده بلکه تفصیل علی‌حده بود و کار هم گذشته بود. اگر دیروز روزنامه به من رسیده بود اصلاح کرده بودم. اما حالا کار گذشته. منتظر یک حادثه بودم.

سه‌شنبه ۲۳ دکتر مورل پدرسوخته تصور کرده ایران فرنگستان است. اظهار کمالی کرده بیخود شرحی در روزنامه نوشته بود. بعد دربخانه رفتم ترجمهٔ آرتیکل را که دیشب نوشته بودم، شاه بیرون تشریف آوردند به شاه دادم که شاه برآشفتند. بعد کار دنبال پیدا کرد. ... من به شاه عرض کردم هیچ نقلی نیست بفرمائید دو ماه روزنامهٔ فرانسه تعطیل باشد اصلاح خواهد شد ... بعد سر ناهار من احضار شدم روزنامه خواندم ... اگرچه مشیرالدوله گفت حکم دو ماه تعطیل روزنامه شده باز دلم آرام نگرفت. منتظر بالاتر ازین صدمه داشتم.

جمعه ۲۶ من هم درین سرما با کمال سختی رفتم... چند روزنامه خواندم خسته شدم.

شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۳۰ تا عصر با عارف‌خان تصحیح لغتهای شاه کردم. خیلی خسته شدم.

سه‌شنبه ۳۰ من صبح در اندرون شرفیاب شدم بعد دارالترجمه [رفتم].

جمادی‌الاول

چهارشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار روزنامه عرض

کردم.

پنجشنبه ۲ — صبح دارالترجمه [رفتم بعد] خدمت شاه رسیدم ... شب که رفتم رسالهٔ وقایع سنهٔ ۶۱ هجری که فرموده بودند بنویسم چهار ماه زحمت کشیدم نوشتم امشب بردم تسلیم کردم.

جمعه ۲ — صبح منزل پسر حاجی محمد کریم‌خان رفتم. تا ساعت سه تمام رساله‌ای که در معاش و معاد نوشته بود خواند بسیار خوب نوشته بود.

شنبه ۴ — صبح دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۵ — شاه ... از آنجا خانهٔ ملک‌التجار دیدن حاجی میرزاجواد مجتهد تبریز رفته بودند.

دوشنبه ۶ — خانه ماندم عارف‌خان را [دوشان تپه] فرستادم. کاغذی به فرنگ نوشتم دو نسخه کتاب خواستم. صد فرانک هم پول فرستادم. قدری لغت نوشتم.

پنجشنبه ۹ — سر شام روزنامه عرض کردم.

جمعه ۱۰ — شب دربخانه احضار شدم کتاب خواندم.

یکشنبه ۱۲ — امشب مسوّدهٔ اخبار دربار روزنامهٔ دولتی را که باید به نظر شاه برسانند بعد طبع نمایند به نظر مبارک رساندم. از اعطای منصب امارت توپخانه به پسر یکسال و نیمهٔ نایب‌السلطنه بر آشفتند که اینها چه است در روزنامه می‌نویسید. فرنگیها به ما چه می‌گویند که بچهٔ دوساله امیر توپخانه باشد.

چهارشنبه ۱۵ — دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۲ — صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم ... بعد از

ناهار دکان مارتین که در مدرسهٔ دارالفنون است رفتم.
همان مدرسه‌ای که درس می‌خواندم، همان‌طور دیدم.

پنجشنبه ۲۳ خلاصه سر ناهار روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۶ از آنجا خانهٔ آقا علی حکمی رفتم.

سه‌شنبه ۲۸ صبح آنجا رفتم (ختم) بعد دارالترجمه.

چهارشنبه ۲۹ بعضی را کارت گذاشتم.

پنجشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. ...بعد خدمت شاه رسیدم.

جمادی‌الثانیه

شنبه ۲ آقا علی حکمی آمد وداع کرد و رفت.

یکشنبه ۳ سوار شدم عارف‌خان هم با من بود (به سفر گیلان).

دوشنبه ۴ دو سه روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۵ من هم سر ناهار روزنامه عرض کردم.

شنبه ۹ بعد دستخطی به من دادند که در روزنامه طبع شود که جهت نرفتن گیلان چه بوده. منزل آمدم پاکنویس کردم حضور فرستادم. فرمایش شد تلگرافاً به دارالطباعهٔ طهران فرستادم. (بازگشت به طهران از نیمه راه).

چهارشنبه ۱۳ سر ناهار حاضر شدم روزنامه عرض شد. ... دیگر اینکه امین‌السلطان وزیراعظم تصنیفی از خودشان انشاد کرده به آهنگ بسیار قشنگ می‌خواند: «تدارکات هدر رفت ـ اردو گوزید در رفت».

جمعه ۱۵ سر ناهار روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۱۷ روزنامهٔ مفصلی به حضور شاه عرض کردم.

دوشنبه ۱۸ عارف‌خان آنجا مجلس ختم برای پسرش... که در

کردستان بود و مرده است گذاشته رفتم. ختم او را برچیدم.

سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. ... تصنیف الواط طهران به جهت مراجعت شاه: «برف زیاد لوشان پلش خراب کرده ـ خرج گزاف گیلانی دل شاه را آب کرده». «شاه با آن تعجیل که می‌رفت به رشت ـ بواسیر او عود کرد و برگشت».

چهارشنبه ۲۰ خلاصه من دارالترجمه رفتم ... طلوزان سر ناهار با من روزنامه ترجمه می‌کرد.

پنجشنبه ۲۱ صبح خانهٔ امین‌الدوله رفتم بعد دارالترجمه. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۲۲ با وجودی که احضار شده بودم همه را مشغول کتاب شدم.

شنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

مجلد هفتم: ۱۳۰۴ـ۱۳۰۵

رجب

دوشنبه ۳ میرزااحمد مترجم را دیدم. معلوم شد شاه احضارش فرمودند که درس روسی بخوانند. رسم شاه این است هر وقت می‌خواهند التفات به انگلیس‌ها بفرمایند زبان انگلیسی می‌خوانند. چون حالا ایلچی بزرگی از روس می‌آید محض خصوصیت به روس زبان روسی دو روزی خواهند خواند.

چهارشنبه ۵ بعد در سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۷ بعد تمام روز را مشغول مطالعهٔ کتب تازه به خط پهلوی بودم با عارف‌خان.

سه‌شنبه ۱۱ به عمادالدوله برخوردم ... از آنجا به اتفاق دارالترجمه رفتیم.

پنجشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۱۵	صبح خانهٔ آقا علی حکمی رفتم.
دوشنبه ۱۷	شب را به تحریر کتابچهٔ دارالتنزیل گذراندم (جاجرود).
چهارشنبه ۱۹	در سر ناهار روزنامه عرض شد.
جمعه ۲۱	منزل آمدم کتاب زیادی خواندم.
یکشنبه ۲۳	یک دو روزنامه محض مشغولیّت خاطر مبارک عرض شد ... آقامیرزاابوالفضل که همراه امین‌خلوت است این اشعار را در مدح [عزیزالسلطان] گفته بود: «کسی‌که در کنف لطف ظل یزدان است...» (و دنباله) (بازگشت به طهران)
دوشنبه ۲۴	به من فرمودند جائی نروم روزنامه بخوانم.
چهارشنبه ۲۶	صبح دارالترجمه ... رفتم.
پنجشنبه ۲۷	قبل از ناهار روزنامه عرض شد.
جمعه ۲۸	به من فرمودند بروم اندرون عمارت جدید کتابخانه را ترتیب بدهم. رفتم.
شنبه ۲۹	صبح مستقیماً دارالترجمه رفتم. بعد در خانه خدمت شاه رسیدم.
یکشنبه ۳۰	صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

شعبان

سه‌شنبه ۲	صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.
چهارشنبه ۳	سر ناهار و بعد از ناهار روزنامه خوانده شد.
شنبه ۶	بعد از دارالترجمه خدمت شاه رسیدم ... شاه امروز قورخانه رفته بودند مجسمهٔ شاه را سواره با چدن ریخته‌اند.

جمعه ۱۲ خلاصه ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

شنبه ۱۳ دیگر دارالترجمه نرفتم.

یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۱۵ صبح زود مصمم شدم که حضرت عبدالعظیم زیارت بروم. با شیخ‌مهدی و عارف‌خان رفتم.

سه‌شنبه ۱۶ سر ناهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۷ صبح زود دارالترجمه رفتم. شاه امروز مترجمین را احضار فرمودند. قریب بیست نفر بودند حضور بردم. خیلی مطبوع طبع مبارک شدند. به همه التفات فرمودند.

پنجشنبه ۱۸ [عشرت‌آباد ده روزه] جای هر سال چادر زده‌ام. عارف و بکمز هم همراه بودند.

یکشنبه ۲۱ به اتفاق میرزافروغی عشرت‌آباد آمدم.

دوشنبه ۲۲ روزنامه خوانده شد. بعد مشغول درس شدند ... صفحه‌ای کتاب خواندند.

پنجشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار احضار شدم. افعال فرانسه را می‌خواندم. در این بین حکیم‌الممالک رسید. ایستاده بود. هرچه من می‌گفتم سر تکان می‌داد. اوقاتم تلخ شد گفتم چرا سر تکان می‌دهی. اگر غلط است بگو. بنا کرد فضولی کردن. من دیگر طاقت نیاورده برخاستم بیرون آمدم. از شدت تغیّر یک سر عشرت‌آباد آمدم.

شنبه ۲۷ سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۳۰ سر ناهار بودم. بعد هم درس خواندند.

رمضان

چهارشنبه ۱ شاه موزه تشریف داشتند. ... خلاصه ناهار خوردند درس خواندند.

شنبه ۴ در باغ گردش می‌فرمودند قدری روزنامه خواندم. قدری شاه درس خواندند.

سه‌شنبه ۷ نهصد و هفتاد پاکت سر بسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحدّداران و غیره بود در میان نوشتجات میرزاسعیدخان مرحوم پسرش جمع کرده حضور شاه فرستاده بود. این پاکتها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل. به خیال خود خدمت کرده بود. اما پدرش را تا ابدالدهر بدنام کرده است. وزیر خارجه که این‌طور بی‌مبالات باشد وای به حال ایران. اما آن وزیر خارجه اگر بی‌مبالات بود امین بود. وزیر خارجهٔ حالیه هم بی‌مبالات و هم خائن است. نوشتجات را به ملک‌الشعرا دادند که در کتاب بچسباند. اما در دیباچه بنویسد که چه‌طور این کاغذها پیدا شده. شاه می‌فرمودند از قرار گفتهٔ همین پسر که وزیر مرحوم غالب نوشتجات را نخوانده به آب می‌انداخت. خلاصه روزنامه عرض شد. قدری درس خواندند.

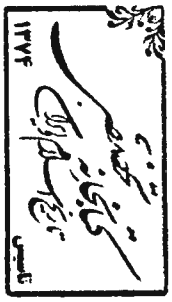

چهارشنبه ۸ روزنامه عرض شد قدری درس خواندند.

یکشنبه ۱۲ *مدتی درس خواندند بعد من روزنامه عرض کردم. از قرار معلوم دیروز بندگان همایون استخاره فرمودند که* سال آینده فرنگستان بروند خوب آمده است. امروز

فرمودند و مرا دعوت به این سفر فرمودند.

دوشنبه ۱۲ روزنامه خواندم. درس خواندند.

چهارشنبه ۱۵ تفصیل عارف‌خان را عرض کردم.

جمعه ۱۷ مرا احضار فرمودند. که درس بخوانند. عزیزالسلطان آمد بازیها کرد به سر و دوش شاه می‌رفت و بازی می‌کرد.

دوشنبه ۲۰ کاغذ زیاد مطالعه فرمودند بعد درس خواندند ... شیخ مهدی و میرزافروغی که از شهر آمده بودند شب با من بودند.

چهارشنبه ۲۲ امروز فرمودند تاریخ سلماس بنویسم. مشغول نوشتن شدم.

پنجشنبه ۲۳ بعد از ناهار درس خواندند.

چهارشنبه ۲۹ شاه درس خواندند. روزنامه خواندم.

شوال

یکشنبه ۴ دیشب به سلامتی شروع به ترجمهٔ کتاب «حمار یحمل الاسفار» نمودم. تا کی تمام شود.

جمعه ۹ عصر جناب آقا علی حکمی دیدن آمده بود. تا مغرب تشریف داشتند.

دوشنبه ۱۲ در کامرانیه منزل آقا علی حکمی پیاده شدم طلب همّت درویشانه نمودم. دعائی به گوشم خواند راهم انداخت (به‌سوی شهرستانک).

سه‌شنبه ۱۳ شب کتابچه در باب ... (کلمه‌ای ناخوانا) که لبلابی است مشهور نوشتم که به نظر همایون برسانم.

جمعه ۱۶	امروز میرزامحمدخان ملیجک عرض کرد که عزیزالسلطان را بفرمائید درس بخواند. شاه فرمودند که بچه است رشد نمی‌کند، می‌سوزد. شاه فرمودند ... آن وقت با حالا چه فرق دارد جز اینکه آن وقت مارچوبهٔ فرنگی نمی‌خوردیم و حالا در سر سفره است و می‌خوریم ... خلاصه امروز عکس شاه را انداختند درحالی‌که من و دو سه نفر از خواص که من‌جمله ملاجکه بودند در اطراف صندلی شاه نشسته بودیم. قدری درس خواندند. من روزنامه خواندم.
سه‌شنبه ۲۰	قدری درس خواندند من روزنامه خواندم.
پنجشنبه ۲۲	این روزنامه را تا زنده هستم کسی نخواهد دید.
جمعه ۲۳	عصر من منزل امین‌السلطان رفتم ... کتابهای خود را به من نشان داد. یک قوطی جای سیگار هم به من صلهٔ رباعی که گفتم داد.
شنبه ۲۴	من هم روزنامه خواندم.
یکشنبه ۲۵	من هم در سر ناهار چند روزنامه خواندم.
سه‌شنبه ۲۷	دیشب عارف‌خان و میرزاعلی‌خان مترجم عرق خورده مست شده جنگیده بودند. عبدالباقی آنها را منع کرده بود. به او هم فحش داده بودند. من هم هر دو مستها را خواستم شبانه شهر بفرستم التماس کردند ... از تقصیر آنها گذشتم.
چهارشنبه ۲۸	قدری کتاب خواندم و خواندند. بعد شاه کتاب والی‌خان پسر سهراب‌خان را مطالعه فرمودند که در شرح‌حال خودش نوشته بود.

ذی‌القعده

دوشنبه ۳ — سر ناهار بودم روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۵ — حسب‌الامر شرح‌حال شاعر ترک فضولی را نوشتم.

پنجشنبه ۶ — امروز امین‌اقدس دو سه کاغذ احوالپرسی نوشته بود کتاب نقل خواسته بود.

دوشنبه ۱۰ — در نهایت آرامی فرمودند این مسئلهٔ «اکودُپرس» و زرگنده چیست که مشیرالدوله نوشته.

پنجشنبه ۱۳ — مشیرالدوله مسئلهٔ روزنامه را ول نمی‌کند. خداوند عاقبت را به خیر کند.

شنبه ۱۵ — در سر ناهار روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۱۹ — سر ناهار روزنامه خوانده شد. مشیرالدولهٔ پدرسوخته روزنامهٔ «اکودُپرس» را سه ماه تعطیل کرد محض تملق به روس‌ها و عداوت با من.

پنجشنبه ۲۰ — مرا هم صبح زود احضار فرمودند که تاریخ سی و شش سال قبل امامه را که شاه تشریف آوردند و من هم با پدرم بودم بنویسم. مسوّده نمودم.

جمعه ۲۱ — بعد از خواندن چند روزنامه منزل آمدم.

یکشنبه ۲۳ — چند روزنامه خواندم عصر مراجعت به منزل خودم نمودم.

دوشنبه ۲۴ — باز همان فقرهٔ «اکودُپرس» و مسئلهٔ زرگنده است ... بنا بود روزنامه موقوف شود نشد ... بر پدر اجزای من لعنت که به‌واسطهٔ جزئی خبطی این همه زحمت به من می‌دهند.

سه‌شنبه ۲۵ بعد دستخطی به امین‌الدوله نوشته فرستادند من گمان می‌کنم در باب همین روزنامهٔ «اکودُپرس» باشد.

پنجشنبه ۲۷ بعد خانهٔ نایب‌السلطنه رفتم از آنجا آقا علی حکمی را دیدم.

جمعه ۲۸ کتابچه‌ای تألیف کرده بودم در تاریخ ۱۲۶۹ که با شاه امامه رفته بودم. خیلی خوب بود. فرستادم امین‌السلطان به نظر شاه برساند.

ذی‌الحجه

سه‌شنبه ۱۰ به‌واسطهٔ کاغذی که میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] نوشته بود که مورل پدرسوخته می‌خواست اخبار روزنامه را عوض کند اول طلوع شهر رفتم حضرات را خانه خواستم. الحمدللّه به خیر گذشت.

پنجشنبه ۱۲ روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۱۶ قوام‌الدوله هم بود خیلی صحبت شد. می‌گفت شاه به من فرموده مثل تو وزیر خارجه می‌خواهم که «فرنگی‌مآب» نباشد.

پنجشنبه ۱۹ بعد خانهٔ آقا علی حکمی رفتم ... بعد از ناهار مکرّر روزنامه عرض کردم.

جمعه ۲۰ علی‌الرسم روزنامه عرض شد.

یکشنبه ۲۲ بعد ایلچی روس با من بنای حرف زدن را گذاشت. قریب دو ساعت از تاریخ و ژغرافیا صحبت کردیم. خیلی مجلس رنگین شد.

۱۳۰۵

محرم

شنبه ۱ سر ناهار شاه روزنامه عرض شد.

جمعه ۱۲ من خانه ماندم قریب دوهزار بیت ترجمه نمودم.

شنبه ۱۳ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم ... حکیم‌الممالک مجلس روضه‌خوانی رفته بود مجتهد تبریز و میرزاحسن آشتیانی آنجا بودند. تعریف زیاد از کتاب «حجة‌السعادة» که من در وقایع سنهٔ شصت و یک تألیف نموده بودم کرده بودند. به شاه عرض می‌کرد. شاه نسخه‌ای خواستند که ملاحظه فرمایند. این کتاب را پارسال به فرمایش شاه سه چهار ماه زحمت کشیدم نوشتم. شاه مطالعه نفرمودند. من هم چون خیلی زحمت کشیدم لابد دادم چاپ کردند. وقف پدرم مرحوم اعتمادالسلطنه نمودم. امسال تمام روضه‌خوانها و غیره تمجید این کتاب مرا کردند.

سه‌شنبه ۱۶ خدمت شاه رفتم فرمودند ازین به بعد صبحها زودتر حاضر شو درس بخوانم. ... کتاب روضه که حاجی‌معتمدالدوله نوشته بودند یک جلد به حضور همایون فرستادند. شاه به ملیجک اول داد که مطالعه نماید به عرض برساند. مخفی نماند که ملیجک اول هرّ را از برّ فرق نمی‌دهد.

چهارشنبه ۱۷ شاه برای التفات به روس‌ها درس روسی می‌خواهند بخوانند که ابداً نخواهند خواند ... [مشیرالدوله]

می‌گفت سیدجمال‌الدین کاغذ سختی به شاه نوشته و تهدید کرده از ایران بد خواهد نوشت.

شنبه ۲۰ — صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم.

دوشنبه ۲۲ — شاه درس روسی می‌خواند.

چهارشنبه ۲۴ — او را (عزیزالسلطان) برداشتند باغ‌وحش رفتند حیوانات را تماشا کند.

پنجشنبه ۲۵ — ترجمهٔ زیاد کردم.

یکشنبه ۲۸ — من هم صبح دارالترجمه بعد دیدن ناصرالملک ... رفتم.

دوشنبه ۲۹ — امروز چند صورت کار میرزاابوالحسن صنیع‌الملک نقاشباشی که سی سال قبل ساخته بود از اندرون بیرون آوردند که بدهند قاب بکنند. من‌جمله صورت مرحوم اعتمادالسلطنه در زمان حاجب‌الدولگی بود و خیلی شبیه.

سه‌شنبه ۳۰ — بعد دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

صفر

چهارشنبه ۱ — من هم صبح دارالترجمه رفتم بعد خانه آمدم همه روز را در خانهٔ خود مشغول چیز نوشتن بودم.

جمعه ۲ — پلنگ شکار دیروز را حضور آورده بودند عکس او را انداختند.

پنجشنبه ۹ — صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار طلوزان روزنامه خوانده و من ترجمه کردم.

چهارشنبه ۱۵ — صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم...

آنچه در این مدت در روزنامه از پولتیک عرض می‌شد بندگان همایون در خاطر داشتند به خرج دادند. طوری که ایلچی [اطریش] از بصیرت شاه از امور اروپا تعجب کرد.

پنجشنبه ۱۶ بعد عکاسخانه رفتم عبدالله‌میرزا عکس مرا انداخت.

جمعه ۱۷ فرمودند عصرها حاضر شو درس بخوانم. چون هیچ میل ندارم مرادف میرزااحمد باشم عرض کردم فرانسه را بحمدالله می‌دانید حالا روسی را تکمیل فرمائید.

شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه ... با طلوزان سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۱ به اتفاق عارف‌خان عشرت‌آباد رفته پیاده خانه آمدم.

چهارشنبه ۲۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه.

پنجشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۲۵ بعد دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم ... در سر شام روزنامهٔ زندگانی مادام پومپادور معشوقهٔ لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را می‌خواندم که خیلی به وضع حالیهٔ ما شبیه است.

یکشنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد سر ناهار شاه حاضر شدم.

دوشنبه ۲۷ درس روسی می‌خواندند. شاه پرسیدند فلان لغت چه معنی دارد. میرزااحمد می‌گفت و احمدخان تکرار می‌کرد شاه به خط فارسی می‌نوشت. مرا هم فرمودند نشستم.

سه‌شنبه ۲۸ قدری روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۹ دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

ربیع‌الاول

شنبه ۳ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم ... مسیو پیرات وزیر مقیم اتازونی ینگی دنیا چند آلبوم عکسهای اتازونی راکه رئیس‌جمهور فرستاده بود به حضور آورد. من مترجم بودم.

دوشنبه ۵ امروز چون دارالترجمه تعطیل بود زودتر دربخانه رفتم ... شنیده است که دیشب میرزااحمد را شاه خواسته بودکه صبح زود بیاید به شاه درس بدهد. او هم آمده است. خیلی ازین فقره بدم آمد. عریضهٔ بسیار تندی فی‌الفور به شاه نوشتم که با ریش سفید مسخرهٔ اطفال شدیم. بعد از ناهار خودم به شاه دادم ... جواب با التفاتی مرقوم فرموده بودند.

سه‌شنبه ۶ دیشب سر شام فرمودند حکیم سوارهٔ علاءالدوله فرانسه می‌داند. من خواستم تمجیدی کنم عرض کردم در سلطنت فتحعلی‌شاه کاغذی ناپلئون اول به فتحعلی‌شاه نوشته بود در مسئلهٔ مهمی و کسی نبود ترجمه کند. همان‌طور سربسته پس فرستاده شد. حالا چهار پنج‌هزار نفر در طهران فرانسه‌دان هستند. بندگان همایون دستی به سبیل مبارک کشیدند و فرمودند آن وقت بهتر از حالا بود. هنوز چشم وگوش مردم این‌طور باز نشده بود. خلاصه نمی‌دانم به کدام ساز باید

رقـــصید. گـاهی ایـن‌طور مـی‌فرمایند و در سـالی شصت‌هزار تومان مخارج مدرسهٔ دارالفنون می‌کنند که مردم تحصیل علوم فرنگی نمایند. قبل از اینکه سفر به فرنگ موقوف شود به امین‌السلطان می‌فرمودند که دو سه ماهه زبان فرانسه بـخوانـد. آن احـمق هـم عـرض می‌کرد در این شبهای زمستان خواهم خواند و خواهم دانست، مثل اینکه تحصیل علوم بلور و چینی چیدن در موزه است. دیگر نمی‌دانند علم را باید زحمت کشید.

چهارشنبه ۷ سر ناهار روزنامه عرض شد.

پنجشنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. کتاب فـصل‌الخـطاب حـاجی‌محمدکریم‌خان مـرحـوم را کـه آقازاده به توسط من خدمت شاه فرستاده بود رساندم. دستخط التفاتی به جهت او صادر کردم.

شنبه ۱۰ سر ناهار روزنامه عرض شد.

دوشنبه ۱۲ بندگان همایون تفصیل عیش بی‌پرده و قبح عمل لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را که دیشب مـن عـرض کـرده بودم به محقق می‌فرمودند.

چهارشنبه ۱۴ کتاب زیاد خواندم.

پنجشنبه ۱۵ بعد از بازی روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۲ سر ناهار شاه روزنامه عرض نمودم.

سه‌شنبه ۲۷ صبح بعد از گردش در بعضی خیابانها دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۸ اول خانهٔ امین‌الدوله بعد دارالترجمه رفتم. ... دو پـرده صورت امـپراطـور و امـپراطـریس روس را ایـلچی بـه حضور همایون فـرستاده بـود در قـاب مـطلای بسـیار

بزرگ.

پنجشنبه ۲۹ صبح پیاده دور ارگ را طی نموده بعد دارالترجمه [رفتم] از آنجا خدمت شاه رسیدم.

ربیع‌الثانی

جمعه ۱ به من فرمودند حقیقت این است من می‌خواهم بعد درس فرانسه بخوانم. هر روز صبح زود و دو ساعت به غروب مانده حاضر باش که دو وقت درس بخوانم. بعد فرمودند خوب است یک خلیفه به جهت خودت معین کنی که در غیاب تو به من درس بدهد. عرض کردم من در تنها کاری که مسلط و مستقل هستم عمل ترجمه و درس شماست. دیگر در این کار برای من شریک پیدا نکنید. خیلی خنده کردند.

شنبه ۲ خلاصه سر ناهار روزنامه عرض شد. ... امروز شاه بنا بود مدرسهٔ دارالفنون تشریف برده به‌واسطهٔ باران نشد.

یکشنبه ۱۰ دکتر مورل صبح به جهت بعضی مطالبات راجع به «اکودُپرس» آمده بود او را راهی کردم.

چهارشنبه ۱۳ کتابچه‌ای در شرح‌حال مریخ ترجمه کرده بودند پریروز خدمت شاه داده بودم. امروز نجم‌الملک احضار شد که تحقیقات فرمایند. فایده این شد که سه‌هزار تومان به توسط مخبرالدوله اسباب رصدخانه به جهت مدرسه ابتیاع شد.

پنجشنبه ۱۴ «سرگذشت خر» [را] که سراپا حکمت است تمام کردم. ترجمهٔ او را به اتمام رساندم.

جمعه ۱۵ میرزافروغی و میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] از شهر آمدند.

یکشنبه ۱۷ صبح با سلطان ابراهیم میرزافروغی و عارف‌خان شهر آمدم.

دوشنبه ۱۸ قدری روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه رفتم. ... عصر بعضی سکه‌ها که در ساوه پیدا شده بود شاه فرستاده بود بخوانم. خواندم از جمله سکهٔ شاه محمد صفوی بود که در سنهٔ ۹۸۸ در تهران سکه شده بود.

پنجشنبه ۲۱ من هم دارالترجمه رفتم ... چند عکس از آذربایجان به حکم شاه از ابنیه و بلاد آنجا انداخته بودند. خیلی خوب کاری است. من‌جمله عکس قراجه داغ بود. در میان آنها عکس مقبرهٔ شیخ‌شهاب‌الدین بود. فرمودند این شخص کیست عرض کردم از متصوفه است. فرمودند شرح‌حال او را بنویسم. منزل آمدم شرح‌حال او را مفصلاً نوشته ارسال نمودم.

شنبه ۲۳ خانهٔ مورل رفتم مدتها آنجا بودم.

دوشنبه ۲۵ صبح خانهٔ آقا علی حکمی رفتم ... بندگان همایون به دست مبارک ده دوازده تصنیف زدند که در عمرم به این خوبی ساز نشنیدم. این ساز یک نوع ارگ فرنگی است کوچک که با دست می‌زنند.

سه‌شنبه ۲۶ از آنجا دارالترجمه آمدم.

چهارشنبه ۲۷ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار روزنامه خواندم.

شنبه ۳۰ بعد سر ناهار رفتم قدری روزنامه خواندم.

جمادی‌الاولی

سه‌شنبه ۳ صبح بارون نرمان را حسب‌الامر خواستم حضور ببرم. کتابی که شخص آلمانی به‌نام اولئاروس که سفیر بوده در زمان شاه‌عباس به ایران آمده از وضع ایران نوشته به زبان آلمانی ترجمه فارسی کند حضور بردم.

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۷ صبح خانهٔ مادام پیلو رفتم از آنجا دارالترجمه.

سه‌شنبه ۱۰ بعد دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۱۲ شاه چند پول نقرهٔ سکهٔ ساسانیان از افشار قلعه پیدا کرده بودند و فرستادند به من دادند بخوانم. یکی از قباد بود باقی از انوشیروان. کتابچهٔ تاریخی نوشته با سکه‌ها شب که دربخانه رفتم بردم. مدتی کتاب خواندم.

شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار مرا خواستند با طلوزان روزنامه عرض کردیم.

پنجشنبه ۱۹ احضار شدم نرفتم. تاکی نقالی کنم خسته شدم.

شنبه ۲۱ صبح پیاده دارالترجمه بودم ... خیال دارند کتاب سفر دوم خراسان خودشان را طبع کنند. دستورالعمل می‌دادند.

یکشنبه ۲۲ صبح حمام رفتم بعد دارالترجمه. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۳ سکهٔ طلائی به وزن پنج مثقال از محمدبن‌سام غوری

بود خریده بود به من نشان داد (ظل‌السلطان). تفصیل سکه را برای ایشان خواندم.

سه‌شنبه ۲۴ قریب یک ساعت خاطر همایون را به خواندن کتاب و روزنامه مشغول کردم.

جمعه ۲۷ خلاصه در سر شام قدری شاهنامه به جهت حضرات (ایلچیها) از فارسی به فرانسه ترجمه کردم.

دوشنبه ۳۰ قدری از راه همان‌طور سواره روزنامه عرض شد ... باز من احضار شدم روزنامه خواندم. یک عکسی از خودشان فرمودند عکاس انداخت، مرا هم پهلوی خودشان نشاندند که روزنامه در دست من بود. از این التفات زیادتر از همه ممنون شدم.

جمادی‌الثانیه

شنبه ۵ من دارالترجمه رفتم. ... سر ناهار روزنامه عرض شد ... بعد فرمودند کتاب روزنامهٔ سفر دوم [خراسان] را از اندرون آوردند به من دادند که هر روز همان دربخانه چند فصلی پاک نویس کنم که پانصد جلد طبع شود و مجاناً به مردم داده شود. کتاب را برداشته در اطاق تاریک کوچکی که از عملهٔ خلوت است نشستم. قلمدان ادیب‌الملک را گرفتم قدری خودم نوشتم، قدری او کمک کرد نوشت.

یکشنبه ۶ خلاصه خاطر همایون را به خواندن روزنامجات مشغول کردم.

دوشنبه ۷ اخبار ایلچی روس را تقریر فرمودند که در روزنامه طبع

شود. کتاب روزنامهٔ خراسان را قبض داده ده روزه خانه بیاورم که بنویسم.

چهارشنبه ۴ — سر ناهار من روزنامه نداشتم بخوانم قدری از مسافرت دیروز خودم به باغات عرض کردم ... شاه محرّک رقاص شدند که طرف من بیاید برقصد دیدم مجلس رذل شد تعظیم کرده خانه آمدم.

پنجشنبه ۱۰ — صبح دارالترجمه رفتم. ... چند سکهٔ طلا و نقره از قزوین آورده بودند مشغول خواندن آنها شدم. دویست جلد کتاب زیر و رو کردم تا به زحمت پیدا شد. از سلاطین عرب جزیرهٔ هرمز است که در زمان صفویه قبل از شاه‌عباس بزرگ سلطنت داشتند.

جمعه ۱۱ — خلاصه من چون امروز همه را خانه بودم تحقیقات جرون [را] که بندرعباس باشد نوشتم که سکه‌های تازه پیدا شده طرفی «السلطان‌الاعظم ابوالنصر» و طرف دیگر «ضرب جرون سنهٔ ۹۱۲» بود. خیلی زحمت داشت تا پیدا کردم. سرم از شدت کار ورم کرده بود.

شنبه ۱۲ — فرمودند تفصیل شهر کهنه و آستانهٔ عراق را پیدا کنم. ... از آنجا خانهٔ آقا علی حکمی ...

یکشنبه ۱۳ — شب به خواندن روزنامهٔ نطق بیزمارک در پارلمان آلمان گذشت.

دوشنبه ۱۴ — من تا عصر روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۱۵ — صبح اول سری به دارالترجمه کشیدم. بعد دربخانه رفتم. ... تا عصر کتابچهٔ جرون را تمام کردم.

چهارشنبه ۱۶ — صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۲۰ صبح دارالترجمه رفتم. ... خاطر مبارک را به خواندن روزنامه مشغول کردم.

سه‌شنبه ۲۲ حکیم‌الممالک علاوه بر طبابت قصیده‌سرایی هم می‌کند. قصیده‌ای در مدح مادر نایب‌السلطنه گفته و خود را داخل اطبا کرده، خانهٔ او رفته بود.

چهارشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه رفتم.

شنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. حضرت مترجمین را شاه احضار فرموده بودند حضور بردم. خیلی التفات فرمودند.

یکشنبه ۲۶ عصر آقا علی مدرس تشریف آوردند.

دوشنبه ۲۸ دویست تومان به اجزای دارالترجمه انعام مرحمت شد.

چهارشنبه ۳۰ من دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.

مجلد هشتم: ۱۳۰۵ـ۱۳۰۶

رجب

یکشنبه ۴ تا ساعت سه عریضهٔ مفصل به شاه عرضه کردم که سواد این عریضه به خط میرزافروغی در آخر این کتاب ضبط خواهد شد.

سه‌شنبه ۶ شاه به اسم مرا احضار فرمودند. رفتم شاهی مختصری دادند اما خیلی التفات فرمودند. میرزافروغی و میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] را دعوت کرده بودند (سلام نوروز).

پنجشنبه ۸ بعد از سلام رسمی سایران نام که اهل نظام فرانسه است و مرد نجیب متمولی است، هندوستان سفر کرده سفرنامهٔ خود را نوشته به‌واسطهٔ ایلچی فرانسه معرفی شد. ... قدری روزنامه و قدری کتاب شخص فرانسوی را ترجمه کردم. مقرر شد کاغذی به او از طرف شاه

تمجید بنویسم. نوشتم. جواب هم آمد.

جمعه ۹ سر ناهار کتاب خواندم ... ادیب‌الملک اخوی‌زاده روزنامهٔ سفر مکهٔ پدرم را که به خط خودش نوشته بود در میان کاغذهای مرحوم ادیب‌الملک پیدا کرده بود به من داد. خیلی ممنون شدم.

سه‌شنبه ۲۰ حکیم طلوزان روزنامه می‌خواند من ترجمه می‌کردم.

پنجشنبه ۲۲ (تفصیل زیاد از آثار قدیمه در علی‌آباد و راههای مختلف و کاروانسراهای کوشک بهرام، کاج و علی‌آباد). ناهار میل فرمودند روزنامه عرض شد.

جمعه ۲۳ سر ناهار کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم را عرض کردم.

یکشنبه ۲۵ سر ناهار روزنامه عرض کردم.

دوشنبه ۲۶ در سر ناهار کتاب عرض شد.

شعبان

یکشنبه ۳ در سر ناهار روزنامه عرض کردم.

سه‌شنبه ۵ بعد دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۷ بعد من دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۹ صبح دارالترجمه رفتم بعد دربخانه.

پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم. سر ناهار طلوزان روزنامهٔ فرانسه می‌خواند من ترجمه می‌کردم.

یکشنبه ۱۷ صبح بعد از رفتن دارالترجمه خدمت شاه رسیدم.

سه‌شنبه ۱۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۲۴ از کارهای عجیب اینکه امشب در خانهٔ من خیمه‌شب‌بازی بیرون آوردند. هیچ ندیده بودم این بازی را ... چهارده تومان پول به بازیگر دادم.

چهارشنبه ۲۷ مغرب دربخانه کتاب خواندم. ... میرزامحمدعلی محلاتی شب منزل من مهمان بود.

رمضان

یکشنبه ۱ اندرون شام میل فرمودند. خیلی میل داشتند کتاب برایشان بخوانم میرزامحمدخان ملیجک اول چراغ نگاه داشته بود.

سه‌شنبه ۳ سه ساعت تاریخ خواندم.

چهارشنبه ۴ امروزُ شاه تمام روز را مشغول خواندن و نوشتن بود.

شنبه ۷ شاه مشغول روزنامه خواندن شدند من ترجمه کردم. به امین‌الدوله گفتند لغت دست بگیرد پهلوی من بنشیند. یادم آمد بیست سال قبل که در قبال یحیی‌خان مشیرالدولهٔ حالیه با همین امین‌الدوله هم قسم بودیم در وقتی‌که من ترجمه می‌کردم امین‌الدوله هم لغت می‌گرفت پهلوی من می‌نشست. درین ضمن حرفهای خود را می‌زدیم.

سه‌شنبه ۱۰ در دالان موزه ناهار میل فرمودند. کمی درس خواندند. باز بنای درس را گذاشتند، تا کی عزیزالسلطان ازین صرافت بیندازدشان.

چهارشنبه ۱۱ قدری درس خواندند.

یکشنبه ۱۵ در باب اعلانی که در آزادی مردم چاپ کردند موقعی

به دست آوردم. عرض کردم اعلان بی‌موقع و بد و نامناسبی چاپ شد. ممکن بود که سال چهل و یکم سلطنت است و خواستید رفاهیتی به رعیت بدهید، به شکرانهٔ این موهبت الهی. از این اعلان معلوم می‌شود یا شما را مجبور کردند یا خواب دیدید. ازین عرض من خوششان نیامد. اما من کار خودم را کردم. همین‌قدر در جواب فرمودند چون ظل‌السلطان را معزول کردیم و او ظلم می‌کرد این اعلان لازم بود.

دوشنبه ۱۶ ناهار میل کردند بعد درس خواندند.

سه‌شنبه ۱۷ خلاصه قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۱۸ درس مفصلی خواندند.

پنجشنبه ۱۹ قدری شاه درس خواندند. قدری من روزنامه خواندم.

شنبه ۲۱ درس خواندند. تفصیل تازه اینکه نقشهٔ بزرگ شاه را در زمانی که شاه عشرت‌آباد تشریف داشتند سپردهٔ آبدارهای خودشان بود گم شده بود ... دیروز در آبدارخانه پیدا کرده بودند ...

شنبه ۲۸ بعد درس خواندند.

دوشنبه ۳۰ دو سه روز قبل ازین نایب‌السلطنه سواد دستخطی فرستاد که در روزنامه بنویسم. من علی‌الرسم مقدمهٔ مفصلی نوشتم. بدون خود مسوّده حضور شاه فرستادم. دیشب دستخط شده بود که تأمل کنید تا مجدداً فرمایش شود. ...

شوال

جمعه ۴ — شاه چند روز است عکاسی می‌فرمایند و عزیزخان خواجه هم شاگردشان است. مدتی بود ترک کرده بودند باز شروع فرمودند.

شنبه ۵ — صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم درس خواندند.

شنبه ۱۲ — ناهار صرف فرمودند روزنامه عرض کردم. بعد از ناهار شاه شاعر شوشتری را دیدم که امین‌السلطان حضور آورده بود.

یکشنبه ۱۳ — روزنامه و کتاب نداشتم بعد از ناهار قدری درس خواندند.

شنبه ۱۹ — سر ناهار روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۰ — مدتی روزنامه خواندم. بعد از ناهار درس خواندند. من منزل آمدم. امروز بعد از ناهار میرزاکاظم رشتی که ملک‌الاطباء بود و بعد به‌واسطهٔ نوشتن آن کتاب بی‌معنی موسوم به «حفظ‌الصحهٔ ناصری» ملقب به فیلسوف‌الدوله شد علی‌الرسم حضور آمد. شخص بسیار خودخواه و ازخودراضی است. به شاه عرض کرد که من در وبائی اول زمان محمدشاه که به لواسان آمده بودند ملتزم رکاب بودم، جزو اطباء خاصه بودم. از حاجی‌میرزاآقاسی وزیر که مرشد شاه مرحوم بود عریضهٔ شکایت به شاه نوشتم. شاه مرحوم از من استمالت کرد و مرا به توسط پاشاخان پیشخدمت نزد حاجی فرستاد که از من عذر بخواهد. در آن سفر هفتاد

نفر وبائی را معالجه کردم. چون این شخص به‌علاوهٔ طبابت فضولی هم می‌کند از اشعار عرب و احادیث هم جسته‌جسته می‌گوید از علمای شیعه از قول قاضی میبدی نقل می‌کرد که او گفته اگر شیخ‌طوسی و علامه‌حلی در جرگهٔ علمای شیعه نبودند هرآینه طریقهٔ شیعه ارذل طرق دین اسلام بود. شاه فرمودند شیخ‌طوسی کیست؟ عرض کرد خواجه‌نصیر! با اینکه خواجه‌نصیر اگرچه مرد بزرگی بود اما جزء علمای شیعه محسوب نیست. شیخ‌طوسی یکی از اشخاصی است که کتب اربعهٔ شیعه را نوشته و فیلسوف‌الدوله این‌قدر خر است که فرق شیخ‌طوسی با خواجهٔ طوسی نداده است. منزل که آمدم میرزامحمدحسین ملک‌الکتاب [را] که برادرزادهٔ من عیال اوست دیدم که از شهر آمده.چون او هم از خمیرهٔ ملک‌الاطباء است هر دو بی‌علم و بیسواد و پرمدعا هستند خوشم نیامد.

دوشنبه ۲۱ باز روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۲ مرا احضار فرمودند روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۲۳ قدری درس خواندند.

جمعه ۲۵ با ده بیست نفر غلام‌بچه این تصنیف را می‌خواندند که بندگردانش این بود: «فخرالاطبا وقت...».

یکشنبه ۲۷ قدری درس خواندند.

سه‌شنبه ۲۹ قبل از ناهار روزنامه خواندم.

ذی‌قعده

پنجشنبه ۲ هفده سال قبل سر همین چشمه ریاست مترجمی به من داده شد. ... در سر ناهار روزنامه عرض شد. تفصیل فوت فردریک سوم امپراطور آلمان را خواندم.

جمعه ۳ روزنامه عرض کردم.

یکشنبه ۵ در سر چشمه شاه به ناهار افتادند. بعد از خواندن روزنامه فرمودند جائی نروم ... سوار شدند. فرمودند در سواری روزنامه بخوانم. این خاصهٔ من است. اما دو سال بود نکرده بودم. قریب یک فرسخ روزنامه خواندم.

دوشنبه ۶ کتاب ترجمهٔ اوانس‌خان را تقدیم کردم.

سه‌شنبه ۷ سر ناهار روزنامه خواندم.

جمعه ۱۰ سر ناهار روزنامه خواندم.

دوشنبه ۱۳ صبح اوانس‌خان را که صد تومان برایش انعام گرفتم طرف شهر فرستادم ... در حضور روزنامه خواندم. فرمودند مسوّده‌ای امین‌السلطان می‌دهد در روزنامهٔ ایران بده بنویسند.

جمعه ۱۷ چون قدری دلم درد می‌کرد و... روزنامه نخواندم. با وجودی که همراه داشتم عذر آوردم.

دوشنبه ۲۰ روزنامهٔ تازه که آورده بودند عرض شد. بعد تاریخ هردوت می‌خواندم که عزیزالسلطان وارد شد. من کتاب را به هم گذاشتم.

چهارشنبه ۲۲ در سر ناهار روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۳ دم چادر امین‌السلطان عبور کردم دیدم آواز تلاوت

قرآن ایشان می‌آمد.

شنبه ۲۵ — بعد از ناهار روزنامه خواندم. ... شنیدم حاجی‌معتمدالدوله فرهادمیرزا روز سه‌شنبه مرحوم شد ... این شاهزاده مرد بزرگی بود اما خوش‌قلب نبود. شاهزاده سوادی داشت. اکثر تألیفات او هست.

چهارشنبه ۲۹ — سر ناهار روزنامه خواندم.

ذی‌الحجه

شنبه ۲ — بعد از ناهار باز هم احضار شدم مشغول خواندن روزنامه بودم.

یکشنبه ۱۰ — شاه بکمز و حکیم‌الممالک را وقت ناهار احضار فرموده بودند که روزنامه بخوانند. ... حکیم‌الممالک به شاه حالی کرده بود که از فلان کس می‌ترسم به این جهت قدرت ترجمه را ندارم. امروز شاه می‌فرمودند این اظهار وحشت حضرات بی‌معنی بود، قابل ترجمه نیستند. در این ضمن به من اظهار مرحمتی فرمودند.

دوشنبه ۱۱ — سر ناهار روزنامه عرض شد. فصلی در حالت آتیهٔ ایران و مقهور شدن این دولت به چنگال روس در نمرهٔ ۲۴ ژوئیهٔ روزنامهٔ «تان» منطبعهٔ پاریس نوشته بود به من فرمودند ترجمه کرده به حضور همایون بفرستم.

جمعه ۲۲ — حکیم طلوزان هم از شهر من فرستادم آمد ... به عادت چندین ساله او روزنامه خواند من ترجمه کردم.

جمعه ۲۹ — آنجا ناهار به اتفاق طلوزان روزنامه خواندم.

۱۳۰۶

محرم

سه‌شنبه ۴ حکیم طلوزان را دیدم که سه صورت چاپی در پشت آینه پیشکش آورده بود.

چهارشنبه ۵ حاجی سیّاح محلاتی که از فدائیان ظل‌السلطان بود چند روز بود طهران آمده با فراش و پلیس مفتضحاً او را از طهران دواندند.

شنبه ۸ من هم در سر ناهار مشغول خواندن روزنامه بودم.

سه‌شنبه ۱۱ سر ناهار با طلوزان روزنامه می‌خواندم.

چهارشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. از کارهای غریب این است که محمدتقی‌خان خواهرزادهٔ مخبرالدوله که مرد چرسی دیوانه‌ای است کتاب ژغرافیائی تألیف کرده و آن را «گنجینهٔ دانش» نام نهاده. عیناً عبارات کتاب مرا که مرآت‌البلدان و مطلع‌الشمس باشد نوشته که من با زحمات زیاد این کتاب را تألیف کردم. دزدی به این وضوح نشده. اگر چنانچه دو پسر چهارده سالهٔ من می‌مرد به من گواراتر از این کار بود که کتاب مرا به اسم خودشان چاپ کنند.

شنبه ۱۵ در وسط شام که من مشغول خواندن کتاب بودم عزیزالسلطان گریه‌کنان آمد.

یکشنبه ۱۶ ناهار روزنامه خواندم. بعد از ناهار قدری درس خواندند.

یکشنبه ۲۳ کتاب تاریخ مغرب‌الاقصی را چند صفحه ترجمه کردم، تمام آن ترجمه‌ها باطل شد باید از نو زحمت بکشم.

جمعه ۲۸ بعد ناهار میل فرمودند من روزنامه خواندم.

صفر

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۵ صبح دارالترجمه بعد احضار شده حضور همایون رفتم.

شنبه ۷ صبح از دارالترجمه دربخانه رفتم. سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۱۰ امروز عید مجسمه است. صنعت خوبی به کار برده‌اند. برای اینکه با بی‌اسبابی خیلی مشکل بود چنین مجسمه‌ای را ساخت. اما لازم نبود جشن بگیرند و عیدی فراهم بیاورند. این مجسمه در ملت اسلام ساختنش حرام است. چنانچه سلطان محمود سلطان عثمانی در شصت سال قبل صورت خود را در مسکوکات نقش نمود شیخ‌الاسلام و سایر علما او را تکفیر کردند و فتوای به خلعش دادند که مجبوراً مسکوکات را جمع نموده منتها این است که بحمدالله پادشاه قادر است هرچه می‌خواهد می‌کند. لیکن باز از این مردمان متعصب هستند که این وضع را نمی‌پسندند. اگر عرض من قبول می‌شد نمی‌گذاشتم این تشریفات را فراهم بیاورند. شاه عصری به باغ اسب‌دوانی تشریف بردند که مجسمه آنجا است. سفرا هم همگی با وزراء و قشون و سایر طبقات حاضر بودند.

چهارشنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۱۴	صبح بعد از دارالترجمه دربخانه رفتم.
سه‌شنبه ۱۷	نیرالملک رئیس مدرسه را دیدم که از مخبرالدوله برادرش شکایت داشت.
چهارشنبه ۱۸	صبح حمام رفتم بعد دارالترجمه.
شنبه ۲۱	صبح دارالفنون [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم ... حاجی‌نجم‌الملک منجم‌باشی که از معلمین مدرسهٔ دارالفنون است و بعضی اطلاعات از هندسه دارد اما ناقص فقط چیزی که او را جلوه می‌دهد ریش انبوه فلفل نمکی است، مأمور به بستن سد اهواز شد.
دوشنبه ۲۳	شاه ناهار میل می‌فرمودند روزنامه خواندم. ... در وقت زالو انداختن روزنامه می‌خواندم.
سه‌شنبه ۲۴	اول دارالترجمه [رفتم] بعد حضور همایون رسیدم.
یکشنبه ۲۹	بعد رخت پوشیده دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه رفتم.
دوشنبه ۳۰	حاجی‌محمدحسن کمپانی میرزاباقر نام شیرازی[1] را که مدتها در هندوستان و انگلیس و مصر سیاحت نموده و زبان انگلیسی می‌داند، عربی و عبری را خوب می‌زند با خود منزل من آورد او را معرفی کرد. خیال دارم او را ان‌شاءالله نگاه دارم.

ربیع‌الاول

چهارشنبه ۲	صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه.

۱. شاید این شخص به قرینهٔ سیاحت و انگلیسی و عبری دانستن همان محمدباقر بواناتی باشد.

جمعه ۴	عصر به حکم احضار ولیعهد رفتم خدمتشان ... صحبتهای تاریخی و غیره خیلی شد. بعضی مطالب تاریخی فرمودند.
دوشنبه ۷	دیروز وزیراعظم ما عکس حاجی‌کربلائی علی را برهنه و کشف العوره داده‌اند انداخته‌اند.
سه‌شنبه ۱۵	صبح دارالترجمه رفتم، بعد دربخانه.
چهارشنبه ۱۶	صبح دارالترجمه بعد به حضور همایون رفتم.
پنجشنبه ۱۷	مخبرالدوله در حسب و نسب و علم و تقرّب به حضور همایون چه بیشتر از من دارد. منتها این است وزیر علوم بی‌بی علمی است ... خانهٔ میرزافروغی عیادت رفتم. کسالت داشت از کسالتش خیلی کسل شدم.
جمعه ۱۸	سر ناهار روزنامه خواندم.
شنبه ۱۹	امروز ولیعهد مدرسهٔ دارالفنون و قورخانه تشریف برده بودند.
یکشنبه ۲۰	صبح دارالترجمه بعد حضور شاه [رفتم].
پنجشنبه ۲۴	صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.
شنبه ۲۶	سه به غروب مانده رفتم درس می‌خواندند که امین‌السلطان آمد. او را دست به سر کردند.
یکشنبه ۲۷	قبل از ناهار درس خواندند. سر ناهار روزنامه عرض شد.
دوشنبه ۲۸	برای درس شرفیاب شده درس خواندند.
سه‌شنبه ۲۹	صبح خانهٔ طلوزان رفتم از آنجا دارالترجمه.

ربیع‌الثانی

جمعه ۳	سر شام حاضر شدم روزنامه خواندم.

دوشنبه ۶ — کتاب تاریخ چهل و دو سالهٔ[1] سلطنت شاه را که می‌نویسم تصحیح نمودم.

چهارشنبه ۷ — خودم منزل عارف‌خان منزل نمودم.

پنجشنبه ۸ — مدتی در آفتاب روزنامه عرض کردم.

چهارشنبه ۱۵ — صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۲۲ — جلد اول کتاب تاریخ مغرب را بحمدالله به اتمام رساندم.

شنبه ۲۵ — من دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

سه‌شنبه ۲۸ — روزنامهٔ روس به‌قدری بد از شاه مملکت نوشته‌اند که هر گاه غیر از این شاه کس دیگر بود خیلی کارها می‌بایست بکند.

چهارشنبه ۲۹ — صبح دیدن طلوزان یعنی عیددیدنی رفتم؛ بعد دارالترجمه که شاه احضارم فرمودند رفتم. معلوم شد دیروز درس خواندند و نفهمیدند خواستند حالی کنم.

پنجشنبه ۳۰ — کتابی که شاه می‌خواند عبارت از تمدن اعراب است. یک فصل مشکلی را دیروز با ناصرالملک و حکیم‌الممالک خوانده بودند و هیچ‌یک ترجمهٔ او را ندانسته بودند. من که رسیدم ترجمه نمودم. در این موقع عرض کردم دانستن فرانسه به چهار کلمه تلفظ نیست. هزار اشرفی می‌دهم به کسی‌که یک صفحهٔ این کتاب را ترجمه نماید و بفهمد.

---

۱. المآثر و الآثار.

جمادی‌الاولی

یکشنبه ۳ باز شرحی در روزنامهٔ روس از شاه بد نوشته بودند. ترجمه کرده به نظر ایشان رساندم. به‌هیچ‌وجه مفید و مؤثر نشد. سبحان‌اللّه .

چهارشنبه ۶ میرزافروغی گفت پدر شیخ‌مهدی فوت شد ختم گذاشتند. آنجا رفتم ختم را برچیدم.

جمعه ۸ مجدداً شرفیاب شدم روزنامه خواندم ... سرشام تاریخ اسکندر خواندم، تا آنجاکه اسکندر در بابل وفات کرد.

شنبه ۹ منزل امین‌السلطان رفتم مصمم شده است پیش من درس فرانسه بخواند. قریب نیم ساعت درس خواندند.

یکشنبه ۱۷ از آنجا دارالترجمه [رفتم] بعد خانهٔ طلوزان.

سه‌شنبه ۱۹ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۱ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۲۲ مشغول ترجمهٔ قرارنامهٔ روطر بودم.

یکشنبه ۲۴ صبح امین‌الدوله آمد خانهٔ من. می‌گفت در یکی از روزنامه‌های روس که به زبان آلمانی است دولت ایران و امین‌السلطان را خوب سلاخی کرده‌اند و ترجمهٔ او را به نظرشاه‌رساندند. ظاهراً خیلی مؤثر شده بود.

سه‌شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

جمادی‌الثانیه

سه‌شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه رفتم. ... بعد دربخانه رفتم.

شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۹ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۲۶ بعد من احضار شده روزنامه خواندم.

پنجشنبه ۲۷ من روزنامهٔ مفصلی عرض کردم.

جمعه ۲۸ مراجعت به منزل نموده جغرافیای ایوان کیف را در جنگ خود نوشتم. (هنگام اطراق در ایوان کیف).

شنبه ۲۹ به سر درهٔ خوار رسیدیم. این سر دره از جاهای تاریخی است که اگر دماغ سابق را داشتم البته ده‌هزار بیت در وقایع و حوادثی که در اینجا رو نموده می‌نوشتم که چه سلاطین ازینجا گذشته و چه قشونها از این نقطه رد شده اما دیگر دماغ این کارها را ندارم. خیلی نوشتم و کسی نفهمید.

رجب

جمعه ۵ قدری روزنامه در سواری خواندم.

چهارشنبه ۱۰ امروز که دربخانه رفتم کتاب سفرنامهٔ خراسان شاه را که حسب‌الامر چاپ کرده بودم سیصد و پنجاه جلد در خوانچه گذاشته زیر طالار موزه با میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] و میرزاابوتراب‌خان [غفاری] از نظر مبارک گذرانم. خیلی تمجید فرمودند.

جمعه ۱۲ دیدن آقا علی حکمی رفتم.

شنبه ۱۳ کتاب «المآثر و الآثار» را که سراپا تاریخ ناصرالدین شاه و وقایع چهل و دو سالهٔ سلطنت ایشان است و چهار سال است زحمت می‌کشم در تألیف این کتاب و حالا تمام شده برداشته در خانه رفتم ... کتاب را که دیدند با وجود حضور وزیر علوم خیلی تمجید

فرمودند و به من فرمودند حقیقة مروج علم در ایران منحصر به تو است. عریضه‌ای هم که به حضور همایون در باب این کتاب نوشته بودم ملاحظه فرمودند. دستخط مفصل سراپا مرحمتی مرقوم فرمودند و مقرر شد که عریضه و دستخط را در روزنامه طبع نمایم و این کتاب را به مخارج دولت چاپ نمایم. اگرچه هنوز کتاب را ملاحظه نفرمودند یقین بعد از خواندن بیشتر پسند خواهند فرمود. ... شب مجدداً دربخانه رفتم باز تعریف از کتاب بود.

یکشنبه ۱۴ دیشب شاه تماشاخانه رفته بود. اسماعیل بزار بازی «سرهنگ مجبوری» بیرون آورده بود.

مجلد نهم: ۱۳۰۶ـ۱۳۰۷

شعبان

شنبه ۱۲ خانهٔ جناب آقا علی [حکمی] رفتم. با حالت ضعف برخاست دعا به گوشم خواند.

سه‌شنبه ۲۲ در اردوی همایون من به پیری و علم معروف هستم. بدبخت ایران که من پیر و عالم ایران باشم.

چهارشنبه ۲۳ صبح با فروغی درشکه نشسته (در راه سلطانیه در سفر فرنگ)... می‌لرزیدم... مسجد معروف خدابنده را تماشا کرده حکم به تعمیر او نمودند.

شنبه ۲۶ در راه یک نفر انگلیسی با زنش دیدم که به حسب ظاهر برای کند و کوب خرابهٔ تخت سلیمان آمده‌اند.

دوشنبه ۲۸ صبح که برخاستم با میرزافروغی درشکه نشستیم رفتیم.

چهارشنبه ۳۰ میرزاحسن منشی اسرار را که سه چهار سال است در

تبریز است آنجا دیدم (ترکمان‌چای).

رمضان

پنجشنبه ۱ صبح که از ترکمانچای حرکت کردم خانه‌ای که نایب‌السلطنه مرحوم باسکویچ سردار روس در شصت و پنج شش سال قبل از این عهدنامهٔ ترکمانچای را بسته بود دیدم. خانهٔ مشهدی‌محمد نام بوده ولی حالا خراب و بی‌سقف است. آنچه از آثار باقی است محوطهٔ بسیار کوچکی است. در طرف قبله سه قسمتی محقری دارد. تمام بدبختی ایران درین خانه بنایش گذاشته شده.

پنجشنبه ۱۵ یک دسته مطرب قفقازی که آهنگ ایرانی می‌زدند و هم می‌خواندند به جهت تشریفات حاضر کرده بودند. بعد از شام به تماشاخانه تشریف بردند.

یکشنبه ۱۸ دو مرتبه خدمت شاه رفتم کتاب و روزنامه خواندم.

یکشنبه ۲۵ صبح سیدجمال‌الدین که حالا پطرزبورغ است دیدن من آمد.

شوال

شنبه ۸ به من فرمودند این روزنامه را بخوان و مرا مشغول کن. من مشغول خواندن روزنامه شدم.

دوشنبه ۱۰ در مراجعت به حکیم پولاک ـ وقتی حکیم شاه بود در ایران، یهودی و از اهل اطریش است، فارسی را خوب حرف می‌زند اینجا استقبال شاه آمده بود ـ برخوردم.

یکشنبه ۱۶ یک نقاش فرانسوی که خیلی مرد خوبی بود با من آشنا

شد. تا دو ساعت بعد از نصف شب با او صحبت می‌کردم.

سه‌شنبه ۱۸ صبح با راه‌آهن به شهر لید[ن] رفتم. معتبرترین کتابخانه‌های دنیا در این شهر است. معلمهای عربی و فارسی و ترکی و فرنگی در اینجا تدریس می‌کنند ... خانهٔ معلم عربی رفتم. ... بعد از ناهار معلم عربی آمد اول مرا به کتابخانه برد. بیست‌هزار نسخهٔ عربی و فارسی و ترکی خطی در آنجا بود. از جمله قرآنی است که یک ذرع و نیم طول صفحه و سه چهار یک عرض او است، شبیه به قرآن خط بایسنقر که در امامزادهٔ قوچان دیده بودم. بعد از تماشای کتابخانه به چاپخانهٔ مشرق زمینی رفتم.

چهارشنبه ۱۹ برادر حاجی‌محمدحسن روزنامه‌ای از پاریس آورده بود که از شاه بد نوشته بودند. شاه روزنامه [را] به من دادند ترجمه کنم. از صبح تا مغرب ترجمه نمودم. یک دو مرتبه شاه وارد اطاق من شد که من یک تای پیراهن نشسته مشغول ترجمه بودم ... از روزنامهٔ امروز خیلی متغیّر بودند.

ذی‌قعده

پنجشنبه ۵ دو ساعت بعد از ظهر به کتابخانه و موزهٔ شهر لندن رفتم. کتابهای عربی و فارسی و ترکی زیاد دیدم. مرا هم جزء اجزای مجلس آسیائی لندن کردند.

جمعه ۶ قدری در شهر گردش کردم. آنجائی که سکه‌های کهنه

هست دیدم. اشرفی سکهٔ الب ارسلان به دولت انگلیس یعنی به مخزن مسکوکات تعارف نمودم. در انگلیس تشریفات علمیه از هر جهت برای من فراهم آوردند. اقلاً از این بابت الحمدلله خفیف نشدم.

یکشنبه ۱۵ — صبح خدمت شاه رسیدم بعضی روزنامه‌ها خوانده شد.

چهارشنبه ۱۸ — امروز در این شهر روزنامه‌ای چاپ شده که تمام راجع به شاه است.

سه‌شنبه ۲۴ — روزنامه‌های انگلیس و فرانسه پدر دولت و ملت ایران را در آوردند.

شنبه ۲۸ — وقت ناهار روزنامه خواندم.

ذی‌الحجه

چهارشنبه ۲ — دکان کتابفروشی خودم رفتم.

پنجشنبه ۳ — امروز در روزنامه از امین‌السلطان تعریف زیاد نوشته بودند و من هم تمام را با آب و تاب خواندم.

جمعه ۴ — شب وقت خواب شاه حاضر بودم مختصر روزنامه خواندم.

یکشنبه ۶ — با کالسکه قدری «اکسپوزیسیون» گردش کردم. به آن قسمتی که تاریخ زمان شورش فرانسه‌ها را مجسم کردند رفتم.

سه‌شنبه ۸ — امروز از شاه سه انگشتر الماس به جهت روزنامه‌نویسها گرفتم.

دوشنبه ۲۱ سیدجمال‌الدین از پطرزبورغ آمده منزل من آمده بود، او را ندیدم (در آلمان).

سه‌شنبه ۲۲ صبح حمام رفتم ... بعد دیدن سیدجمال‌الدین رفتم. میل کرد با شاه و امین‌السلطان ملاقات کند ... سیدجمال‌الدین آنچه می‌گوید آمدم که خود را بریّ‌الذمه کنم که آنچه به من نسبت دادند در روزنامهٔ روس من ننوشتم. اما باید به جهت کار دیگر آمده باشد. شاه را هم دیده بود. امشب هم خواهد رفت امین‌السلطان را ملاقات کند.

پنجشنبه ۲۴ از وقایعات تازه اینکه اولاً سیدجمال‌الدین را امین‌السلطان محض تملق روس‌ها به طهران خواهد آورد. شاه را هم راضی کرده است. باشد تا وجود این شخص اسباب فتنهٔ بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده به حال دولت نداشته باشد.

سه‌شنبه ۲۹ توقف در بوداپست است ... این قسمت شهر ... قبرستان قدیم عثمانی‌هاست و مقبرهٔ گل‌بابا که یکی از دراویش معتبر بوده و حالا هم دراویش به زیارت این مقبره از عثمانی‌ها و غیره می‌آیند نزد عثمانی‌ها خیلی معتبر است. خطوط زیاد از فارسی و عربی به دیوارها نوشته بود. مقبرهٔ کوچک تنگی است شبیه به امامزاده‌های ایران اما خراب و ویران.

۱۳۰۷

محرم

پنجشنبه ۲ — مدتی هیچ فرمایشی نکردند من عرض کردم روزنامه‌های خوب را علامت گذاشته دارم فرمودند روی صندلی بنشین من روی زمین نشستم...

سه‌شنبه ۷ — امشب شاه عکسهای خودشان را جدا می‌کردند که فردا توسط امین‌همایون طهران بفرستند.

یکشنبه ۱۳ — روزنامه[های] روس از وزیراعظم خیلی بد نوشته‌اند اوقاتشان تلخ است.

جمعه ۱۷ — آقامیرزافروغی و جمعی از نوکرها که از طهران آمده بودند دیده شد.

شنبه ۱۸ — شام با دکتر فوریه و میرزافروغی صرف شد.

یکشنبه ۱۹ — شنیدم دبیرالملک مأمور است قانون دولتی بنویسد.

سه‌شنبه ۲۱ — ناهار صرف فرمودند روزنامه خواندم.

صفر

دوشنبه ۴ — از قراری که شنیدم روزنامه‌ها روس و آلمان از وزیراعظم بد نوشته‌اند.

سه‌شنبه ۱۲ — فخرالملوک دختر بزرگ شاه از قم پیشکش فرستاده بود و قصیده‌ای به جهت عید مولود شاه و مراجعت از فرنگ عرض کرده بود. من تا امروز نمی‌دانستم که فخرالملوک (دخترشاه) شاعر است و «فخری» تخلص می‌کند. قصیده‌ای را هم بسیار خوب گفته بود. معلوم شد همه ساله در موقع عید شاه قصیده‌ای را انشاد

نموده.

سه‌شنبه ۱۹ تماشای مسجد جامع (قزوین) رفتم که تعمیر می‌کنند. تعمیر غریبی کردند. محسناتی که از کاشیهای معرق و مرمر و غیره بود برداشته‌اند. معایبی که از خرابی و غیره بود گذاشته‌اند. کار این ایام ماست‌مالی است.

یکشنبه ۲۴ اول دارالترجمه رفتم ... از آنجا مراجعت به دارالترجمه کردم.

سه‌شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.

ربیع‌الاول

شنبه ۱ امروز وزرا احضار شده بودند. بندگان همایون فرمودند که قانون دولتی بنویسند که ازین به بعد مجری خواهد شد. اما چند وقت دیگر که زمستان می‌شود و همه‌چیز منجمد می‌شود این قصد ملوکانه هم انجماد خواهد یافت.

جمعه ۷ چند نفر مترجم از السنهٔ مختلفه خواسته بودند که همه روزه خانهٔ ملک‌آرا حاضر شوند قانون عثمانی را به فرانسه و روسی ترجمه کنند برای اینکه حسب‌الامر باید ایجاد قانون بشود. این یکی از نتایج سفر فرنگ است. اولاً باید فهمید که ایران قانون شرعی دارد. وقتی قانون شرعی را می‌توان عوض کرد که از اسلام و طریقهٔ تشیع خارج بشود. ثانیاً اگر قانون دولتی و ترتیب ادارات را می‌خواهند این کار مترجمین و ملک‌آرا نیست. باید

جمعی از مردمان عاقل و هوشیار که مطلع از رسومات فرنگ بوده باشند این کار را بکنند. اما برای اینکه مدتی شهرت بکند که شاه بعد از سفر فرنگ مقصودش ایجاد قانون است بد خیالی نیست. من هم گفتم جمعی مترجمین هر روز بروند.

یکشنبه ۹ من دارالترجمه رفتم. قدری کار داشتم صورت دادم.

سه‌شنبه ۱۱ وزرا احضار شده بودند و تأکیدی در باب قانون شده بود.

پنجشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

شنبه ۱۵ امسال در کتاب «مآثروالآثار» که به دستورالعمل من شیخ‌مهدی نوشته و اسامی فضلا و شعرای این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده (میرزاکاظم رشتی طبیب) و علی‌الرسم او را طبیب حاذق نوشته. ... خلاصه این کتاب را شیخ‌مهدی ضایع کرد. از طرز و موضوعی که من دستورالعمل دادم خارج کرده. از هرکس تملق و طمعی داشته تمجید زیاد نموده. از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است. اما در شرح‌حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگ آبی خودش [را] رسانده.

یکشنبه ۱۶ من صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خانه آمدم.

شنبه ۲۲ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

یکشنبه ۲۳ مسیو مورگان نام فرانسوی با زوجه‌اش که بسیار فاضل بودند به سیاحت ایران آمده در سر شام بودند.

سه‌شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه رفتم. بعد حضور شاه مشرف شدم

شنبه ۲۹ — در این بین میرزا علی‌محمدخان [مجیرالدوله] آمد گفت روزنامه که در او تفصیل نشان اقدس امین‌السلطان بود خودم حامل شدم بردم به طمع اینکه التفاتی وزیراعظم به من بکند. بعد از ملاحظه روزنامه را دور انداخته بود.پیغامات تهدیدآمیزی به من داده بود. خلاصه همیشه منتظر تهدیدات ایشان هستم.

ربیع‌الثانی

چهارشنبه ۳ — شاه عصر به مدرسهٔ دارالفنون تشریف بردند.

پنجشنبه ۴ — ملکم‌خان استاد من بود و بدواً تحصیل فرانسه را پیش او نمودم ... از آنجائی که مرد قابلی و فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد این تعزیت (به مناسبت عزل او) وزیراعظم باید به تمام ایران باشد نه به من، و هنوز تقصیر این معزول مجهول است.

شنبه ۶ — صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

پنجشنبه ۱۱ — شنیدم که ملک‌آرا که رئیس مجلس قانون شده بود از مأموریت خود استعفا نموده است. ظاهراً ایجاد قانون مغایر با سلیقهٔ امین‌السلطان است.

پنجشنبه ۱۸ — سیدجمال‌الدین معروف چند روز است وارد طهران شده.

چهارشنبه ۲۴ — صبح دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۵ — صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

جمادی‌الاولی

سه‌شنبه ۱ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه رفتم ... وقت ناهار که روزنامه عرض می‌کردم جهت خلع دون پدرو دوم به امپراطور برزیل را از سلطنت می‌خواندم که بیشتر به‌واسطهٔ آزادی بود که از دو سال قبل تاکنون به روزنامه‌های مملکت خود داده بود، چشم و گوش اهالی را باز کرده بود. شاه بی‌مقدمه فرمودند چرا مدتی است روزنامهٔ اطلاع برای من نمی‌آورید. معلوم شد که این فقره اثری کرده است و به خلاف میل وزیراعظم شاه آزادی به روزنامه‌های خود نمی‌دهند و سیدجمال‌الدین را مدیر روزنامه نخواهند فرمود.

چهارشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا به حضور همایون رفتم... کتابی بلها پسر خاقان مغفور در شرح‌حال ایلخانی به حکم شاه نوشته بود و در این کتاب هرزه‌گیهای ایلخانی را بیان نموده. من‌جمله لواط با پدر امیرخان سردار و زنای با مادر او را نوشته است. شاه محض خفت او این کتاب را داده بودند در حضور امیرخان خوانده بودند که او بشنود.

پنجشنبه ۲ باز تأکیدات زیاد در باب نوشتن قانون فرموده بودند.

سه‌شنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم. شاه سوار شدند.

شنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد سردر شمس‌العماره که شاه ناهار صرف فرمودند رفتم.

دوشنبه ۱۴ چون دارالترجمه تعطیل بود قدری دیرتر از خانه بیرون رفتم.

سه‌شنبه ۱۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

پنجشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به حضور شاه مشرف شدم.

شنبه ۱۹ صبح دیدن نیرالدوله که تازه از نیشابور آمده بود رفتم بعد دارالترجمه. ... مجمع وزرا را دیدم معلوم شد احضار شده‌اند که عکسشان را بیندازند ... تا چهار به غروب مانده دربخانه بودم مشغول عکس جداکردن که در کتاب سفرنامهٔ فرنگستان چاپ شود.

سه‌شنبه ۲۲ شب که خدمت شاه رفتم فرمودند جمعی از فرنگیها به توسط امین‌السلطان استدعای چاپ روزنامه و ایجاد روزنامهٔ فرنگی کردند. من قبول نکردم. معلوم شد وزیراعظم این گربه‌ها را برای من می‌خواستند برقصانند. الحمدللّه تیرشان به سنگ آمد. بحمداللّه شاه قدردان است.

شنبه ۲۶ من هم دارالترجمه رفتم. بعد خانه آمدم.

چهارشنبه ۳۰ از دیوانخانه بیرون آمدم دارالترجمه رفتم.

جمادی‌الثانیه

سه‌شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم بعضی کارها داشتم انجام دادم.

سه‌شنبه ۱۳ دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

چهارشنبه ۱۴ صبح با میرزافروغی کار داشتم زودتر دارالترجمه رفتم. ...شاه امشب تماشاخانهٔ مدرسه رفته بودند.

پنجشنبه ۲۲ خانهٔ حاجی محمدحسن کمپانی به دیدن سیدجمال‌الدین رفتم. می‌گفت امین‌السلطان تا به حال

به من دیدن نکرده از این فقره مکدر بود.

جمعه ۲۳ امروز امین‌السلطان کاغذی به من نوشته بود به خط فرانسه و امضای خودش.

شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم.

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

رجب

دوشنبه ۱۱ مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان و ساسانیان بودم.

سه‌شنبه ۱۲ مسوّدهٔ روزنامه را که به نظر مبارک رسانده بودند تغیّر فرمودند که چرا پنج امتیاز عمیدالملک را یک‌دفعه در روزنامه می‌نویسند. من هم شرح مفصلی نوشتم که چرا پنج امتیاز را یک‌مرتبه می‌دهید و فرمان را نمی‌خوانید و صحّه می‌گذارید که هرچه در فرمان می‌خواهند می‌نویسند.

چهارشنبه ۱۳ من تمام روز را خانه ماندم تاریخ نوشتم.

پنجشنبه ۱۴ دارالترجمه قدری کار داشتم صورت دادم.

شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۱۸ خانه ماندم تا عصر تاریخ می‌نوشتم.

سه‌شنبه ۱۹ هنوز دست و رو نشسته کاغذی از میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] رسید که نوشته بود میرزاابوتراب‌خان [غفاری] نقاش دارالطباعه خود را به تریاک مسموم نموده و مرده است. بلانهایت اسباب کدورت خاطر من شد. دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم. ... معلوم شد دیروز عصر خانهٔ ابوالحسن‌خان پسر صنیع‌الملک

که بنی‌عم خودش بود رفته و به او گفته بود من از دنیا سیر شدم خودم را خواهم کشت و تریاک از جیب بیرون آورده خورده. آن بنی‌عم پدرسوخته‌اش هم او را مانع نمی‌شود ... جوان قابلی و از صنعتگرهای ایران بود. به‌واسطهٔ سوءاعمال و کردار ناهنجار زنش خودش را هلاک نمود. ختم را برچیدم.

پنجشنبه ۲۱ امروز چون می‌خواستم ژغرافیای مملکت اشکانیان را بنویسم تمام روز خانه بودم. میرزاعلی‌خان مترجم‌الممالک و عارف‌خان را فرستادم آوردند. مدتی با آنها کار کردم.

جمعه ۲۲ چون سینه‌ام بشدت گرفته است نتوانستم روزنامه بخوانم. قدری که خواندم فرمودند سینه‌ات خیلی گرفته است برو راحت کن.

سه‌شنبه ۲۶ صبح دارالترجمه رفتم. مترجمین را خدمت شاه بردم. یک صد تومان به آنها مرحمت شد ... عصر سیدجمال‌الدین دیدن آمد.

چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم.

جمعه ۲۹ صبح زود خدمت آقا علی [حکمی] رسیدم.

مجلد دهم: ۱۳۰۷ـ۱۳۰۸

شعبان

دوشنبه ۲ مهمان سفارت انگلیس بودم رفتم ... ابوالحسن‌خان نواب شیرازی که پدر بر پدر رعیت ایران هستند و حالا منشی سفارت انگلیس است سر برهنه به‌طرز فرنگیها سر میز شام خورد. خیلی مایهٔ تعجب شد.

چهارشنبه ۱۱ به امامزاده اندرمان رفتم. شیخ‌عبدالرحمن نام خراسانی را آنجا دیدم بسیار مرد فاضل باسوادی بود.

شنبه ۱۴ تمام روز را مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.

یکشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. ... عصر فوریه را به جهت معالجهٔ جناب آقا علی حکمی که خیلی بد حال است بردم.

دوشنبه ۱۶ سفرنامهٔ ایلچی اسپانیول که در زمان شاه عباس اول به

ایران آمده بود در حضور همایون می‌خواندم.[1] خیلی مورد تمجید و تحسین خاطر همایون شد.

پنجشنبه ۱۹ خلاصه شب را به حضور همایون کتاب زیاد خواندم.

دوشنبه ۲۳ از اینکه نمی‌توانم کتاب بخوانم دلم نزدیک است بترکد و خیلی دلتنگ ازین چشم درد هستم.

جمعه ۲۷ این روزها عزیزالسلطان خودش اسباب مداخل پیدا کرده است. خودش تماشاخانه اختراع نموده. بلیط تماشاخانه برای مردم می‌فرستد و هر صندلی پنج تومان مطالبه می‌کند و می‌گیرد. افسوس که من زحمت کشیدم کتاب مادام دوپاری برای شاه ترجمه نمودم که متنبه شوند، بدانند انقراض سلطنت به چه خواهد بود. برخلاف نتیجه بخشید. معایب کارهای لوئی پانزدهم قبول شد. مجسمهٔ عزیزالسلطان ساخته شد.

شنبه ۲۸ چون چشم بهتر بود قدری روزنامه خواندم. ... بعد از رفتن شارژدفر من هم خانهٔ سیدجمال‌الدین رفتم او را ملاقات نموده مراجعت نمودم.

رمضان

دوشنبه ۱ اطاق آبدارخانه ناهار میل فرمودند روزنامه خواندم.

چهارشنبه ۳ من نزدیک بالین شاه نشسته روزنامه‌ای خوانده از آنجا خانهٔ جناب آقا علی [حکمی] رفتم. پنجاه تومان از شاه گرفته بودم به جهت ایشان، رساندم.

---

۱. ظاهراً سیلوا دوفیگورا.

پنجشنبه ۱۱ بعضی از روزنامه‌ها بد و سخت از امین‌السلطان در مسکو نوشته چاپ کردند. دادم ترجمه نمایند که به نظر همایون برسد.

شنبه ۱۳ ناصرالملک روزنامه ترجمه نموده که از ایران بد نوشته بودند. شاه خلق خوبی نداشت.

سه‌شنبه ۲۳ سر ناهار روزنامه عرض شد.

سه‌شنبه ۳۰ سر ناهار بودم روزنامه عرض شد.

شوال

شنبه ۲۵ امروز صبح دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۹ امروز دارالترجمه رفتم ... از قرار مسموع در روزنامه‌های مصور صورت کتک‌کاری آقابهرام خواجه و آقاباقر سعدالسلطنه را با میرزااحمدخان مترجم به وقیح‌ترین وجهی کشیده‌اند.

ذی‌قعده

یکشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۷ صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۱۱ عصر عیادت جناب آقا علی [حکمی] دزآشوب رفتم.

جمعه ۱۶ صبح که خدمت جناب آقا علی [حکمی] کاغذی نوشتم دو سطر در جواب من نوشته بود که خیلی مرا متألم نمود. به‌نظرم می‌آید آخر[ین] خط شریف ایشان باشد. خدمت نایب‌السلطنه به جهت این رسیدم که لقمان‌الملک طبیب را مأمور فرمایند مواظب معالجهٔ

ایشان باشد.

سه‌شنبه ۲۰ شنیدم شب شنبه هفدهم آقا علی حکمی به رحمت خدا رفته است. دیگر شرح ملالت خود را نمی‌توانم بدهم و دیگر محال است این دوره جفت آن بزرگوار بپروراند. خداوند انشاءاللّه روانش را شاد بدارد. مسلمان و شیعهٔ حقیقی که در این زمان بود همان بود.

دوشنبه ۲۶ سیاح سوئدی که با دندانساز این سفر آمده و به اصرار قلهٔ دماوند رفته بود مراجعت کرده نقاش بسیار خوبی است. بعضی صورتها از وضع دماوند و قله‌اش کشیده بود آورد به حضور همایون. خیلی خوب کشیده بود.

سه‌شنبه ۲۷ قدری در خرابهٔ عمارتی که چند سال قبل انکشاف شده بود و کاشی زیاد بیرون آورده بودند (لار) گردش کردیم.

ذی‌حجه

شنبه ۱ میرزافروغی و شیخ‌مهدی و میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] و جمعی آمدند. شنیدم سیدجمال‌الدین معروف را که به آن عجز از روسیه آوردند حالا به میل انگلیس‌ها حکم به رفتن او شد. او هم حضرت عبدالعظیم رفته منتظر آمدن ایلچی روس است.

جمعه ۷ سر سفره روزنامه عرض کردم.

دوشنبه ۱۰ روزنامهٔ موسوم به «قانون» در ضد امین‌السلطان، میرزاملکم‌خان به فارسی چاپ کرده یک نسخه برای من فرستاده بود. حقیقت در سخت‌نویسی ید بیضا

کرده. چهار نمرهٔ بعد هم شنیدم آوردند اما من ندیدم. نزد امین‌الدوله است خواهم دید.

سه‌شنبه ۱۱ — دیشب ساعت هشت حاجی‌محمدرحیم‌خان پسر مرحوم حاجی‌محمدکریم‌خان معروف به آقازاده فوت شدند و نمی‌دانم حالت تألم خود را چه بنویسم. این شخص بسیار مرد بزرگی بود و دوست حقیقی من بود. خدا رحمت کند او را.

یکشنبه ۱۶ — تمام روز حسن‌آباد مشغول ترجمهٔ «توردومند» بودم.

سه‌شنبه ۱۸ — به مناسبت عید غدیر تمثال مبارک حضرت امیر علیه‌السلام را به گردن انداخته بودند. این تمثال را بعد از فتح هرات خودشان اختراع فرموده‌اند. در این مواقع مقدسه استعمال می‌فرمایند.

جمعه ۲۱ — سر ناهار روزنامه خواندم ... دندانساز احمق این شخص سوئدی را که در لار همراه آورده بود باز اینجا هم آورده و کسی نیست بپرسد این مردکهٔ روزنامه‌نویس اجنبی را در این سفر و تفرج و گردش همایونی چرا همراه آوردی.

دوشنبه ۲۴ — از قراری که شنیدم میرزانصرالله‌خان مصباح‌الملک[1] منشی وزارت خارجه که کارهای سفارت روس محول به اوست دو پسر[2] خود را بدون اجازهٔ شاه به جهت تحصیل پطرزبورغ فرستاده. این خبر را شاه شنیدند متغیّر شدند او را احضار به اردو نموده تنبیه نمایند.

---

۱. مشیرالدولهٔ بعد.

۲. یعنی حسن مشیرالدوله و حسین مؤتمن‌الملک

پنجشنبه ۲۷ به ناهار مشغول شدند ... روزنامه عرض شد.

جمعه ۲۸ مصباح‌الملک را که به جهت مؤاخذه آورده بودند جبهٔ ترمهٔ دوره زنجیره‌ای به او خلعت دادند. مراجعت به شهر نمود.

۱۳۰۸

محرم

چهارشنبه ۴ روزنامهٔ دولتی که پریروز از شهر آوردند آرتیکلی از کرمانشاهان نوشته بودند که مسوّدهٔ آن آرتیکل به خط حسام‌الملک حاکم کرمانشاهان بود و او فرستاده بود ... از برای من سوءظنی حاصل شد که مبادا انتشار این آرتیکل منافی پلتیک دولت و مغایر خاطر مبارک باشد. به ادیب‌الملک نوشتم که این آرتیکل را بندگان همایون ملاحظه فرمایند. اگر صحیح است منتشر شود والا فلا. بعد از یک ساعت دیدم خود ادیب‌الملک وارد شد. روزنامهٔ پاره شده در دست و ابلاغ امر همایون را نمود که این خبر صحت ندارد، چرا نوشته‌اید و روزنامه تقسیم نشود. فی‌الفور به میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] کاغذی نوشتم. فوری فراش را سواره شهر فرستادم. بعد از ناهار که بیدار شدم دیدم دستخطی در کمال تغیّر از طرف بندگان همایون به من رسید که چرا باید چنین خبری که هیچ اصل ندارد در *روزنامه نوشته شود. عریضه‌ای عرض کردم که روزنامه تقسیم نمی‌شود مگر ورق اول که به نظر مبارک می‌رسد*

سه چهار روز منتظر جواب می‌شوند آن وقت منتشر می‌سازند. عصر که احتساب‌الملک آمد می‌گفت در حاشیهٔ عریضهٔ تو شاه دستخط مفصلی نوشتند به جهت امین‌السلطان فرستادند. رحیم فراش را شهر فرستادم که از میرزاعلی‌محمدخان سند این خبر را بگیرد بیاورد.

جمعه ۶ دیدم فوری آمده و میرزاعلی‌محمدخان سندی که به خط حسام‌الملک بود فرستاده بود. من هم عریضهٔ مفصلی به شاه عرض کردم و سند را در جوف فرستادم.

دوشنبه ۲۳ شیخ‌الرئیس را به حکم دولت محبوس نموده‌اند. ... سر ناهار شاه بودم روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۲۴ ظاهراً یک سیاح روسی که از مشهد عبور کرده بود سفرنامهٔ خودش را طبع کرده بود از قول قنسول انگلیس که در مشهد است در باب وضع خراسان چیزی نوشته بود که عماً قریب خراسان به تصرف روس‌ها خواهد آمد. میرزامحمدخان وزیر مختار ایران در پطرزبورغ آن کتابچه را به حضور شاه فرستاده بود. ... شاه قدری درس خواندند.

چهارشنبه ۲۵ دو ساعت و نیم در خدمت شاه کتاب خواندم.

یکشنبه ۲۹ چند روز قبل بعضی از روزنامه‌های روسی به من داده بودند بدهم ترجمه کنند. دادم به میرزااحمدخان ترجمه کند. امروز آورد. در این روزنامه اثبات قدرت انگلیس‌ها را در ایران و متابعت امین‌السلطان را با

انگلیس‌ها و صدمه به دوستان روس عموماً و خصوصاً به رکن‌الدوله و امین‌الدوله را نوشته بودند. میرزااحمدخان از من خواهش کرد که می‌خواهد درین مورد اظهار نظر خصوصیتی با امین‌السلطان بکنم. قبل از اینکه این ترجمه به نظر شاه برسد به امین‌السلطان نشان بدهم. گفتم چه عیب دارد. او رفت منزل امین‌السلطان ... بعد از دو ساعت که اصل روزنامه و ترجمه را به حضور آورد و به دست خودش تقدیم حضور مبارک نمود من عرض کردم همان روزنامه‌هایی است که پریروز داده بودید ترجمه کنم. کتابچه را که دیدم معلوم شد میرزااحمدخان در حضور وزیراعظم که برده بود عوض کرده، این کتابچهٔ صبح نبود.

صفر

سه‌شنبه ۱۵ — بعد سر ناهار خدمت شاه رسیدم تا پنج به غروب مانده کتاب خواندم.

جمعه ۱۸ — سر ناهار حکیم طلوزان روزنامه خواند من ترجمه کردم.

یکشنبه ۲۰ — بعد از تعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم رفتم ... سیدجمال‌الدین را دیدم که از آنجا می‌گذشت. مرا که دید وارد شد. قریب نیم ساعت صحبت کردیم.

سه‌شنبه ۲۹ — بندگان همایون درس می‌خوانند. حکیم طلوزان هم بود. در ضمن مطالعه اسمی کللی (؟) که از اشخاص تاریخی است در دوهزار و پانصد سال قبل در شهر روم

بوده است به مناسبتی در کتاب بود. طلوزان نمی‌دانست. وقتی‌که من بیان کردم خیلی اسباب تعجب و التفات شاه شد.

ربیع‌الاول

یکشنبه ۴ صبح دارالترجمه از آنجا خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۸ دارالترجمه رفتم بعد حضور شاه رسیدم ... بعد از ظهر به اتفاق امیرزاده جلال‌الدین‌میرزا و مجدالدین‌میرزا و سلطان ابراهیم‌میرزا و میرزافروغی و عارف‌خان اسماعیل‌آباد رفتم.

جمعه ۹ در سر شام کتاب تاریخ لوئی چهاردهم را می‌خواندم و ترجمه می‌کردم.

شنبه ۱۰ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۱۲ امروز شاه حضرت عبدالعظیم تشریف بردند. ... تا تشریف آوردن شاه خانهٔ سیدجمال‌الدین رفتم. جمعی از سادات من‌جمله نقیب‌السادات را آنجا دیدم.

پنجشنبه ۱۵ امروز جزوه‌های «نامهٔ دانشوران» را که یک سال بود نبرده بودم با حاجی‌میرزاابوالفضل حضور بردم. شاه به حاجی زیاد اظهار مرحمت فرمودند. خلعت هم التفات فرمودند.

شنبه ۱۷ صبح خانهٔ جلال‌الدین‌میرزا رفتم.

یکشنبه ۱۸ شاه امروز مدرسهٔ دارالفنون تشریف بردند.

سه‌شنبه ۲۰ دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۱ خانهٔ عبدالباقی مهمان بودم رفتم ... بازی «سرهنگ

مجبوری» بیرون آوردند.

شنبه ۲۴ پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه مشرف شدم.

چهارشنبه ۲۸ من هم خانهٔ بارون نرمان به جهت تقسیم کتاب سفرنامهٔ همایونی و تصحیح اسامی فرنگیها رفتم.

پنجشنبه ۲۹ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

ربیع‌الثانی

جمعه ۱ صبح به اتفاق جلال‌الدین‌میرزا و مجدالدین‌میرزا که خبر کرده بودم بیایند حضور شاه ببرم دربخانه رفتیم ... به آنها اظهار التفات شد.

شنبه ۲ سر شام روزنامه خواندم.

یکشنبه ۳ شب به حضور همایون مشرف شدم. کتاب تاریخ لوئی چهاردهم را شاه درس می‌خوانند. من چون اوقاتی که در فرنگ بودم درس می‌خواندم مخصوصاً تاریخ فرانسه را خیلی بدقت خوانده بودم در مدرسه از شاگردان نمرهٔ اول بودم. این است که مطالب تاریخی در نظرم هست. در بیان این فقره ماهر هستم. محل تعجب بندگان همایون شد اظهار مرحمت فرمودند.

چهارشنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۷ بعد از دارالترجمه شرفیاب حضور همایون شدم.

جمعه ۸ صبح دیدن میرزافروغی که چند روز بود ناخوش بود و من عیادت نکرده بودم از من رنجیده بود رفتم.

یکشنبه ۱۰ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور همایون

مشرف شدم. ... امروز در سر ناهار طلوزان روزنامه می‌خواند لغتی گفت که به فارسی یعنی دزد پول. شاه فرمود این لغت به من نسبت دارد که عاشق پولم. من عرض کردم چرا محض خوشامد دنی‌زاده‌ها این افترا را به خودتان می‌بندید. حقیرترین چیزها نزد شما پول است.

چهارشنبه ۱۳ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

پنجشنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

شنبه ۱۶ امروز دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

سه‌شنبه ۱۹ دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب شدم.

چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.

شنبه ۳۰ امروز اول دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

جمادی‌الاولی

سه‌شنبه ۳ در کالسکهٔ دیوانی به اتفاق احتساب‌الملک و میرزافروغی نشسته سرخه حصار ناهار صرف نمودیم.

پنجشنبه ۵ سر ناهار بودم فرمودند بعد از ناهار منزل نروم کتاب بخوانم ... معلوم شد در حضور همایون کتابچهٔ والی‌خان پسر سهراب‌خان که در شرح هرزگی خودش تألیف کرده می‌خوانند. این والی‌خان پسر سهراب گرجی است ... خلاصه باز مجدداً احضار شدم، قدری کتاب خوانده منزل آمدم.

دوشنبه ۹ بعد شرفیاب شدم قدری کتاب خواندم.

چهارشنبه ۱۱ تمام روز را با میرزافروغی به صحبت و کتاب مشغول

بودم.

جمعه ۱۳ صبح با میرزافروغی کالسکهٔ دولتی نشسته مستقیماً شهر آمدم.

شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.

سه‌شنبه ۱۷ دارالترجمه رفتم. بعد شرفیاب حضور همایون شدم.

چهارشنبه ۱۸ من قرار دادم چهارشنبه‌ها مجلس علمی در خانهٔ خودم منعقد نمایم برای بعضی تحقیقات تاریخی. میرزافروغی و شمس‌العلماء و مسیو ریشارد و میرزاعلی‌خان بودند.

پنجشنبه ۲۶ از وقایع تازه که برای دولت ننگ است صدمه‌ای است که به سیدجمال‌الدین وارد آوردند. چون بعضی کاغذها به علما و طلاب مدارس نوشته‌اند از معایب دادن امتیازات به فرنگیها. کنت و نایب‌السلطنه، بعضی می‌گویند نایب‌السلطنه از این کاغذها به دست آورده به شاه داده و به گردن سیدجمال‌الدین گذاشته‌اند. حکم شد که پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند به‌طرف عراق عرب. مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم درین مورد خواسته خدمتی بکند سید را زده اسبابش را غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواسته بودند شورش نمایند. در هر صورت او را بردند. ...

جمعه ۲۷ شب را میرزافروغی پیش من بود.

جمادی‌الثانیه

جمعه ۵ شنیدم کیف کاغذ سیدجمال‌الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند چند کاغذ به خط امین‌الدوله بوده است. اما چون امین‌الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی‌نویسد وحشت نداشت. شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشته بودم. به این جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم.

شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم ... سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۹ من هم مجلس علمی که هفته‌ای یک‌مرتبه در خانهٔ خودم ترتیب می‌دهم ترتیب داده با مسیو ریشارد و میرزافروغی و شیخ‌مهدی و میرزاعلی‌خان و عارف‌خان تا عصر مشغول کار بودیم.

سه‌شنبه ۱۶ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۱۷ عصر عرب صاحب می‌گفت وقتی‌که سیدجمال‌الدین را گرفته بودند می‌بردند مختارخان گفته بود این است سزای دوستان روس.

پنجشنبه ۱۸ کتاب سفرنامهٔ سیم فرنگ شاه را که تازه از طبع خارج شده بود با جلد بسیار ممتازی که نموده بودم به جهت ایشان بردم. ... شرفیاب شدم قدری کتاب خواندم.

یکشنبه ۲۱ تا عصر مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.

پنجشنبه ۲۵ فرمودند نجم‌الملک را از شهر خواستم بیاید منزل تو منزل کند. شب که بالا می‌آیی همراه بیاور که مسئلهٔ نجومی در یکی از روزنامه‌ها نوشته‌اند چون مطالب علمی دارد او ترجمه کند. ... شب نجم‌الملک را همراه

خودم بالا بردم. یک فصلی که راجع به ستارهٔ مریخ بود و ترجمهٔ او خیلی سهل بود قریب دو ساعت مطالعه کرد و آخر هم نفهمید و نتوانست عرض کند. بندگان همایون از این فقره بسیار تعجب فرمودند. چنین تصورمی‌فرمایند هرکس ادعای دانستن چهار کلمه فرانسه می‌کند همه‌چیز می‌داند.

شنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا سر ناهار شاه حاضر شدم.

یکشنبه ۲۸ بعضی تعلیقه راجع به حکام ولایات به جهت تقسیم کتاب بود به مهر رساندم.

دوشنبه ۲۹ اجزای مجلس علمی را خبر کردم که تاریخ اشکانیان را تمام نمائیم ... آخر فصل راجع به مسکوکات را تمام نمودیم.

سه‌شنبه ۳۰ دارالترجمه رفتم. کتابهای شاه را حاضر کرده بودند حضور بردم. پست‌فطرتی از این عملهٔ خلوت دیده شد در دزدی کتاب و چپو که به نوشتن نمی‌آید. اما کلیةً کتابها مطبوع خاطر مبارک واقع شد.

رجب

چهارشنبه ۱ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا شرفیاب حضور همایون شدم.

یکشنبه ۵ میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] و میرزافروغی را مستوفی درجه دوم نمودم. به‌علاوه برای میرزاعلی‌محمدخان نشان و حمایل درجه دوم سرتیپی

گرفتم.

یکشنبه ۱۲ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۱۳ میل کردم خانه بمانم قدری کار کنم. مشغول تاریخ اشکانیان شدم.

سه‌شنبه ۱۴ با عارف‌خان مشغول صحبت بودم.

چهارشنبه ۱۵ دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۰ شنیدم فتح‌الله‌خان شیبانی کاشی رفته بوده است بازار همان‌جا سکته کرده بوده و مرده است. خیلی وحشت کردم.

سه‌شنبه ۲۱ شاه پریشب متنکراً تماشاخانه رفته بودند. این کار محض خاطر عزیزالسلطان است.

پنجشنبه ۲۳ از جیب مبارک روزنامهٔ نمرهٔ هفتم «قانون» که از لندن برای من آورده بودند دیروز به جهت شاه فرستاده بودم بیرون آوردند. اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده. عرض کردم اوانس‌خان مترجم به توسط برادر خود برای من فرستاده. قدری معاندین امین‌الدوله فرصت به دست آوردند به او تاخت بردند که برای او ممکن است که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد. من عرض کردم پست وجهاً من‌الوجوه مسئول این فقره نیست. دولت روس با آن قدرت و قوت نظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که روزنامه‌های نهیلیس را به روسیه وارد نکنند. جز قوام‌الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تاز غریبی به امین‌الدوله می‌کردند. در هر حال مأمور

شدیم برویم بنشینیم یک آرتیکل در روزنامهٔ رسمی و یکی در روزنامهٔ اطلاع در مذمت میرزاملکم‌خان بنویسیم. حضرات که قابل نوشتن نبودند، مصباح‌الملک را به کمک خواستند. او هم عجز آورد. بعد گفتم حالا برویم خانه تا عصر خواهیم نوشت. خانه آمدم هر دو مسوّده را نوشتم. بعد به میرزافروغی دادم پاکنویس کرد.

جمعه ۲۴ خدمت شاه رسیدم فرمودند مسوّده‌ها را چه کردی حاضرست؟ فرمودند با حضور وزرا باید خوانده شود. امین‌السلطان را ببین و بگو اجزای دیروز را به جهت فردا خبر کند. ...

شنبه ۲۵ حضرات را احضار فرمودند. هر دو آرتیکل را خواندند خیلی پسند فرمودند بعضی جرح و تعدیلها شد.

یکشنبه ۲۶ صبح با میرزافروغی کالسکهٔ دیوانی نشسته اول دیدنی از میرزااحمدخان رئیس نموده ... حرکت کردیم.

سه‌شنبه ۲۸ قدری شاه درس خواندند.

شعبان

پنجشنبه ۱ امروز شاه آهسته به فرانسه به من فرمودند پدر ملکم‌خان را درآوردم. دیگر ندانستم چه است. ... شب منزل با میرزافروغی و منوچهرمیرزا مشغول صحبت بودم.

جمعه ۲ قدری چیز نوشتم.

شنبه ۳ امروز از جاجرود به کالسکهٔ دیوانی با منوچهرمیرزا و

آقامیرزافروغی نشسته شهر آمدم.

سه‌شنبه ۶ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۸ بعد از ناهار مترجمین را حضور همایون بردم.

مجلد یازدهم: ۱۳۰۸ـ۱۳۰۹

شنبه ۱۰ سردر آلاقاچی که حالا دارالترجمه است آمدم.

سه‌شنبه ۱۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. ... بعد به حضور همایون رسیدم.

پنجشنبه ۱۵ از آنجا دارالترجمه و خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۱۷ صبح سردر یعنی دارالترجمه رفتم. خدمت شاه رسیدم.

رمضان

شنبه ۲ صبح پیاده دارالترجمه رفتم از آنجا خدمت شاه رسیدم... سر شام شاه بودم امین‌الدوله چند کیسه که روزنامجات و نوشتجات فرنگ برای مردم می‌آوردند خدمت شاه فرستاده بود. معلوم می‌شود ازین به بعد

نوشتجات پستخانه را حضور شاه می‌آورند بعد به مردم می‌رسانند.

جمعه ۸ من خانه ماندم تاریخ اشکانیان نوشتم.

سه‌شنبه ۱۲ عبدالباقی گفت سیدولی را امروز گرفتند. چون خیلی با میرزافروغی دوست بود مبادا فروغی را هم گرفته باشند. من ازین حرف تعجب نمودم که سیدولی را گرفتن چه دخل به میرزافروغی دارد. سوءظنی برایم پیدا شد. چونکه این سیدولی هیچ محسناتی جز معایب ندارد و مکرّر به فروغی گفته بودم ترک دوستی با این مرد را بکند و حرف مرا نمی‌شنید.خودش را مرشد و سیدولی را مرید خودش قرار داده بود. احتمال دادم شاید در این گرفتاری سیدولی و نمی‌دانم جهت چه است برای فروغی هم حادثه رو دهد. تقی آبدار را به عجله خانهٔ میرزافروغی فرستادم ... تقی آبدار مراجعت نموده پیغام فرستاده بود که وقتی من رفتم خانهٔ میرزافروغی عبدالله‌خان والی نوکر نایب‌السلطنه و میرزاابوترابخان مستشار ادارهٔ پلیس وارد خانهٔ میرزافروغی شدند تمام نوشتجات او را جمع نموده بردند. خود میرزافروغی خانه نبود مهمان بود. معلوم است برای من چه حالت دست می‌دهد و چه شبی خواهد گذشت.

چهارشنبه ۱۳ افواهاً تفصیل این مقدمه را شنیدم که چندی قبل نوشتجات تهدیدآمیزی از ولایات برای شاه آورده و بعضی کاغذها هم در عمارت سلطنتی خود شاه پیدا

کردند ... امین‌السلطان به‌واسطهٔ عداوت کاملی که با میرزاملکم‌خان و مرده‌های او دارد به شاه عرض می‌کند این کار دوستان ملکم است ... در هر صورت این غرض امین‌السلطان مؤثر شده شاه فرموده بودند به کسی‌که می‌توان نسبت یگانگی با ملکم داد در طهران کیست. امین‌السلطان عرض کرده بود میرزامحمدعلی‌خان [فریدالملک] منشی سابق او است که حالا در طهران است. فی‌الفور بدون غور و تحقیق می‌روند خانهٔ میرزامحمدعلی‌خان. خودش را با نوشتجاتش می‌برند خانهٔ نایب‌السلطنه. خودش را حبس می‌کنند. نوشتجاتش را که می‌بینند مسوّدهٔ آرتیکلی که به جهت روزنامهٔ «قانون» نوشته بودند و آنچه که حالا می‌گویند قدح قانون بود نه مدح. در هر حال این مسوّده از نوشتجات او بیرون می‌آید. نایب‌السلطنه از آنجا که جزئی را کلی می‌کند که خیالات شاه را به جهت دیگر مشغول کند که مسئله گرانی مأکولات از بین برود، اهمیتی به این آرتیکل می‌دهد. جویا می‌شوند کی این را نوشته. میرزامحمدعلی‌خان می‌گوید سیدولی نوشته. می‌روند سیدولی را می‌گیرند. آن احمق اول انکار می‌کند. بعد از تهدیدات اقرار می‌کند به خط من است. اما میرزافروغی تقریر نموده و من تحریر کردم. حضرت والا باکم التفاتی که با من دارد چنین فرصتی را از دست نمی‌دهد. دیشب فرستاده بود نوشتجات او را بردند.

خود میرزافروغی مخفی شده امروز هر کجا فرستادم او را پیدا نکردم. بیشتر این پنهان شدن او مرا به وحشت انداخته. اگرچه میرزاابوتراب‌خان پیغام داده بود که در نوشتجات او چیزی نبود که سبب خیانت او باشد. اما معلوم است حالت من چه باید باشد.

پنجشنبه ۱۴ هیچ در فقرهٔ میرزافروغی فرمایشی نفرمودند. از دربخانهٔ میرزاابوتراب‌خان رفتم از او بعضی تحقیقات نمودم بی‌گناهی میرزافروغی معلوم شد. در میان نوشتجات او چیزی نبوده است. من‌جمله شعری از منجیک ترمذی که شاعر معروف و ملک‌الشعرای سلطان محمود و از فصحای عجم است در میان نوشتجات او بوده است که مطلعش این است: «بسا طبیب که مایه نداشت رنج فزود». این کاغذ را حضرت والا برداشته و فرموده بودند از همین می‌شود مطلب فهمید. منجیک ترمذی را ملیجک برندی خوانده‌اند و او را سندی کرده‌اند که اسم ملیجک اینجا ذکر شده ... کاغذی خدمت نایب‌السلطنه نوشتم که بفرمائید فروغی را پیدا کنند و شفاهاً استنطاق کنید. ... نایب‌السلطنه گردن من انداخت که تو برو خانه‌اش شاید خانهٔ خودش مخفی شده. او را بیاور و اطمینان بده که بر سر شاه با او کاری ندارم. همین‌قدر با سیدولی روبه‌رو بشود که این آرتیکل را او نوشته، دیگر حرفی ندارم. ... آنچه مشهودست چندی بوده است که خانهٔ میرزافروغی اجماعی از بابی‌ها بوده است. اینکه فرار

کرده از ترس نوشتجاتش نبوده بلکه به‌واسطهٔ این اجماع منزلش بوده. خدا می‌داند حالا هر نوع تهمت هست چون مخفی شده به او می‌بندند. تا بعد چه شود.

جمعه ۱۵ امروز هم از فروغی خبری نشد.

شنبه ۱۶ پنهان شدن فروغی مرا خیلی پریشان [می] دارد.

یکشنبه ۱۷ ... بندگان همایون بعد از مرحمت و دلجوئی زیاد فرمودند تو را به جهت اعلان «لاتری» که چاپ کردند خواستم که این اعلان یقین از دستورالعملهای ملکم‌خان است که سیدحسین مترجم چاپ کرده. یا مسوّدهٔ خود میرزاملکم‌خان است یا دوستان او در طهران هستند دادند. چون ما «لاتری» که او خیال داشت در طهران بسازد باطل کردیم این اعلان را منتشر نموده که ثابت کند بازی «لاتری» در ایران معمول بوده است. تمام اوراق را جمع کنید و سیدحسین را گرفته تسلیم نایب‌السلطنه نمائید. لکن می‌شود قسم خورد که ازین اعلان نه اثبات حقوق ملکم می‌شد و نه او خبر داشت. کنت علیه ما علیه این خیالات را قوت داد و این هنگامه را به پا کرد ... سیدحسین را گرفته تسلیم نمودم. شبی بر من گذشت که به نوشتن نمی‌آید.

سه‌شنبه ۱۹ من عصری خانهٔ حکیم طلوزان رفتم. اظهار داشت امروز وقت ظهر میرزافروغی عمامه به سر گذاشته با این لباس پناه به طویلهٔ امین‌السلطان برده. بعد از هشت روز که زندگی بر من حرام کرد امروز پیدا شده ...

پنجشنبه ۲۱ شنیدم امین‌السلطان میرزافروغی را از طویله به خانهٔ

خودشان آورده منزل داده نهایت مرحمت را فرمودند. منتظرست چشمشان خوب بشود حضور همایون بروند بی‌تقصیری او را به عرض برسانند.

جمعه ۲۲ اخباری که در شهر شایع است بیشتر خبر عزل و طرد من است.

شنبه ۲۳ باز شهرت عزل من زیاد است. از فرنگی و ایرانی، زن و مرد این اخبار موحش را به جهت من خبر می‌آورند. ... حالا گل [پسر خانم‌خان کاشی روضه‌خوان] که میرزانصرالله‌خان نام داشت و منشی سفارت اطریش بود، آقابالاخان معین نظام او را هیجدهم رمضان گرفت و الحق از قراری که می‌گویند تمام این شرارتها و کاغذپرانیها از او بوده. اسباب چاپی در خانهٔ او پیدا کردند که روزنامهٔ «قانون» را دوباره این چاپ می‌کرده و منتشر می‌کرده. و به همین جهت به معین نظام امیر تومانی دادند.

دوشنبه ۲۵ صبح خلعت همایون را زیب پیکر نموده دارالترجمه رفتم. ... بیشتر در میان فرنگیها شهرت عزل من اسباب تألم خاطر شده. از دو سه سفارت اظهار دوستی و اعانت و کمک نموده بودند رد کردم.

سه‌شنبه ۲۶ من صبح خانهٔ مشیرالدوله رفتم از آنجا دارالترجمه. میرزاعلی‌خان مترجم پدرسوخته در دارالتزجمه بود. می‌گفت مناصب شما را به صنیع‌الدوله پسر مخبرالدوله دادند.

جمعه ۲۹ من تمام روز را خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ

اشکانیان بودم.

شوال

دوشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. سر ناهار شاه بودم.

جمعه ۱۳ من تمام روز را عشرت‌آباد ماندم تاریخ اشکانیان را نوشتم.

یکشنبه ۱۵ من هم منزل ماندم چیز نوشتم. آنچه معلوم شده نوشتجاتی که از فرنگ برای مردم می‌آورند یا از اینجا به فرنگ می‌برند پستخانه باز می‌کند، باز سر او را بسته به صاحبانش می‌رسانند.

چهارشنبه ۱۸ مشغول نوشتن تاریخ شدم.

پنجشنبه ۱۹ شنیدم شاه سیدولی و آن سیدحسین مترجم هندی را با میرزافروغی عفو فرموده و مرخص کردند.

یکشنبه ۲۲ امروز صبح دارالترجمه و از آنجا خدمت شاه رفتم.

سه‌شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۲۶ مثل همه روزه دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه مشرف شده.

ذی‌قعده

دوشنبه ۱ من هم مشغول جمع‌آوری کتاب و اسباب ییلاقی خود بودم.

سه‌شنبه ۲ صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور همایون مشرف شدم.

چهارشنبه ۳ تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان که طلسمی شده و تمامی نخواهد داشت شدم.

جمعه ۵ میرزافروغی را امین‌السلطان از طرف شاه به من سپردند که مجدداً سر کار خودش باشد.

یکشنبه ۷ امروز صبح گفتند بندگان همایون به‌طرف توچال می‌روند. من هم مشغول نوشتن تاریخ شدم.

شنبه ۱۳ میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] را دو روز بود برای حساب دارالطباعه خواسته بودم مجال نمی‌شد امروز حساب او را دیدم.

یکشنبه ۱۴ امروز شاه توچال تشریف بردند من تمام روز مشغول نوشتن بودم.

دوشنبه ۱۵ شب با میرزافروغی بیرون بودم.

دوشنبه ۲۲ دیدم بندگان همایون جلوس فرموده یک نفر نقاش انگلیسی با رنگ روغن مشغول کشیدن تمثال مبارک است. در ظرف نیم ساعت تمثال مبارک را در کمال خوبی ساخت.

یکشنبه ۲۸ به جهت بعضی کارها به شهر رفتم. میرزاعلی‌محمدخان و میرزافروغی و شمس‌العلماء و [عارف] افندی بودند.

سه‌شنبه ۳۰ چون دیروز به جهت میرزافروغی امین‌السلطان از شاه خلعت گرفته بود به تشکر منزل امین‌السلطان رفتم.

ذی‌الحجه

شنبه ۴ *شب مشغول ترجمهٔ کتاب **حاجی‌بابا** شدم.*

سه‌شنبه ۲۱ به‌واسطهٔ راه داشتن میرزایوسف‌خان مستشارالدوله با میرزاملکم‌خان مواجبش را قطع نموده لقبش را به میرزاجوادخان دادند مأمور آذربایجان کردند. خود میرزایوسف‌خان را زنجیر نموده به قزوین بردند. امین‌الدوله با کمال خصوصیتی که با میرزایوسف‌خان داشت ممکن بود کاغذ او را که پست آورده بود نگذارد به نظر شاه برسد این پیرمرد را آخر عمر به زنجیر و حبس گرفتار کند.

۱۳۰۹

محرم

شنبه ۳ صبح زود فراش امین‌السلطان آمد عقب من. رفتم. معلوم شد تفصیل دختر [انگلیسی] را می‌خواهند در روزنامه بنویسند نمی‌توانند. مرا به جهت این کار خواسته بودند. مدتی با دبیرالملک مشغول نوشتن و خواندن شدیم. ... یوسف را به تعجیل شهر عقب میرزافروغی فرستادم.

یکشنبه ۴ میرزافروغی هم که از شهر خواسته بودم آمد.

دوشنبه ۵ من تمام روز را با میرزافروغی مشغول نوشتن آرتیکل دخترک ایوک بیک انگلیسی بود. شب با فروغی تنها بودم.

سه‌شنبه ۶ کتابچه‌ای در باب دختر انگلیسی نوشته بودم به نظر همایون رساندم.

پنجشنبه ۸ صبح میرزافروغی به‌طرف شهر رفت.

یکشنبه ۱۱ شب مشغول ترجمهٔ **حاجی‌بابا** شدم.

دوشنبه ۱۲ شب هم مشغول ترجمهٔ **حاجی‌بابا** شدم.

چهارشنبه ۱۴ همهٔ روز مشغول مطالعهٔ کتاب شاهنامه و غیره بودم.

یکشنبه ۲۵ شب مشغول خواندن کتاب و روزنامه بودم.

صفر

شنبه ۱ سر ناهار کتاب تازه‌ای از پاریس آورده بودند شرحی از زنهای ایران و نسوان اسلام نوشته بودند و تعریف کرده بودند که زنهای ایرانی به خلاف آنچه معروف فرنگ است بسیار فاضله و عالم هستند. شاهد کتاب «خیرات حسان» را آورده بودند. شاه فرمودند این کتاب را چه وقت نوشتی، عرض کردم سه جلدست در سه سال به حضور آوردم. تعجب کردند که ندیدم. مجدداً خواستم برای شاه جلد کنند بیاورند.

چهارشنبه ۵ از آنجا منزل امین‌السلطان رفتم. قدری از کتاب **حاجی‌بابا** را که ترجمه کرده بودم به ایشان دادم.

چهارشنبه ۱۹ بندگان همایون به بهانهٔ اینکه روزنامه بخوانم دو دور سلطنت‌آباد را با من خلوت کردند. هرکه می‌آمد دور می‌کرد[ند]. اما هرکس نزدیک می‌آمد می‌فرمودند روزنامه بخوان که کسی نفهمد حرف می‌زنند. ... غروب میرزانظام شاعر اینجا آمد.

دوشنبه ۲۴ بعد عیادت حاجی میرزاابوالفضل رفتم.

ربیع‌الاول

پنجشنبه ۱۱ عصر عارف‌خان را که از شهر خواسته بودم آمد.

سه‌شنبه ۱۶ صبح خانهٔ معاون‌الملک رفتم از آنجا دارالترجمه.

چهارشنبه ۱۷ صبح دارالترجمه رفتم، از آنجا دربخانه.

یکشنبه ۲۱ عصر عرب صاحب دیدن آمد.

دوشنبه ۲۹ من تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم ... شاه خیالاً نقشهٔ کوهی کشیده بود مخروطی شکل که قلهٔ کوه به آسمان می‌رسید. می‌فرمودند در این کوه دیواری خواهم ساخت. فرنگیها که به تماشای این کوه می‌آیند از یک دروازه وارد این کوه می‌کنم و سالی بیست کرور از آنها مداخل که کردم آن وقت هریک از آنها بالای کوه که می‌روند جهت سختی کوه پرت می‌شوند می‌میرند. به مرور دهور به این تدبیر هم پول فرنگیها را با این وضع می‌گیرم. هم معتبرین آنها که به تماشا می‌آیند پرت می‌شوند می‌میرند از شرّ آنها آسوده خواهم شد.

سه‌شنبه ۳۰ کتابچه‌ای به زبان ارمنی در مدح امیرنظام، چاپچی دارالفنون چاپ زده بود. چون مهر مرا نداشت چاپچی را آوردند چوب زیادی زدم.

ربیع‌الثانی

چهارشنبه ۱ امروز امیرنظام صبح دیدن آمد ... امیرنظام کلیة از پیشکاری آذربایجان استعفا کرده است.

شنبه ۴ صبح پیاده منزل دکتر فوریه رفتم از آنجا دارالترجمه. ...

مراجعت به خانه نمودم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان شدم.

دوشنبه ۶ نقشهٔ کردستان که مسیو مورگان فرانسوی کشیده بود به حضور آورد.

سه‌شنبه ۷ صبح دارالترجمه رفتم شیخ‌مهدی و حاجی‌میرزاابوالفضل را بعد از ناهار به حضور شاه بردم. شیخ‌مهدی شرح ملای روم را نوشته بود و حاجی‌میرزاابوالفضل جزوه‌های مجلس تألیف را می‌بایست به نظر مبارک برساند. از عداوت به شیخ‌مهدی تقلبی کرده بود. جزوه‌ها را کم آورده بود، باعث ایراد شد.

چهارشنبه ۱۵ صبح دارالترجمه از آنجا دربخانه رفتم.

شنبه ۱۸ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

یکشنبه ۱۹ تمام روز خانه ماندم مشغول نوشتن تاریخ اشکانیان بودم.

سه‌شنبه ۲۱ صبح خانهٔ دکتر فوریه رفتم از آنجا دارالترجمه.

چهارشنبه ۲۲ صبح باز باغ مشیرالدوله رفتم از آنجا دارالترجمه.

شنبه ۲۵ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به دربخانه.

دوشنبه ۲۷ امروز به‌واسطهٔ اینکه شاه سوار شدند من تمام روز را منزل ماندم مشغول نوشتن تاریخ بودم.

جمادی‌الاولی

سه‌شنبه ۲۰ صبح حمام رفتم بعد دیدن معین‌الملک رفتم از آنجا دارالترجمه.

پنجشنبه ۲۲ میرزاابوالفضل آمد.

جمعه ۲۳ من قریب سه ساعت روزنامه خواندم.

شنبه ۲۴ صبح دارالترجمه رفتم. شنیدم که دیشب اعلانات به دیوارها چسبانده‌اند که هرگاه تا روز دوشنبه کار تمباکو موقوف نشود جهاد خواهد شد... پاکتی از نایب‌السلطنه رسید صورت اعلانی فرستاده بود که فردا صبح باید دوهزار نسخه بدهید چاپ کنند بلافاصله دستخط شاه رسید مبالغه و تأکید در خصوص چاپ کردن این اعلان (در مورد تنباکو رژی).

یکشنبه ۲۵ صبح اذان در این برف و گل و سردی هوا لباسی پوشیده دارالترجمه رفتم. میرزاعلی‌محمدخان و اسباب طبع حاضر بود. در این بین شاه احضار فرمود. خدمت شاه رفتم. به فاصله ربع ساعت اعلانات که قدری چاپ شده بود رسید به نظر مبارک رساندم، پسند فرمودند. باقی را هم قریب به ظهر تمام نموده خدمت نایب‌السلطنه فرستادم.

سه‌شنبه ۲۷ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

جمادی‌الثانیه

یکشنبه ۲ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد از آنجا دربخانه رفتم.

دوشنبه ۳ من هم سر ناهار روزنامه خواندم.

سه‌شنبه ۴ من دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۵ امروز صبح دارالترجمه رفتم ... صورت اعلان مذکور را

به من دادند که تا عصر پانصد نسخه چاپ کرده به ایشان بدهم.

جمعه ۷ شیخ‌مهدی شمس‌العلماء را خواستند با هزار وعد و وعید نزد علمای مجاهد مثل میرزاحسن آشتیانی و آقاعلی‌اکبر بروجردی و شیخ‌فضل‌الله نوری فرستادم.

شنبه ۸ صبح پیاده دارالترجمه رفتم.

سه‌شنبه ۱۸ من تمام روز مشغول نوشتن بودم.

یکشنبه ۲۳ خلاصه دستخطی که دیروز شاه خطاب به تجار تمباکوفروشان نوشته بودند به من حکم فرمودند که در اطلاع بنویسم.

رجب

سه‌شنبه ۳ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

شنبه ۲۸ صبح منزل دکتر فوریه از آنجا دارالترجمه.

شعبان

سه‌شنبه ۱ صبح پیاده دارالترجمه، از آنجا دربخانه [رفتم.]

چهارشنبه ۲ تمام روز را خانه بودم مشغول کتاب نوشتن بودم.

دوشنبه ۷ شاه فرمودند عزیزالسلطان بسیار عاقل و قابل است منتها درس نمی‌خواند. طلوزان عرض کرد مردمان بزرگ غالباً بیسواد بودند.

سه‌شنبه ۸ خلاصه عبدالحسین‌خان [فخرالملک] که فرنگ رفته بود دو سال قبل مواجبش را قطع نمودند لقبش را به

ابوالحسن‌خان دادند آن هم با ملکم و سیدجمال‌الدین دست یکی کرده بوده آنچه خواست در روزنامه‌ها نوشت، دیشب با دو زن فرنگی ورود نمود.

شنبه ۱۹ پیاده دارالترجمه رفتم. مترجمین را شاه احضار فرموده بودند. تا چهار به غروب مانده منتظر شدم آنها را به حضور بردم. علی‌الرسم انعامی هم به جهت آنها گرفته شد. خلق همایون چندان تعریفی نداشت.

مجلد دوازدهم: ۱۳۰۹ـ۱۳۱۰

رمضان

دوشنبه ۶ تا عصر مشغول چیزنویسی بودم.

پنجشنبه ۹ تا عصر مشغول چیزنویسی بودم به اتمام رسید کتاب ژغرافی که مشغول بودم. اگر خیلی به من زحمت داد اما به بحمدالله به سلامتی تمام شد.

سه‌شنبه ۱۴ عصر میرزافروغی آمد.

یکشنبه ۲۶ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا خدمت شاه رسیدم.

شوال

سه‌شنبه ۱۳ چند روز قبل کاغذی که سیدجمال‌الدین در لندن به خط فارسی و زبان عربی خطاب به علمای عراق عرب و ایران نوشته آنچه وقاحت و جسارت است نسبت به

شاه نموده آن کاغذ را پسر امین‌الدوله از عربی به فرانسه ترجمه کرده و به شاه داده بودند شاه به من داد که ترجمه کنم. با کمال کراهت خاطر امروز ترجمه کرده به شاه دادم.

جمعه ۲۳ عصر یک آرتیکل مفصلی در تمجید ابنیهٔ امین‌السلطان در عرض راه قم نوشتم.

شنبه ۲۴ همان آرتیکل را به نظر مبارک رساندم به محمدعلی‌خان پسر حاجی‌خازن‌الملک دادند بخواند. این پسره نتوانست درست بخواند. به ابوالحسن‌خان فخرالملک دادند قرائت نماید. بالنسبه بهتر بود. دیدم زحمتی که در نوشتن این آرتیکل کشیدم خود وزیراعظم که نفهمید حالا در حضور همایون هم به هدر می‌رود. عرض کردم این‌چنین «آرتیکل» الحال قوهٔ احدی از اهل ایران نیست بنویسد و معین است از حسن تربیت شاهانه است. این حضاری که اینجا هستند هرگاه نفهمند تقصیر من نیست که با وجود مثل مشهور خودم تعریف خودم را بکنم. شاه فرمودند من می‌دانم و می‌فهمم تحریرات ترا و خیلی تمجید دارد.

چهارشنبه ۲۸ صبح قدری که رفتیم در یک قلعهٔ خرابه که از ابنیهٔ عجم‌ها بود پیاده شدم. بعضی تحقیقات تاریخی می‌کردم ... عصر به تماشای کاروانسرای دو دهک رفتم.

پنجشنبه ۲۹ عصر پیاده به تماشای دلیجان که منزل امروز است رفتم. انکشافات تاریخی زیاد نمودم. خانهٔ

ملامحمدجواد کاشی که از علمای این قصبه است رفتم بعضی تحقیقات نمودم. ملای فقیری و آدم خوبی به نظر آمد. منزل آمدم پنج تومان به جهت او فرستادم.

جمعه ۳۰ به قریهٔ نیمه‌ور رسیدم. محض انکشافات تاریخی داخل قریه شدم در خرابه‌ها گردش کردم ... محلات جای باصفای خوش هوائی است ... تحقیقات تاریخی را در کتابچهٔ علی‌حده خواهم نوشت.

ذی‌القعده

یکشنبه ۲ عصر به تماشای ابنیهٔ قدیمهٔ محلات به ده پائین رفتم. ابنیهٔ چندان قدیم ندیدم. از قلعهٔ آقاخان از یک در وارد شدم از در دیگر بیرون رفتم. دیوانخانهٔ بسیار عالی داشت که حالا خراب است. از آنجا به مسجد جامع محلات رفتم که حالا خراب است. خیلی قدیمی است. اصلاً معبد بت‌پرستی یونانیان بوده در دوهزار و سیصد سال قبل، لیکن در غلبهٔ اسلام مسجد شده. از وضع محراب و بعضی علائم پیداست که در زمان اسلام ساخته نشده ... بعد به زیارت امامزاده که در جنب کوه واقع شده و دو گنبد دارد از بناهای تازه است و کهنه نیست رفتم.

دوشنبه ۳ من هم به تماشای سد نیمه‌ور رفتم. تفصیل این انکشافات را در روزنامهٔ دولتی اگر ان‌شاءاللّه وبا مهلتی داد خواهم نوشت.

سه‌شنبه ۴ مرا احضار فرمودند ... روزنامه عرض کنم. ... دیروز

افندی را به خورهه فرستادم هنوز نیامده.

شنبه ۸ سکه‌ای بندگان همایون از سر چشمهٔ محلات پیدا کرده بودند از خسرو پرویز بود. دیشب تفصیل او را نوشته بودم تقدیم داشتم. عصر به تماشای مقبرهٔ اجداد آقاخان رفتم.

سه‌شنبه ۱۱ حسام‌میرزا شمس‌الشعرا پسر ملک‌آرای پسر فتحعلی‌شاه که از شعرای بزرگ بود خصوصاً در بدیهه‌گویی مثل و مانند نداشت، در سلامهای عام قصیده می‌خواند فوت شده. به توسط علاءالدوله مواجبش را به عبدالحسین‌میرزای برادرش دادند. بسیار خوب. اما عجب این است که لقب شمس‌الشعرائی هم به او دادند. درصورتی‌که شاعر نیست و مقرر شد در سلام شعر بخواند. منتها این است که دیگری شعر بگوید و او بخواند. منصب و لقب از ده سال پیش میراث شده بود، اما فضل و هنر و دانش میراث نبود. حالا معلوم می‌شود این هم ارث شده.

سه‌شنبه ۱۸ ... به آستانه رفتیم ... از زیارت آستانه بعضی انکشافات تاریخی نمودم. خیلی از این انکشافات مشعوفم ... احتساب‌الملک فرستاده بود که شاه فرموده فردا باید به آستانه برویم تحقیقات بکنید. جواب دادم رفتم حالا از آنجا آمدم.

یکشنبه ۲۳ مدتی در حضور همایون روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۴ بعد از رفتن آنها یادداشت تاریخی آستانه را که مانده بود نوشتم (در بروجرد).

ذی‌الحجه

شنبه ۷ — بعد من مدتی تاریخ خورشید کلاه امپراطریس را خواندم.

پنجشنبه ۱۲ — (گاماساب) شکل گاو و ماهی افسانه هم در کوه پیداست که در سفرنامهٔ مفصل خود تفصیل او را نوشتم.

شنبه ۱۴ — شرحی در سر ناهار در روزنامهٔ «تان» نوشته بودند عرض می‌کردم.

چهارشنبه ۱۸ — صبح منزل فوریه رفتم به اتفاق به تپهٔ نقاره‌چی نزدیک شهر رفتم. این تپه مصنوعی است و در جوفش تابوت سنگی غریب بود. معلوم می‌شود مردهٔ مسلمانان نبود. برای اینکه وضع تابوت به خلاف وضع اسلام است. بعد که پیدا شد مال یکی از سلاطین یونانی بود.

جمعه ۲۷ — من به رودآور به تپهٔ مصنوعی که عارف‌خان را فرستاده‌ام آنجا مشغول حفریات است نرفتم.

۱۳۱۰

محرم

سه‌شنبه ۱ — افندی که در این مدت پول از من گرفته مشغول حفریات است هیچ کار نکرده و همه را مست بوده ... قبر ابومحجن ثقفی را که اینجا به «پیر کمر بسته» معروف است و مجمع درویشان و جای باصفائی است زیارت نمودم. ذوق‌علیشاه نام درویش آنجا دیده شد که سالها معتکف است.

چهارشنبه ۹ (آشتیان) تفصیل امامزاده را پرسیدند وعده کردم که کتابچه بنویسم.

دوشنبه ۱۴ عصری به تماشای خرابه‌های آوه که جزو خاک ساوه است رفتم.

چهارشنبه ۱۶ (ساوه) میرزاحیدرعلی و عارف‌خان را فرستادم که بعضی خطوط راکه در مسجد و غیره بود بخوانند.

صفر

دوشنبه ۲۷ بعد از ناهار مجدداً احضار شدم قریب دو ساعت روزنامه خواندم.

ربیع‌الاول

شنبه ۲ کتاب سفر اول فرنگ را می‌خواندند. به من فرمودند کی تو سفر اول فرنگ بودی عرض کردم چهل و دو سال است ... صفحهٔ دیگر این کتاب را برگردانید گفت‌وگوی میرزاحسین‌خان صدراعظم را با من در کشتی سلطانیه خواهید خواند.

یکشنبه ۲۴ کتاب ترجمهٔ «توردوموند» با عریضه به شاه فرستادم جاجرود و خودم شهر آمدم. جوابی در کمال التفات رسید.

ربیع‌الثانی

چهارشنبه ۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

یکشنبه ۸ صبح دارالترجمه رفتم.

شنبه ۱۴ صبح دارالترجمه بعد حضور شاه رفتم.

یکشنبه ۱۵ من هم صبح به باغچه رفتم آنجا مشغول چیزنویسی شدم.

سه‌شنبه ۱۷ صبح دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

دوشنبه ۲۳ امروز شنیدم به جهت طاهرمیرزا پسر اسکندرمیرزا که کتاب فرانسه از برای شاه ترجمه کرده ماهی صد تومان از مواجب شکوه‌السلطنه در حق او برقرار شد.

چهارشنبه ۲۵ میرزاسیدعلی‌خان معروف به حاجی‌که عرب صاحب حامی اوست کتابی از سیاحت هندوستانش نوشته بود به توسط من به نظر شاه رسیده بود حضورش بردم.[1]

شنبه ۲۸ صبح دارالترجمه رفتم.

جمادی‌الاولی

پنجشنبه ۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

یکشنبه ۶ کاغذی به آغامحمدخان خواجه نوشتم شکایت از آنکه شاه چرا به من تألمات روحی می‌دهند. سالی هزار تومان از جیب خودم مخارج دارالترجمه می‌کنم ده سال متحمل این مخارج بلاعوض هستم. البته متجاوز از هزار کتاب و کتابچه در این مدت دادم. باز کتاب می‌دهند به محمدطاهرمیرزا که به‌قدر شاگرد من نمی‌فهمد، ترجمه کند. کاغذ را آغامحمدخان به شاه داده بود. بعضی پیغامات دلجوئی به توسط خود او به

---

۱. مؤلف کتاب جام‌جم (سفرنامه) است که چاپ شده است.

من داده بودند.

دوشنبه ۷ سکه‌ای آغامحمدخان خواجه از خرابه که حالا مشهور به گنج‌آباد است پیدا کرده. شاه فرمودند که من بخوانم. این اول سکه است در اسلام زده شده. در زمان عبدالملک مروان در دمشق سکه کردند.

سه‌شنبه ۸ سکه‌ای که داده بودند بخوانم کتابچهٔ مفصلی در شرح او نوشتم به توسط فخرالملک حضور فرستادم.

جمعه ۱۸ من همین‌طور سر سواری و سر ناهار روزنامه عرض می‌کردم.

یکشنبه ۲۷ عصر سفارت روس دیدن بودسف وزیر مختار رفتم. حسن‌خان پیشخدمت شاه را آنجا دیدم نقشه‌هایی که شاه در این سفر عراق کشیده‌اند برای ایلچی (روس) آورده بود تماشا کند. ظاهراً دیروز که شرفیاب شده بود صحبتی ازین نقشه شده بود استدعای دیدن او را کرده بود. امروز فرستاده شد. ایلچی روس خیلی تمجید می‌کرد. واقعاً هم جای تمجید داشت. برای یک مهندس و نقشه‌کش هنر نیست لیکن برای پادشاهی آن هم سلطان ایران این قبیل کارها هنرست.

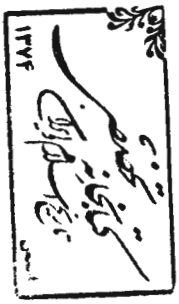

دوشنبه ۲۸ عصر شارژدفر روس و حکیم روسی دیدن آمدند. حکیم روسی بعضی اطلاعات از مذاهب مختلفهٔ ایران و ایلات و غیره می‌خواهد. آمده بود خواهش کند برایش بدهم بنویسند.

سه‌شنبه ۲۹ امروز حاجی‌میرزاابوالفضل و شیخ‌مهدی و میرزاغیاث را حضور بردم. جزوه‌های «نامهٔ دانشوران» را تقدیم داشتم.

جمادی‌الثانی

شنبه ۴ صبح دارالترجمه بعد دربخانه آمدم.

یکشنبه ۵ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رسیدم. بعد از ناهار شاه به مدرسهٔ دارالفنون تشریف بردند. از عجایب اتفاق اینکه از بعضی شاگردان که علم ژغرافیا خوانده بودند بعضی سؤالات فرموده بودند هیچ جواب نداده بودند. باقی وقت به تماشای ژیمناستیک و شنیدن موزیک و غیره گذشته بود. این چیزهائی که شخص از یک مدرسه متوقع است در این مدرسه گویا به هم نمی‌رسد.

سه‌شنبه ۷ صبح دارالترجمه آمدم بعد خدمت شاه رسیدم.

چهارشنبه ۸ صبح از خانه بیرون نرفتم تمام روز خانه بودم مشغول چیز نوشتن بودم.

پنجشنبه ۹ صبح دارالترجمه بعد دربخانه آمدم.

جمعه ۱۰ من خوابی دیدم به خانهٔ حاجی‌میرزاحسن مرشد رفتم که تعبیر خواب را از ایشان بپرسم.

شنبه ۱۱ صبح دارالترجمه و بعد خدمت شاه رسیدم. ... رساله‌ای در شرح‌حال نصیری‌ها می‌نویسم. خواستم عقاید این طایفه را از یکی بپرسم. شنیدم که میرزاسیدمحمدعلی ... (یک کلمه ناخوانا) که پارسال از کلاردشت به آن تفصیل وارد طهران کردند و حبس بود امسال هفدهم محرم به توسط نایب‌السلطنه از حبس بیرون آوردند آزادست در کوچه‌ها می‌گردد ... امروز عصر آوردندش. بسیار سید خوشرو و

خوش‌منظری است. بعضی تحقیقات مذهبی از او نمودم. مختصر احسانی به او نمودم و رفت.

سه‌شنبه ۱۴ صبح علی‌الرسم دارالترجمه بعد دربخانه رفتم.

چهارشنبه ۱۵ صبح پیاده دارالترجمه رفتم. بعد دربخانه خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۱۷ مقبرهٔ بی‌بی شهربانو در دامنهٔ کوه مشرف به امین‌آباد است. چهل سال قبل یک‌دفعه با والده آنجا رفته بودم ... مسلماً این قبر شهربانو مادر حضرت سجاد (ع) نیست ...در طاق مدخل حرم کاشیهای مصور قدیم که خیلی امتیاز دارد نصب است و به خط ثلث به این تفصیل نوشته شده: السلطان‌الاعظم والخاقان‌المعظم ابوالمظفر شاه‌طهماسب بهادرخان خلدالله مملکه و سلطانه. قد وقف هذاالباب محمدابن مرحوم حمید فی سنة ستین و تسعمائة. عمل فضل‌ابن ریحان. ایضاً سنگی است در دم دالان که وارد صحن می‌شود زیر پا انداخته شده لفظ المرحومة بیگم نساء در او دیده شد که تاریخ آن شهر شوال ۱۰۷۱ است.

پنجشنبه ۲۳ صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه رفتم.

یکشنبه ۲۶ صبح دارالترجمه [رفتم] بعد خدمت شاه رسیدم.

پنجشنبه ۳۰ صبح دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه شرفیاب شدم.

رجب

دوشنبه ۴ وزیر علوم و اجزای مدرسهٔ دارالفنون و میرزاکریم‌خان رئیس مدرسهٔ نظامی احضار شده بودند. بندگان

همایون تأکید و مبالغه در نظم مدرسه و تعلیم آنها می‌فرمود. گمان می‌کنم در روزنامهٔ «طمس» که از بی‌علمی و عدم دانش ایرانیان فصلی نوشته بودند اثر کرده است.

پنجشنبه ۷ (دربارهٔ قلمدان خاصهٔ صدراعظم که به امین‌السلطان داده شد) خلاصه این قلمدان همان قلمدان است که استادحاجی‌زرگر به مبلغ هزار تومان برای میرزاآقاخان صدراعظم ساخته بود. بعد از میرزاآقاخان به میرزاحسین‌خان و بعد به میرزایوسف‌خان مستوفی‌الممالک داده شد. حالا به امین‌السلطان دادند. هرکسی پنج روزه نوبت اوست.امین‌السلطان قلم [دان] را برداشت محض خصوصیت به ظل‌السلطان داد که او به دست‌خودش به امین‌السلطان ابلاغ دارد. در وقت بلند کردن قلمدان به جهت سنگینی قاب در دستش ماند و خود قلمدان به زمین افتاد. نکته‌سنجان و خرده‌بینان به فال خوش نگرفتند.

چهارشنبه ۱۳ با میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] منزل صدراعظم رفتم.

شنبه ۱۶ امین‌الدوله چون خیال دارند «نامهٔ دانشوران» را چاپ کنند عصر با بعضی اجزای دارالطباعه پارک امین‌الدوله رفتم.

شنبه ۲۳ دیشب عارف‌خان افندی که سالها نزد من بود فوت کرد بسیار متأسف شدم ... مواجب افندی را میان اتباع خود تقسیم نمودم. فرامین آنها را به مهر صدراعظم رساندم.

یکشنبه ۲۴ دربخانه رفتم فرامین حضرات را به صحهٔ همایونی

برسانم. از عجایب امور قریب سیصد و پنجاه تومان تومانی هفت‌هزار این فرامین می‌شد شاه تمام را بخشیدند.

چهارشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفتم. بعد حضور شاه رسیدم.

شعبان

یکشنبه ۲ صبح دارالترجمه رفتم. از آنجا به حضور همایون مشرف شدم.

پنجشنبه ۶ بندگان همایون کبکی به دست مبارک شکار فرمودند توسط حسن‌خان‌باشی پیشخدمت به من التفات کردند. من هم بالای کلاهم گذاشتم و به همان حالت عکس مرا انداختند.

یکشنبه ۱۶ صبح به دارالترجمه رفتم. از آنجا دربخانه.

پنجشنبه ۲۷ صبح دارالترجمه رفته از آنجا به دربخانه.

شنبه ۲۹ صبح به دارالترجمه رفتم. از آنجا به دربخانه. اجزاء دارالترجمه را هم به حضور برده بعد از ناهار شاه خانه آمدم.

مجلد سیزدهم: ۱۳۱۰ـ۱۳۱۱

رمضان

سه‌شنبه ۲ امروز صبح به دارالترجمه رفتم که آنجا را حاضر بکنم، چون دیروز فرمایش شده بود که به سلام سر در خواهند نشست. لا محاله تمیز و قابل پذیرائی شاه باشد.

یکشنبه ۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. از آنجا به در خانه.

سه‌شنبه ۹ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. ... از آنجا به در خانه.

چهارشنبه ۱۰ [طلوزان] گفت پریروز ظاهراً یک کتابی تو به نظر شاه رساندی من ندانسته گفتم که این کتاب چندان قابل مطالعه نیست. از آنجائی که شاه می‌داند تو خیلی زودرنج هستی همچه تصور کرده که از من کدورتی

حاصل کرده‌ای.

پنجشنبه ۱۸ امروز صبح پیاده به اتفاق شمس‌العلماء به دارالترجمه رفته ... روزنامهٔ سفر عراقشان را هم امروز شاه به من مرحمت فرمودند که بدهم چاپ کنند.

شنبه ۲۰ امروز صبح به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفته.

سه‌شنبه ۲۳ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به دربخانه رفتم.

چهارشنبه ۲۴ امروز صبح پیاده به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

شنبه ۲۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

دوشنبه ۲۹ امروز هم صبح به دارالترجمه رفتم و از آنجا به در خانه، مراجعت به خانه شد. میرزاعلی‌اکبرخان کرمانی ناظم‌الاطباء را که توسط کرده بودم جزو اطبای مخصوص نمایند امروز شد و به حضور برده معرفیش کردم.

شوال

سه‌شنبه ۱ امروز صبح به دارالترجمه رفتم ... از دارالترجمه که هیچ‌کس امروز نیامده بود به در خانه رفتم.

پنجشنبه ۱۰ امروز صبح بعد از دارالترجمه به در خانه رفتم. ... عصری که به باغچه می‌رفتم حاج‌سیاح معروف را دیدم. دنبال من افتاد و به باغچه آمد. تفصیلی از اسیری خودش نقل کرد و صدماتی که در قزوین و در مجلس

نایب‌السلطنه به او رسیده بود. مستحق بود یا نبود من نمی‌دانم. دل سنگ از تقریر او آب می‌شد و مع‌هذا دعا به شاه می‌کرد که اگر شاه نبود و رحم شاه هرآینه ما را کشته بودند.

شنبه ۱۲ امروز صبح به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۳ من با میرزافروغی و میرزاحیدرعلی به باغچه رفتیم و شرح بیرقهای ایران را که وزیر مختار روس خواسته بود نوشتیم و عصری فرستادیم.

دوشنبه ۱۴ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. هیچ‌کس نیامده بود.

سه‌شنبه ۱۵ امروز صبح آدمی فرستاده و میرزافروغی را خواستم و برای این بود که آقاطاهر مدیر روزنامهٔ «اختر» عریضه به صدراعظم نوشته بود و دو فقره امتیاز خواسته بود. یکی انحصار طبع قرآن در ایران و دیگر تا مدت پانزده سال هر کتابی که چاپ شود او چاپ کند. صدراعظم هم عریضهٔ او را به حضور همایون فرستاده بود. دستخط شده بود که در این خصوص با من مشاوره کنند. صدراعظم هم دستخط و عریضه را نزد من فرستاد. از آنجائی که من ملتفت شدم این حقه‌بازی تازه‌ای است یا به تحریک امین‌الدوله یا مشیرالدوله و یا آن سفیر کبیری که حالا ایران در اسلامبول دارد و غرض و مقصودشان ضایع کردن عمل من است این بود که میرزافروغی را خواسته نزد دبیرالملک به رسالت فرستادم که دفع این غائله را بکند.

چهارشنبه ۱۶ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته ... منزل دبیرالملک رفتم. جهتش این بود کاغذی که به او نوشته بودم در مسئلهٔ آقاطاهر آن کاغذ را به صدراعظم نشان بدهد و مطلب را به ایشان حالی نماید.

شنبه ۱۹ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

دو سه روز قبل عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده و از بیکاری و تنگی معاش شکایت کرده بودم. دستخط صادر شده بود که باید معاش مرا منظم بکنند و یک حکومتی هم به من التفات بشود که از جانب خود نایبی به آنجا مأمور کنم و به همین عبارت مرقوم شده بود که وضع عدل و رعیت‌داری را به حکام دیگر بیاموزم و علی‌العجاله آنچه از مواجب و رسوم و هرچه دخل در سال دارم بی‌کم و زیاد فردی نوشته و به حضور فرستم. من هم فردی نوشته دخل سالیانهٔ خود را تقدیم داشتم. بعد از ناهار دستخط مفصلی خطاب به صدراعظم صادر شد که سالی سه‌هزار تومان از عین مالیات که محلش تنخواه علاوهٔ تذکرهٔ آذربایجان است که امسال (علاوه) شده است به من بدهد. (تفصیل این قضیه در روزهای بعد آمده است.)

یکشنبه ۲۰ با درشکه به دارالترجمه رفته از آنجا به دز خانه.

چهارشنبه ۲۳ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

ذی‌القعده

چهارشنبه ۸ امروز صبح به دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.

پنجشنبه ۹ امروز صبح پیاده دارالترجمه رفتم. از آنجا حضور شاه رسیدم.

شنبه ۱۱ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۲ امروز هم صبح پیاده به دارالترجمه و از آنجا به در خانه رفتم.

سه‌شنبه ۱۴ چون قدری دیر شده بود به دارالترجمه نرفته در توی دربار به منزل حاجب‌الدوله رفتم نشستم.

جمعه ۱۷ شب را هم با میرزافروغی و شمس‌العلماء شام خورده خوابیدم.

شنبه ۱۸ امروز صبح پیاده از خیابان سیف‌الملک و خیابان علاءالدوله به دارالترجمه رفتم.

یکشنبه ۱۹ ناهار با شمس‌العلماء خورده خوابیدم.

دوشنبه ۲۰ امروز صبح حاجی‌میرزاابوالفضل و شمس‌العلماء ... آنجا بودند. ... عصر مسکوکاتی که در سر ناهار بندگان همایون داده بودند بخوانم خوانده و کتابچه کرده به حضور همایونی فرستادم. این مسکوکات و مهرها را از دینور آورده بودند. مسکوکات به خط پهلوی از ساسانی، و به خط یونانی از اشکانی و مهرها به خط کوفی بود. در معنی سه خط و زبانی که مرده است و مفقود شده با کمال خوبی خوانده شد و کتابچه شده تقدیم شد و هیچ اثری معلوم نشد که این‌قدر ملتفت

هستند که این قبیل کارها از دست من برمی‌آید یا نه.

پنجشنبه ۲۳ امروز صبح با درشکه به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه رفتم. ... من تا ساعت چهار در خانه بوده و سه ساعت تمام تاریخ کاترین امپراطریس را می‌خواندم.

پنجشنبه ۳۰ تا دو ساعت از شب گذشته بندگان همایون با اکبرخان نایب ناظر و بچه‌های دیگر مشغول بازی شطرنج بودند ... تا ساعت پنج از شب رفته تاریخ کاترین امپراطریس روس را در حضور مبارک می‌خواندم.

ذی‌الحجه

شنبه ۲۳ در بین راه سواره روزنامه می‌خواندم و خاطر همایون را مشغول می‌داشتم.

یکشنبه ۲۴ من که سه به غروب مانده به در خانه رفتم در حضور همایون قدری روزنامه خواندم. عزیزالسلطان آنجا بود. به شاه عرض کرد که من عاشق روزنامه‌خوانی فلانی هستم. شاه هم ازین فقره خوششان آمد زیرا که چندی بود به تحریک جمعی از آقا مردک و غیره این طفلک را واداشته بودند که هر وقت من روزنامه می‌خواندم اظهار کراهت می‌کرد. به این جهت عُسر و حَرَجی از برای شاهنشاه پیدا شده بود. نه از روزنامه و کتاب خواندن من صرف‌نظر می‌خواستند بکنند و نه از روی مهر و محبت عزیزالسلطان او را می‌خواستند دلخور بکنند. من هم این تمجید عزیزالسلطان را مغتنم شمرده به منزل که آمدم دوربین شکاری اعلائی که داشتم برای

عزیزالسلطان فرستادم و کاغذی هم به این مضمون به ایشان نوشتم...

سه‌شنبه ۲۶ تا سر ناهارگاه سواره روزنامه عرض می‌کردم. ... دعای صباحی که معروف به خط حضرت امیر صلوات‌اللّه‌علیه است جلو گذاشته بودند.

۱۳۱۱

محرم

دوشنبه ۳ روزنامه سر ناهار خواندم.

پنجشنبه ۶ بعضی منقورات در صندوق و درهای دو امامزاده (نجف در) که درینجا مدفون بودند میرزاحیدرعلی رفته خواند عیناً درینجا نوشته شد.

صورت محکوکات در امامزاده جعفرابن موسی‌الکاظم

«قد وقف هذه‌البناء حکومت شعار ملک بهمن‌ابن کیومرث رستمداری تحریراً فی شهر صفرالمظفر سنة اثنی و سبعین و تسعمائه.» **در دردیگر باز به خط ثلث:** «هذه الروضة المقدس المنور امامزاده جعفربن موسی‌الکاظم». **پایین در:** «عمل استاد افضل لباسانی.» صورت خطوط دور صندوق درویش ابراهیم معروف به یقینی. در کتیبهٔ بالای صندوق سرتاسر سورهٔ انافتحنا الی آخر. پایین صندوق آیهٔ آیةالکرسی الی آخر. بالای سر نادعلیاً الی آخر. در دوطرف صندوق دوازده امام به خط ثلث. **در پایین پا:** «هذه‌الصندوق ابراهیم الیقینی‌ابن درویش صادق‌ابن درویش اسمعیل تاریخ شهر محرم

سنة ثمان و اربعین و تسعمائه» و در دری که داخل حرم می‌شود محکوک اوست: «عمل استاد یوسف لباسانی» و صندوقش هم چوب فوفل و نقش بسیار اعلا است.

جمعه ۷ — مقرر شد خاطر مبارک را همین‌طور سواره به خواندن روزنامه مشغول دارم. دو فرسخ و نیم روزنامه می‌خواندم و می‌رفتیم.

شنبه ۱۵ — تاریخ خورشید کلاه امپراطریس روس را می‌خواندم. ... مجدداً احضار شده مشغول خواندن تاریخ بودم.

یکشنبه ۱۶ — امروزها امین‌حضور به حسب ظاهر خصوصیت زیادی می‌کند. اما همان است که آن شخص غیبی در «خلسه»[1] نوشته است. شرح‌حال امین‌حضور بی‌کم و زیاد همان است.

دوشنبه ۱۷ — قریب یک فرسخ سواره روزنامه می‌خواندم ... تاریخ کاترین را در سر ناهار خواندم.

جمعه ۲۱ — روزنامه خواندم.

دوشنبه ۲۴ — چهار نمره روزنامهٔ «قانون» ملکم‌خان را حسام‌السلطنه از عربستان گرفته بود و فرستاده بود و نزد دبیرالملک بود. از نمرهٔ ۲۱ بود تا ۲۵. من این روزنامه را تا نمرهٔ ۷ دیده بودم. بعد دیگر ندیده بودم و تصور می‌کردم که بایستی تا نمرهٔ ده دوازده بیشتر به طبع نرسیده باشد. معلوم می‌شود خیلی زیادتر از این است که من تصور می‌کردم چاپ شده. به‌قدر یک ساعت از دبیرالملک

---

۱. خلسه کتابی است که تألیفش به خود اعتمادالسلطنه منسوب است.

امانت گرفتم منزل آوردم خواندم. این نمره‌هائی که من دیدم هیچ دخلی به نمره‌های اولش نداشت. نمره‌های اول فحش و بی‌احترامی و نامربوط بود. اما اینکه حالا نوشته می‌شود الفاظ مستهجنه ندارد و فارسی بسیار خوب سلیس است. خیالاتش اگر از ملکم‌خان باشد انشایش از آن نیست. ملکم‌خان قابل این‌طور چیز نوشتن در فارسی نیست. سالها معلم من بود و مدتهای مدید آشنا و دوست. من پایهٔ سواد و فهم او را می‌دانم. بلکه می‌توانم بگویم که خیالات هم از او نیست ... از شبهایی که دماغ دارم و خوب ترجمه می‌کنم یکی امشب بود که تاریخ کاترین را در حضورشان عرض می‌کردم.

صفر

دوشنبه ۱ — سنگ قبری نزدیک چادر من در صحرا افتاده بود (مومج) که تاریخش هزار و چهل و سه است و در خودش محکوک بود «سرکار خواجه ... ابن مرحوم خواجه الوند خلیل فی شهور سنة الف و ثلاث و اربعین». و به خط ثلث هم بود.

دوشنبه ۲۲ — امروز صبح به دارالترجمه رفتم. ... از یک ساعت از شب رفته تا ساعت چهار متصل کتاب خواندم (برای شاه).

سه‌شنبه ۲۳ — صبح به دارالترجمه رفته. از آنجا به حضور شاه رفتم.

شنبه ۲۷ — دو سه شب است که شمس‌العلماء نزد من است.

ربیع‌الاول

چهارشنبه ۲ امروز همه را من در حسن‌آباد بودم و با شمس‌العلماء مشغول نوشتن تاریخ سوادکوه بودم.

یکشنبه ۱۳ امروز صبح بعضی فرمایشات تاریخی دیشب شده بود اینها را نوشتم.

ربیع‌الثانی

جمعه ۲ امروز صبح از شهر با میرزاعلی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء که به توسط من از اطبای حضور شده است و از این حکیم‌باشیهائی که در رکاب هستند از همه‌شان قابلتر و عالمتر است و این سفر هم باز به استدعای من ملتزم رکاب شده است، به درشکه نشسته سرخه حصار رفتیم.

یکشنبه ۴ من در منزل مانده از تاریخ سوادکوه که به جهت صدراعظم می‌نویسم قدری نوشته.

شنبه ۲۴ امروز صبح به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه.

یکشنبه ۲۵ امروز صبح به دارالترجمه رفته و از آنجا به در خانه.

سه‌شنبه ۲۷ امروز صبح به دارالترجمه رفته چون دیروز به در خانه نرفته بودم آقافتح‌الله فراش خلوت را مأمور فرموده بودند که بیاید دارالترجمه اگر آنجا نیستم خانه آمده جهت نرفتن دیروز را بپرسد.

جمادی‌الاولی

یکشنبه ۲ بعد به خانهٔ شیخ‌فضل‌الله نوری رفتم. شیخ آدم

خوش‌ظاهری است و خوشگل هم هست به‌علاوه با علم و محاوره است.

دوشنبه ۳ — امروز صبح دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه رفتم.

چهارشنبه ۵ — امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. و از آنجا به در خانه.

دوشنبه ۱۰ — امروز صبح به عادت همیشه به دارالترجمه و در خانه [رفتم].

سه‌شنبه ۱۱ — امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه ... بعد احتساب‌الملک و عبدالله‌میرزای عکاس هم آمدند.

شنبه ۱۵ — صبح دارالترجمه از آنجا به در خانه ... ابلاغی از احمدخان مشیر حضور رسید که جزوه‌های «نامهٔ دانشوران» امسال را شاه خواسته است و من در حیرت بودم که این چند روزه مسئلهٔ «نامهٔ دانشوران» به چه مناسبت این‌طور گرم و مطرح است ... دو فقره امین‌الدوله عرض کرده بود: یکی شکایت از نرسیدن جزوه‌های «نامهٔ دانشوران» ... مقصود صدراعظم این بود که به من حالی کند که دوستی تو با امین‌الدوله اینش سزا اینش نتیجه.

دوشنبه ۱۷ — صبح به خانهٔ مشیرالملک رفتم از آنجا به دارالترجمه.

چهارشنبه ۱۹ — ترجمهٔ روزنامه که شاه داده بود به اتمام رسانیدم.

پنجشنبه ۲۰ — صبح از توی شهر پیاده به دارالترجمه رفتم. بعد خدمت شاه رسیدم.

جمعه ۲۱ — امروز می‌خواستم که روزنامه‌ای که شاه داده بود

ترجمه کنم موسوم به «نوول روو»، در خانه نرفته باغچه رفته ترجمه کردم.

شنبه ۲۲ عصر به صحابت میرزاعلی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء که این سفر مهمان من است به دوشان‌تپه رفتیم.

چهارشنبه ۲۶ به توسط ادیب‌الملک به من ابلاغ فرموده بودند تاریخ‌الوزرائی بنویسم، یعنی از بعد از هجرت تاکنون شرح‌حال وزرای سلاطین ایران نوشته شود و من امسال مصمم نوشتن تاریخ ساسانیان بودم. این تاریخ‌الوزراء آن خیال را تعطیل کرد. مشغول فراهم اسباب و اساس این کار هستم.

جمادی‌الثانیه

چهارشنبه ۴ صبح زود به اتفاق ناظم‌الاطباء به شهر آمدیم.

پنجشنبه ۵ به اتفاق ناظم‌الاطباء با درشکه تا سرخه حصار آمدیم.

شنبه ۷ تا ساعت یک و نیم تقریباً با صدراعظم بودم و همه را صحبت تاریخی می‌کردیم. جلد سوم تاریخ اشکانیان را صدراعظم امروزها می‌خواند.

یکشنبه ۱۵ به من فرمودند که بیایم روزنامه بخوانم.

یکشنبه ۲۲ امروز هم دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه، بعد به باغچه آمدم و مشغول ترجمهٔ شرح‌حال مادموازل [مون] پانسیه شدم.

پنجشنبه ۲۶ امروزها جواهرات و نفایس موزه را حمل به خزانهٔ اندرون می‌کنند که سقف موزه را تعمیر بکنند و در این اطاق بزرگ موزه که هوایش در نهایت بی‌اعتدالی است

بندگان همایون به‌واسطهٔ سوءظنی که به تمام مردم دارند مجبورند که خودشان پنج شش ساعت آنجا بروند که اشیاء را بسته به خزانهٔ اندرون حمل نمایند. خدا حافظ کند که این نقل موزه اسباب کسالتی برای شاه فراهم نیاورد.

شنبه ۲۸ — امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم. از آنجا به در خانه.

دوشنبه ۳۰ — امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه، از آنجا به باغچه. قدری ترجمه کرده.

رجب

پنجشنبه ۳ — سه سال قبل ازین در مسئلهٔ همین لاطری ... لاطری خانهٔ سیدحسین هندی را بهانه کردند و آن رسوایی را برای من فراهم آوردند...

پنجشنبه ۱۰ — امروز صبح به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.

شنبه ۱۲ — امروز صبح... از دارالترجمه به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۳ — صبح به دارالترجمه رفتم. بعد به در خانه.

سه‌شنبه ۲۲ — با ناظم‌الاطباء صبح به‌طرف جاجرود حرکت کردیم.

پنجشنبه ۲۴ — مشغول ترجمهٔ سرگذشت مادام [مون] پانسیه شدم.

جمعه ۲۵ — در خانه رفته تاریخ هانری چهارم پادشاه فرانسه را از من خواستند. ... سولی صدراعظم این پادشاه شرح‌حال خودش را مفصلاً در شش جلد نوشته است و در این ضمن تاریخ هانری چهارم قهراً در او مندرج است. از شهر فرستادم بیاوردند.

شنبه ۲۶ — من منزل مانده مشغول ترجمه شدم.

یکشنبه ۲۷ — امروز صبح در خانه رفته کتاب سولی را در حضور همایون شروع کردم و بسیار مطبوع واقع شد.

چهارشنبه ۳۰ — من در منزل ماندم و ترجمهٔ جلد اول شرح‌حال مادموازل مون پانسیه را تمام کردم.

شعبان

پنجشنبه ۱ — این کتاب سولی طوری بامزه است خیلی مطبوع طبع همایون شده است که تا امروز عصر مرا نگاه داشتند.

سه‌شنبه ۶ — امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفته ... تالار موزه به‌واسطهٔ سوءظنی که بندگان همایون پیدا کرده بودند دیگر مخزن جواهرات نفیسه و فلزات گرانبها نیست. در قفسه‌ها بلور و چینی چیده‌اند. جواهرات را در صندوقها گذاشته به خزانهٔ اندرون بردند و مباشری این چین و واچین با امین‌همایون بوده است. انصافاً هم خوب از عهده برآمده است.

چهارشنبه ۷ — امروز صبح علی‌الرسم پیاده به دارالترجمه رفتم.

پنجشنبه ۸ — صبح با شمس‌الاطباء به دیدن آقامیرزاسیدمحمد[1] مشهور به آقا کوچک پسر آقاسیدصادق مرحوم رفتیم. با این شخص من چهل سال است آشنا هستم. هر دو تلامیذ ملاابراهیم جوشقائی بودیم و تقریباً سنمان هم یکی است. آقا مرد بسیار باهوش و جربزه‌ای است. قبل

۱. ایشان بعدها رهبری نهضت مشروطه را انجام داد.

از آنکه دوازده سال قبل به سفر عتبات برود در طهران بود، فرانسه تحصیل می‌کرد. از دیدنش بسیار خوشحال شدم. از شاگردهای اول حاج‌میرزاحسن شیرازی است و از طرف او مجاز به اجتهاد.

دوشنبه ۱۲ — از آنجا به دارالترجمه [رفتم] روزنامهٔ سفر عراق که از چاپ بیرون آمده بود حضور مبارک بردم.

چهارشنبه ۱۴ — صبح به آنجا فاتحه‌خوانی رفتم بعد دارالترجمه.

پنجشنبه ۱۵ — تا غروب مشغول تصحیح ترجمه بودم.

یکشنبه ۱۸ — امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم.

چهارشنبه ۲۱ — امروز به دارالترجمه و از آنجا به در خانه.

چهارشنبه ۲۸ — امروز صبح با شمس‌العلماء به اتفاق دارالترجمه رفتیم.

رمضان

شنبه ۲ — جلد اول کتاب شرح‌حال مادموازل مون پانسیه را که حسب‌الامر ترجمه کرده بودم دیروز به حضور فرستاده خیلی پسند فرموده بودند.

چهارشنبه ۶ — پیاده به دارالترجمه رفته میرزاغیاث کاشی برادر میرزاعلی‌محمدخان [مجیرالدوله] که جزو دوم کتاب اسدالغابه را ترجمه نموده بود به حضور بردم.

پنجشنبه ۷ — امروز صبح علی‌الرسم دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.

شنبه ۹ — من جلد دوم تاریخ مون پانسیه را شروع کرده‌ام. به این جهت باغچه رفته مدتی مشغول ترجمه بودم.

یکشنبه ۱۰ — دارالترجمه چون خانه‌تکانی می‌کردند باغچه رفته

عصر مراجعت به منزل شد.

دوشنبه ۱۱ امروز صبح با دارالترجمه رفتم به جهت اینکه دوشنبه بود کسی نبود ... ما ایرانی‌ها کجا مهندس داریم، معلم کل علم ریاضی میرزاعبدالغفار نجم‌الملک سابق و نجم‌الدولهٔ حالیه است که هرّ را از برّ فرق نمی‌دهد و در تقویم امسالش با وجود اینکه زیج پدرش است در تعیین روز نوروز خبط کرده است.

سه‌شنبه ۱۲ مترجمین دارالترجمه را که سالی یک‌بار به حضور می‌روند غالباً در این موقع سال است که حضورشان می‌برم پنج به غروب مانده مراجعت به خانه شد (روز آخر سال).

مجلد چهاردهم: ۱۳۱۱ـ ۱۳۱۳

پنجشنبه ۱۴ (دوم فروردین) امروز صبح دارالطباعه از آنجا به در خانه رفتم.

یکشنبه ۱۷ امروز صبح پیاده به دارالترجمه رفتم.

دوشنبه ۱۸ تاریخ سوادکوه که در واقع تاریخ تمام مازندران و گیلان و استرآباد و رویان است و موسوم به کتاب «التدوین فی تاریخ جبال شلفین» که به اسم صدراعظم نوشته و چند ماه است که مشغول تألیف او بودم امروز تمام شده بود خدمتشان تقدیم داشتم.

سه‌شنبه ۱۹ به عادت همیشه دارالترجمه و در خانه رفته به خانه مراجعت کردم.

پنجشنبه ۲۱ چون صبح دارالترجمه نبود صبح مستقیماً به در خانه رفتم.

جمعه ۲۲ من هم باغچه رفته مشغول ترجمه شدم.

سه‌شنبه ۲۶ امروز دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه.

پنجشنبه ۲۸ امروز به دارالترجمه. از آنجا به در خانه.

شوال

یکشنبه ۱ امروز صبح به دارالترجمه رفتم. معلوم شد که بندگان همایون به سلام سردر که موضع دارالترجمه است تشریف خواهند آورد.

پنجشنبه ۵ امروز دارالترجمه رفته. از آنجا به در خانه رفتم.

شنبه ۷ امروز صبح دارالترجمه رفته. و از آنجا به در خانه رفتم.

شنبه ۲۱ من عرض کردم مدتی است روزنامه‌نویسهای فرنگ ساکت‌اند و بهانه چرا به دستشان می‌دهید که از خانوادهٔ سلطنت بد بنویسند ... مجال ندارم شرح‌حال این محمدمیرزا (جلال‌السلطنه) را بنویسم. باشد یک وقتی در ضمن ترجمهٔ شرح‌حال صاحبان القاب ایران که خیال دارم تألیف نمایم و اوصاف این بزرگوار را هم بنگارم.

دوشنبه ۲۳ صبح پیاده دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.

پنجشنبه ۲۶ امروز به دارالترجمه و از آنجا به در خانه.

جمعه ۲۷ چون از برای علی‌محمدخان لقب مجیرالدوله گرفته بودم نمی‌شد که میرزافروغی بی‌بهره باشد به اصرار زیاد لقب ذکاءالملکی که معنی آفتاب مملکت است برای او گرفتم.

شنبه ۲۸ امروز پیاده به دارالترجمه رفته از آنجا به در خانه.

ذی‌القعده

دوشنبه ۱ صبح پیاده دارالترجمه رفته ذکاءالملک هم همراه بود.

چهارشنبه ۳ امروز صبح بعد از رفتن به دارالترجمه و در خانه مراجعت به خانه شد.

شنبه ۶ دیروز محض مرحمت مرا پهلوی تخت خودشان نشاندند و به عکاس حکم فرمودند که صورت خودشان را با من بیندازد.

جمعه ۱۹ شاه بعضی فرمایشات درویشانه فرمودند. من‌جمله این شعر را خواندند «بعد درویشی اگر هیچ نباشی شاهی.»

یکشنبه ۲۱ میرعلینقی تاجر رشتی ... دعوت کرده بود که غذای رشتی بدهد. با شمس‌العلماء پیاده از خانه منزل او رفتیم. ... امین‌الاطباء را هم چون گیلانی است دعوت کرده بود. ذکاءالملک میرزافروغی و میرزاعلی‌محمدخان مجیرالدوله و سیدحسین مترجم هندی هم در آنجا بودند.

چهارشنبه ۲۴ جلد دوم مادموازل مون پانسیه را که پاکنویس و مجلد شده بود و من ترجمه کرده‌ام به حضور فرستادم.

شنبه ۲۷ چون دیروز فرموده بودند تاریخ ختنه (به مناسبت ختنه‌سوران عزیزالسلطان) بنویسم دیشب و امروز مشغول شده رسالهٔ مفصلی از حدیث و آیهٔ قرآن و سایر تواریخ از شرایع اسلام تصنیف کرده عصر منزل صدراعظم رفتم.

ذی‌الحجه

چهارشنبه ۲ امروز جلد سوم شرح‌حال مادموازل مون پانسیه را شروع کردم و یوسف را هم شلاق زیاد زدم و از انکشافات تازه اینکه شلاق لغتش نه عربی است و نه فارسی و نه ترکی و این لغت آلمانی است و ظاهراً از آلمان‌ها به انگلیس‌ها رسیده و از انگلیس‌ها به ما اگرچه رساله‌ای که در باب ختان نوشته بودم تمامش را شاه نخوانده بود و من قسم خوردم من‌بعد برای شاه هیچ‌چیز ننویسم، زیرا که دوره و زمانه طوری شده است مشک را با پشک فرقی نیست. چون این کتاب مادموازل را شروع کرده‌ام می‌نویسم و ان‌شاءاللّه من‌بعد هیچ‌چیز دیگر برای شاه نخواهم نوشت و اگر دماغم برسد من‌بعد تصنیف و تألیفی بکنم از برای دول خارجه است نه از برای ایران. چنانچه تاریخ مرو را دولت روس از من خواهش کرده تألیف خواهم کرد و خواهم فرستاد تا قدر من در آنجا معلوم بشود، نه در ایران ویران که هرکس خرتر است فاضل‌تر است، و هرکس خائن‌تر است معتبرترست.

پنجشنبه ۳ چند روزست که دارالترجمه نمی‌روم. چند چیز مانع است. یکی پیله و اصرار میرزاعلی‌خان نائینی[1]. یک وقتی با من بود و حالا کتابی منظوم در تفصیل ... بادکوبه نوشته و چنین تصور می‌کند که باید دنیا و آخرت به او

---

۱. این شخص بعد به صفاءالسلطنه ملقب شد.

سجده کند و کتابش را به من داده بود به نظر شاه برسانم. اقلاً هزار تومان انعام و لقب و منصب برای او استدعا بشود. به نظر شاه هم رساندم ابداً محل اعتنا نشد. دیگر میرزاعلی‌خان‌مترجم‌الممالک است که خیالات چرسی او را بر این داشته است که چرا برادر کوچکش آقابالاخان سردار شده و صاحب کرورها مکنت و او بی‌چیز است. به یک جهت حق دارد. اما به من چه. دیگر پسر وکیل آقای مرحوم است ... به این جهات دارالترجمه کمتر می‌روم.

یکشنبه ۶ — من در باغچه مشغول ترجمهٔ جلد سیم مادموازل پانسیه هستم. امروز بندگان همایون به طلوزان فرمودند که برات قیمت اسباب موزیک که دو سه سال قبل از این به توسط لومر ابتیاع شده بود و تا به حال پولش نرسیده بود حواله کردند.

یکشنبه ۲۰ — من منزل مانده مشغول ترجمه شدم.

جمعه ۲۵ — من منزل مانده مشغول ترجمه بودم.

۱۳۱۲

محرم

شنبه ۳ — من حقیقت این است که مدتهاست می‌خواهم یک بهانه پیدا کنم و ترک نوکری بکنم. دیدم هیچ بهانه بهتر از این نیست. به خیال این بودم که هیچ نروم در خانه.

دوشنبه ۱۲ — از اتفاقات عجیب اینکه میرزاعلی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء را که ظرف هفت ماه به‌واسطهٔ طبیب مخصوص شاه

شد عصای مرصع گرفت و با تقویت زیاد روحانی من «جناب» شد. قریب سیصد تومان جیره و علیق از برای او جابه‌جا کردم و حالا یکی از معتبرین اطبای حضور است و در تمام این مدت در سفر و حضر منزل من بوده دیشب هم اینجا بود با وجودی که کسالت مزاج را دید این‌قدر حقوق تحویل نداد که امروز را با من باشد که فردا به اتفاق برویم.

چهارشنبه ۱۴ خیالم این بود که روزنامهٔ این سفرم را به خلاف اسفار سابقه بنویسم، یعنی روز به روز ننویسم. اکتفا به مطالب عمدهٔ مفیده نمایم. لذا تعیین ایام نمی‌کنم.

جمادی‌الاولی

پنجشنبه ۲ از آنجا به اتفاق شمس‌العلماء به خانهٔ آقاعلی‌اکبر مجتهد بروجردی که مهمان بودیم رفتیم. آقاشیخ‌فضل‌الله نوری مجتهد و جمعی دیگر از آقایان و عمیدالملک و مجدالاشراف هم آنجا بودند.

یکشنبه ۵ دو ساعت و نیم از شب رفته مراجعت به باغچه کردم و چون این مأموریت خیلی محرمانه است حتی در روزنامهٔ شخصی خودم هم نمی‌نویسم.

شنبه ۱۱ صبح به عادت معهود به دارالترجمه و در خانه رفتم.

شنبه ۲۱ امروز صبح دارالترجمه رفتم. هنوز نشسته احضار به در خانه شدم.

جمعه ۲۴ من باغچه رفته مشغول ترجمه بودم.

جمادی‌الثانیه

شنبه ۲ — من از اول سواری تا سر ناهار همین‌طور سواره به عادت ازمنهٔ قدیم روزنامه می‌خواندم و خاطر همایون را مشغول می‌داشتم.

یکشنبه ۳ — من از منزل بیرون نرفته جلد چهارم شرح‌حال مادموازل مون پانسیه را تمام نمودم.

شنبه ۹ — امروز صبح پیاده دارالترجمه رفته. ... بعد از دارالترجمه در خانه شرفیاب شدم.

سه‌شنبه ۱۲ — امروز دارالترجمه رفتم. شاه سوار شده بودند.

چهارشنبه ۱۳ — بندگان همایون تاریخ مفصل مملکت فرانسه را می‌خواهند ترجمه بشود. مترجمین را احضار فرموده بودند. در این بین اجزای مجلس تألیف را هم ضمیمه کرده به حضور بردم.

چهارشنبه ۲۰ — من این روزها مشغول نوشتن تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس هستم.

پنجشنبه ۲۱ — بعد از ناهار بندگان همایون مدرسهٔ دارالفنون تشریف بردند.

رجب

شنبه ۱ — از آنجا به دارالترجمه و از دارالترجمه به در خانه رفتم.

یکشنبه ۲ — بندگان همایون اطاق را خلوت فرموده کتابچه‌ای از جیبشان درآورده با کمال تغیّر فرمودند این کتابچه را کی چاپ کرده است؟ من عرض کردم التفات کنید ببینم چه چیزست. بعد که معلوم شد رباعیات چندی است

که پسر شمس‌الشعرای حالیه به نظم آورده است. این پسر شمس‌الشعرا خواهرزادهٔ تاج‌الدوله است. چند نسخه از این رباعیات را نزد خالهٔ خود فرستاده بود که یکی را هم به شاه بدهند بلکه انعامی برای او بگیرند و شاه برای اینکه انعامی به او ندهند ایراد فرموده بودند که چرا چند رباعی هزلیات در آخر آن است و کم کم خیالشان قوّت گرفته بود که به من هم تغیّر بکنند. اما بعد هم صد تومان انعام به پسر شمس‌العلماء دادند و هم از من عذر خواستند.

دوشنبه ۳ — من در منزل مانده مشغول ترجمهٔ تاریخ امپراطور روس بودم.

چهارشنبه ۵ — میرزامحمدعلی خط‌ساز شیرازی نوکر میرزارضاقلی‌خان منشی صدراعظم که چند سال قبل نوشتجات مجعول درست کرده کردستان رفته آنجا را هم زده بود بعضی احکام جعلی ساخته به ترشیز رفته بود، این محمدمیرزای هم حاکم ترشیز بود (یعنی پسر اسدالله‌میرزا نوهٔ ظل‌السلطان) او را حبس کرده و شکنجه کرده بود و سه چهارهزار تومان از او گرفته بود، بعد به اسم اینکه این شخص از دوستان ملکم‌خان است و دو سه جلد کتاب فرنگی میان اسبابش بوده زنجیر به گردنش گذاشته به مشهد فرستاده بود. هیچ وقت مملکت به این شلوغی نبوده است که حالا هست.

جمعه ۷ — از آنجا به باغچه (رفته) و همه روز را مشغول ترجمه بودم.

شعبان

یکشنبه ۲۸ بندگان همایون به نفس نفیس مبارک مسجد شاه رفته ختم میرزای شیرازی را برچیدند.

رمضان

سه‌شنبه ۱۴ ندیم‌باشی ولیعهد ملامحمد معروف به «مسیو» که تحصیل فرانسه را بیست و دو سال قبل ازین در مکتب مشیریه که آن وقت دماغی داشتم و میلی به کار که ایجاد نموده بودم تحصیل کرده است دیدن از من کرد. ... یک ساعت به غروب مانده به باغ صدراعظم رفته دو دقیقه ایشان را ملاقات کرده کتابچهٔ ایام توقف جنرال کولاپوتکین را به ایشان دادم، مراجعت به خانه شد.

یکشنبه ۲۶ غروب خانه شمس‌العلماء رفتم. او را وکیل نمودم حسن‌آباد را به فروش رساند.

شوال

پنجشنبه ۱ من اجباراً تا انتهای سلام سردر در خانه ماندم. زیرا که سردر آلاقاپی مجلس دارالترجمه است و ناگزیر شدم که آنجا باشم و پیشکش به حضور رسانم و اثبات وجودی کنم.

چهارشنبه ۷ عرض کردم که این طبیبهای ایرانی هریک یک دو ماه نزد استاد تحصیل طب کرده‌اند.

چهارشنبه ۲۸ وقت ناهار روزنامه خوانده بعد شهر آمدم.

ذی‌القعده

چهارشنبه ۵ — عزیزخان همه را به قوت عشق صدارت شاهنامه‌خوانی می‌کرد.

سه‌شنبه ۲۵ — تاریخ سلطنت خانوادهٔ رومانوف را با جلوس این امپراطور [که] به خواهش روس‌ها تألیف و تصنیف کردم تمام شده است لازم بود عریضه هم به امپراطور نوشته شود. خود مسوّده کرده به مرل دادم که تصحیح و پاکنویس کند.

ذی‌الحجه

جمعه ۱۳ — من همه را در شهر مشغول ترجمه بودم و بیست صفحه ترجمه نمودم.

دوشنبه ۱۶ — کتاب تاریخ اسکندر سوم امپراطور روس که بعد از فوت او تألیف نموده بودم و مدتی است که به دست کاتب و مذهب داده‌ام تا در کمال خوبی و زیبائی با خط خوش و جلد عالی و محفظهٔ مرواریددوز ساخته و پرداختند و تمام کرده بودند به سفارت روس در زرگنده رفتم و تسلیم وزیر مختار روس کردم که به پطرزبورغ بفرستد.

سه‌شنبه ۱۷ — مسیو والدزوف قنسول جنرال روس که در مشهد است به سفارت روس در طهران نوشته بود این خوندار و اراضی اطراف او که انگلیسی‌ها از خاک ایران بدون اجازه و سند تصرف کرده‌اند اراضی‌ای است که ... به‌علاوه آثار دو شهر قدیم بزرگ در اینجا موجود است

که در سوابق ایام وقتی‌که ایران ویران نشده بود راه کاروان به بلوچستان و خراسان و کرمان و افغانستان از همین‌جا بوده است و این دو شهری که هر دو موسوم به خوندارند یکی علیا و دیگری سفلی چهارسوق و عکاظ سیستان و بلوچستان و خراسان و کرمان بوده است. ... ضرری که من در این پیغام بری نمودم که یک نقشهٔ خوب ایران داشتم که به زحمت تحصیل کرده بودم با خود بردم که به صدراعظم موقع این خواندار را نشان بدهم صدراعظم از من گرفتند و در کیفشان گذاشتند و حالا باید به طول مدت و مبلغی از انگلیس بخرم. ... سرناهار حاضر شده روزنامه خوانده مراجعت به خانه کردم.

چهارشنبه ۲۶ صبح در خانه رفتم. در موقع خلوتی به شاه عرض کردم که علما از شما کمال رنجش را دارند. یک دو کاغذی که در توهین آنها نوشته‌اند و منتشر ساخته‌اند به تحریک شما می‌دانند و حرفشان این است که اگر بندگان پادشاهی بی‌اطلاعند، یعنی خودشان تحریک نکرده‌اند. چرا مرتکب را به دست نمی‌آورند که تنبیه کنند. بندگان همایون قسم یاد کردند که ایشان تحریک نکرده‌اند و تا دیروز هم نمی‌دانستند و مرا مأمور کردند خانهٔ میرزاحسن آشتیانی و شیخ‌فضل‌الله رفته این مسئله را به آنها معلوم سازم. عصری به اتفاق شمس‌العلماء که منزل من بود خانهٔ حاجی‌میرزاحسن آشتیانی رفتیم. این شخص را تا به حال درست ندیده

بودم. مرد بسیار محیل عالمی است. با زبانهای چرب و نرم از دلش بیرون کرده بعد خانهٔ شیخ‌فضل‌الله رفتم. نبود. به اتفاق شمس‌العلماء که همراه من بود خانه آمدم. شیخ‌فضل‌الله آنجا آمد. تفصیل را به او حالی کردم. مطمئن شد و با کمال خوشحالی رفت. به‌واسطهٔ رفتن اهل خانه به حرمخانه به باغچه نرفته در خانهٔ شهر ماندم.

۱۳۱۳

محرم

جمعه ۱۰ — از روز عاشورا تا امروز که سه‌شنبه بیست و سوم است روزنامهٔ خودم را ننوشته‌ام و ای کاش که این چند روز در دنیا نبودم و هیچ‌وقت قلم من به شرح این تفصیل به مرکب نمی‌رسید. ای کاش اختراع کاغذ نشده بود. ای کاش مخترع این خط ترتیب خط نمی‌داد. ای کاش ایجاد مرکب در عالم نشده بود. (فوت مادرش)

صفر

جمعه ۱۰ — خلاصه با نواب مشکوةالدوله و سیدحسین مترجم هندی که کیسهٔ دوخته‌اش بلندتر از رودهٔ عمر و وسیع‌تر از کرم مرتضی علی (ع) [است] و می‌خواهد به جهت ترجمه یک کتاب نامربوط از شاه و شاهزاده‌ها و صدراعظم و وزرا اقلاً پنج‌هزار تومان بگیرد به این طمع اردو آمده منزل من است.

یکشنبه ۲۶ تفصیلی در روزنامهٔ تبریز موسوم به «ناصری» نوشته بودند ... بیکمز هم از من قهر کرده است که چرا او وقتی‌که وارد منزل من می‌شود ... رقص کابلی نمی‌کند و کتاب می‌خوانم. توقعات غریبی مردم از من دارند که ترک عادت پنجاه و چهار سال زندگی خودم را نموده محض خوشامد آنها یا دلقکی کنم یا قمار ببازم یا رقص کنم. در عنفوان جوانی این کارها را نکرده‌ام حالا که هم پیرم و هم دلمرده.

چهارشنبه ۲۹ سر ناهار روزنامه خواندم.

ربیع‌الاول

یکشنبه ۱۱ مجیرالدوله از میان کیف خود پاکتی به من نمود که به خط جلی بر روی پاکت نوشته شده بود «اعلان ملتی». در جوف پاکت صفحه‌ای بود به خط نسخ که تماماً توهین از وجود مبارک ولی‌نعمت ما بود. از این پاکتها نمی‌دانم کدام حرامزادهٔ ناسپاسی نوشته و به دیوارهای شهر چسبانده بود. ... یقین کردم که کار علمای بر ضد دولت است و بایست هم حدس من صائب باشد. زیرا وقتی‌که به جهت اصلاح حسب‌الامر سه ماه قبل از این خانهٔ حاجی‌میرزاحسن آشتیانی رفتم او مخصوصاً در ضمن تهدیداتش می‌گفت حالا که به حکم شاه از ما بد می‌نویسند ما هم می‌توانیم از شاه بد بنویسیم. عین آن اعلان را دارم اما نمی‌خواهم روزنامهٔ خود را با ثبت این صفحهٔ سخیفه ملوث کنم.

دوشنبه ۱۲	وزیر مختار روس را ملاقات کردم اعلانی به من نمود که در شهر تبریز بر ضد ولیعهد و طایفهٔ طباطبائی یعنی نظام‌العلمای اطروش و قائم‌مقام و غیره نوشته و به دیوارها چسبانده بودند. اعلان تبریزی‌ها بدتر و سخت‌تر اما بامعنی‌تر از اعلانات ملتی طهران بود. با اینکه سواد او را گرفته‌ام و دارم به جهت اینکه روزنامهٔ خود را نجس نکنم این را هم ثبت نمی‌کنم. برای من شجرهٔ طیبه اصل و فرعش فرقی ندارد. پادشاه به منزلهٔ ساقه است و اولادش شاخه. توهین به ادنی بستهٔ سلطنت اگرچه کنیز سیاه باشد بر من ناگوار است.
سه‌شنبه ۱۳	من در سر شام بودم روزنامهٔ شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه را می‌خواندم.
پنجشنبه ۱۵	مشغول ترجمهٔ جلد ششم مادموازل مون پانسیه هستم. شب ناظم‌الاطباء با من بود.
چهارشنبه ۲۱ میان برادر	دیشب می‌فرمودند که در نهاوند غاری پیدا شده در این غار بعضی مجسمات از سنگ است. آقارضاقلی اعتمادالحضره را برای انکشاف آنجا فرستادم. معلوم خواهد شد و خواهم نوشت.
یکشنبه ۲۵	عصر عبدالحسین‌خان ناصرالسلطنه (فخرالملک قبلی) دیدن کرد.
جمعه ۳۰	بازدید عبدالحسین‌خان ناصرالسلطنه رفتم. ... جلد ششم ترجمهٔ مادموازل مون پانسیه را به اتمام رساندم.

ربیع‌الثانی

یکشنبه ۹ من منزل مانده شروع به ترجمهٔ جلد هفتم شرح‌حال مادموازل پانسیه نمودم.

چهارشنبه ۱۲ بندگان همایون را خیلی طالب و راغب سفر رابع فرنگ یافتم. امیدوارم که این سفر سر نگیرد زیرا در بدترین مواقع این سفر را می‌فرمایند...

شنبه ۱۵ جلد ششم ترجمهٔ مون پانسیه که از دست کاتب بیرون آمده بود با عریضه به حضور فرستادم که در سر ناهار مجیدآباد به نظر رسیده بود. در جواب عریضه دستخطی مبنی بر کمال التفات مرقوم داشته بودند.

سه‌شنبه ۱۸ امروز در خانه رفته غلامعلی‌میرزای پسر مشکوةالدوله را هم که یک صورت دورنمائی یا خودش کشیده و نقاشی نموده و یا کار دیگری بود آورده بود تقدیم حضور همایونی نماید همراه بردم و مقصود از تقدیم این صورت این است که مشکوةالدوله می‌خواهد لقبی برای پسرش گرفته شود.

چهارشنبه ۱۹ امروز دستخطی به من مرحمت شده است... جناب صدراعظم چهل و پنج سال تمام است که محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه به نوکری و خدمت ما مشغول است. در این مدت متمادی چه در مأموریتهای خارج از ایران و چه در داخله و نظامی و حکومتی و غیره و چه در خلوت همایونی و مترجمی مخصوص جز صداقت و راستی از او مشاهده نشده است. به‌علاوه کتبی که در این سی سال آخر تألیف و تصنیف

و ترجمه نموده و روزنامه‌ها ایجاد کرده حسن تربیت ما را در مادهٔ خود ظاهر ساخته. لهذا محض بروز مراحم کاملهٔ خودمان دربارهٔ او در این موقع که سال چهل و پنجم نوکری اوست علاوه بر امتیازات سابقه که در این مدت تحصیل کرده نشان شیر و خورشید مرصع از درجهٔ اول به اعتمادالسلطنه مرحمت و اعطاء فرمودیم، شهر ربیع‌الثانی قوی‌ئیل ۱۳۱۳.

جمادی‌الاولی

یکشنبه ۱ — من چادر مانده مشغول ترجمهٔ کتاب مون پانسیه بودم.

جمعه ۱۳ — من باغچه رفته تا غروب آنجا بودم مشغول ترجمه بوده عصر به خانه آمدم.

یکشنبه ۱۵ — من باغ رفته مشغول ترجمه بودم.

دوشنبه ۱۶ — بعد از ناهار شاه مراجعت به باغچه نمودم.

چهارشنبه ۱۸ — مثل روز قبل در خانه رفته مراجعت به باغچه شد.

پنجشنبه ۱۹ — من باغ رفته مشغول ترجمه بودم.

جمعه ۲۰ — بعد از این مختصر فرمایش مقرر داشتند اندرون روم و در تمام کتابخانهٔ اندرون جست‌وجو کنم آنچه کتاب ترجمه از السنه به فارسی است علی‌حدهٔ گذارم. یک روز تمام مشغول شدیم. یکصد و هفتاد جلد کتاب خارج کردیم و علی‌حده گذاشتیم. ... سه سال قبل از این عهد کرده بودم دیگر اندرون شاه نروم، از آنجائی که حسب‌الامر باید اطاعت نمود رفتم. اما دیگر به خدا قسم که نخواهم رفت.

جمعه ۲۷ من باغچه رفتم مشغول ترجمهٔ کتاب شاه بودم و امروز ترجمهٔ شرح‌حال مادموازل مون پانسیه که جلد هفتمش باشد به اتمام رسید.

جمادی‌الاخره

دوشنبه ۷ من سوار شده خودم به «قلعه نو» رفتم و این انکشاف ذیل را از آنجا نموده مراجعت به چادر نمودم. در طرف جنوب شرقی ده خیر و جنوب غربی قلعه‌نو خالصه نزدیک‌تر به قلعه‌نو تا به ده خیر تپه‌ای است مصنوعی. تقریباً هزار ذرع محاط این تپه است و سی ذرع به خط عمودی ارتفاعش. آثار خندقی دور این پیداست و بیرون از خندق آثار قلعهٔ بسیار قدیمی، خیلی کهنه‌تر و قدیمتر از قلاع شهر ری. این تپه به قولی حالا موسوم به آسیای بادی است؛ به قولی قلعهٔ افراسیاب بالای این تپه بنای عجیبی است. ایوان بسیار بزرگی که در پایه‌های قطور از سنگ و آجر مخلوط رو به مشرق داشته و پشت این ایوان یک پی چهار صفه یا چهار اطاقی نمایان است که باید گنبد بسیار مرتفعی روی آن بوده باشد. آجرهایی که در این بنا کار شده یک چارک در یک چارک با سه گره قطر است. زیر این گنبد دالانی است به عرض یک ذرع با پی‌ها از سنگ و گچ و طاق از آجر. آنچه می‌شود شخص داخل بشود عجالة قریب بیست ذرع طول است، لیکن پیداست اگر آن خاک را بردارند باید امتدادش خیلی باشد. علی‌العجاله چنین به

نظر می‌آید که مدخل این دالان نیز رو به مغرب است. ولیکن بدواً این‌طور نبوده، دهنهٔ دالان رو به جنوب بوده است. ده ذرع تقریباً که از طرف جنوب به شمال می‌رود آن وقت منحرف شده رو به مشرق امتداد پیدا می‌کرد. حالا چند ذرع از مدخل اولی اصلی که رو به جنوب بوده باقی است. بعد خراب شده یا دستی خراب کرده‌اند. آن وقت مدخل رو به مغرب دالان نمایان می‌شود و اطراف این بنای بزرگ وسطی ابنیهٔ زیاد بوده که پی‌ها و پایه‌ها از سنگ و آجر و آهک و گچ نمایان است. تیله شکسته، چه از کاشی و چه از گل، در این تپه فراوان است. وضع بنا به عمارت سلطنتی می‌ماند. چیزی که از برای من مشکوک است آیا این عمارت مسکون بوده. یا دخمه بوده. این دالانی است که در زیر این بنا است و هنوز هم در دهات اطراف آجرهای آنجا را می‌کنند و می‌برند و از قرار گفتهٔ شخصی سی سال قبل از این فرنگی اینجا آمده بود و کاوش زیادی کرده بود و از همین دخمه خشت طلایی و بعضی اسباب بیرون برده بوده است و یک دو سال قبل از این یکی از اهالی ده خیر معروف است یک دانه پولی شبیه به امپریال از طلا پیدا کرده بوده است. در هر صورت جای بسیار عجیبی است و قابل کاوش و تحقیقات علمی است و بنا به بنای یونانی بیشتر شبیه است تا بنای عرب و عجم، انتهی. خلاصه غروب بازدید میرشکار رفته مراجعت به چادر نمودم.

سه‌شنبه ۸ امروز صبح عمادالدوله منزل من آمده شهر رفت. من در خانه رفتم. امروز بندگان همایون دندان مبارکشان را کشیدند. این دندان که دو ماه بود درد می‌کرد. ناگزیر از کشیدن بودند. در چال طرخان کشیده شد و آسوده شدند. خداوند به وجود مبارک المی و علتی نرساند. امروز را تا شام در خانه بودم. عصری که دندان را کشیدند و جزئی راحت شدند با حضور نایب‌السلطنه که نشسته بود عرض کردم هرچه و هرکس که اسباب زحمت مبارک است یقیناً از این دندان که جزو بدن شما است عزیزتر نیست. همین‌طور که از برای حفظ صحت و سلامتی بدن دندان کشیدید و راحت شدید همین‌طور هم مصدع و مزاحم را دفع فرمائید.

چهارشنبه ۹ امروز صبح زود از چال طرخان با کالسکهٔ دیوانی به حضرت عبدالعظیم آمده، بعد از زیارت و فاتحهٔ مضجعهٔ والده که از وقتی‌که امانت گذاشته شده نرفته بودم به خانهٔ نایب‌التولیه رفته ناهار آنجا خورده بعد از صرف ناهار با درشکهٔ خودم که از شهر آورده بودند شهر آمدم.

پنجشنبه ۱۰ امروز صبح به خانهٔ انتظام‌الدوله که دو پسرش فوت شده بودند رفتم. دو پسران انتظام‌الدوله که حالا سردار امجد است به مرض دیفتری فوت شدند. این سردار امجد که میرزاعبدالله‌خان یوشی است در سفر فرنگ اول بندگان همایون که مقارن هزار و دویست و نود است و در آن سفر چون همشیره‌اش عایشه خانم همراه

بود او هم ملتزم رکاب بود و اسمش را در جرگهٔ ملتزمین میرزاعبدالله فراش خلوت نوشتند و حالا سردار امجد حاکم مازندران و رئیس کل قشون آن سامان و مبال خانه‌اش از تمام زندگی و خانهٔ من بزرگتر و معتبرتر است. متجاوز از سیصدهزار تومان املاک در مازندران دارد و سالی سی چهل‌هزار تومان فایده. از روی حسد نمی‌نویسم و از روی حقیقت است. مسلماً اعلیحضرت این قبیل اشخاص را ترقی بدهند و ماها را پست فرمایند خداوند جل شأنه یک‌مرتبه تلافی می‌فرمایند و به مردن دو اولاد پی‌درپی قلب سردار امجد را اقلاً یک سه چهار روزی ملول می‌سازد. باری از خانهٔ سردار امجد مراجعت به خانه شد.

جمعه ۱۱ امروز صبح عمادالاطباء و صدرالملک و منوچهرمیرزا دیدن کردند. بعد از رفتن حضرات در خانه رفته مراجعت به باغچه شد. غروب منزل نظام‌الملک دیدن رفتم. دیشب سفارت عثمانی به شام مدعو بودم رفتم. صدراعظم هم تشریف داشتند. شام ایرانی و فرنگی و عثمانی مخلوط به‌هم صرف شد.

شنبه ۱۲ امروز اهل خانه به اسماعیل‌آباد رفتند. من هم در خانه رفته بعد از ناهار شاه به اسماعیل‌آباد رفتم. معلوم شد که امین‌همایون از وزارت تجارت معزول شده و تفصیلش این است. پریشب بندگان همایون غفلة و بی‌خبر شام در بیرون میل فرمودند. به‌محض اینکه در سر سفرهٔ شام نشستند کاغذی از صدراعظم رسید که

بعد از ملاحظهٔ آن کاغذ تغییر کلی در خاطر مبارک پیدا شد و کسل شدند و بعد از صرف شام نایب‌السلطنه را احضار کردند. قریب یک ساعتی با او خلوت نمودند. معلوم شد که صدراعظم نوشته بود تجار و کسبهٔ بازار به تحریک امین‌همایون محض عداوت حاجی‌محمدحسن امین دارالضرب فردا تمام دکان و بازار را خواهند بست که پول سیاه ترقی کرده است و در تومانی سی‌شاهی تنزل پیدا کرده است، یعنی در صد تومان پول سیاه باید پانزده تومان داد تا پول سفید گرفت. بندگان همایون محض اینکه بروز شورشی در طهران نشود چون که می‌دانند و از همه بهتر مطلعند که مردم طهران از گرانی ارزاق و بی‌اعتدالی اجزای حکومت به چه پایه و اندازه دلخورند، حکم به عزل امین‌همایون دادند و فرمایش شد به نایب‌السلطنه که تمام قشون ساخلوی طهران را فشنگ داده و توپخانه را هم حاضر نماید که اگر شورشی برپا شود رفع غایله نمایند. من نمی‌دانم تا کی و تا چند باید عداوت رجال دولت با هم از شأن و شوکت سلطنت بکاهد. عزل امین‌همایون یا عرض چند نفر کسبه قشون را حاضر جنگ نمودن گمان می‌کنم جز اسباب جسارت مردم و جری شدنشان به پادشاه فایده دیگری نداشته باشد. به ما چه! به قول عوام نه سر پیازیم و نه ته پیاز نه ملاغیاث. اما چون نمک پادشاه را می‌خوریم دلمان می‌سوزد و از خداوند استقامت مزاج همایون و

آسودگی سلطنت اعلیحضرت را می‌طلبیم، آمین یا رب‌العالمین. به‌جای امین‌همایون مشیرالدوله وزیر عدلیه که هفت ماه قبل از این به اغوای همین صدراعظم این شغل را از او گرفتند باز به توسط همین صدراعظم مجدداً وزارت تجارت را به او دادند. مهدی‌خان آجودان مخصوص پنج‌هزار تومان و امین‌حضور شش‌هزار تومان می‌دادند صدراعظم مانع شد و چنین صلاح دید که به مشیرالدوله داده شود.

یکشنبه ۱۳ امروز هم در اسماعیل‌آباد بودم و حدود این ده را معین کردم که اگر صاحبی بکنم سالی سه چهارهزار تومان فایده خواهم برد.

دوشنبه ۱۴ امروز از اسماعیل‌آباد شهر آمده خانهٔ طلوزان رفته، از آنجا مراجعت به باغچه نمودم. بندگان همایون هم سوار شدند و به دوشان‌تپه تشریف بردند. عصر دیدنی از شارژدفر روس کرده شب را چون اهل خانه در اسماعیل‌آباد بودند بیرون شام خورده خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۵ امروز صبح که در خانه رفتم امین‌همایون را دیدم بسیار کسل، واقعاً این وزارت تجارت شش هفت‌ماهه قابل این همه تبختر نبود که این مرد که پیدا کرده بود. این شخص طوری عجول بود که فرصت به حکاک نداد که مهرش را روی عقیق بکند، به خط بد در روی برنج امین‌همایون وزیر تجارت حک کردند و مجلس دربار چون سرایدارباشی بود و اختیار عمارات در دستش محکمهٔ تجارت قرار داده بود و در معنی خودش را

صدراعظم کرده بود. بعد از ناهار شاه مراجعت به خانه شد. امشب هم در خانهٔ مشیرالدوله که سفیر عثمانی مهمان است و صدراعظم هم آنجا مدعوند مهمان هستم. تا بعد چه شود. مهمانی رفتم. خیلی خوش گذشت. اما امروز صبح وقت اذان صبح که علی‌الرسم از اندرون بیرون آمده نمازی خوانده مشغول تصحیح و تبییض جلد هفتم مادموازل مون پانسیه بودم آفتاب هنوز درنیامده بود دیدم ادیب‌الملک آمده است داخل اطاق شد و آنجائی که کلیة من از این عالم و آدم مأیوسم از ورود ایشان در این وقت جز خبر شر چیزی تصور نکردم. بعد از طی تعارفات گفت دیشب بندگان همایون ارواح‌العالمین‌فداه ساعت سه از شب رفته مرا احضار کردند و در کمال التفات و مهربانی فرمودند که سالنامه‌های امسال را به کسی تقسیم نکنید و به هرکه هم داده شده پس بگیرید. هر سال قریب بیست سال است من به سالنامه‌ها یک چیزی الحاق می‌کردم و برای بصیرت و اطلاع مردم این مملکت ژغرافیا و تواریخ ایران و رجال و نساء و غیره غیره به طبع می‌رساندم. در ظرف سنهٔ ماضیه چون مشغول ترجمهٔ شرح‌حال مادموازل مون پانسیه بودم مجال نکرده بودم از این قبیل چیزها تألیفی نمایم، لهذا خواستم از برای بصیرت مردم مختصر تاریخ فرانسه را با لوئی چهاردهم از اول سلطنت لوئی چهاردهم تا اواخر سلطنت و سرگذشت مادموازل مون پانسیه بنگارم. دو مجلد از

هفت جلد امسال به طبع رسیده بود که ابداً ضرری به دین و دولت و ملت نداشت، نمی‌دانم به چه جهت میل مبارک بر این اقتضا کرده که این کتب جمع شود. هزار و پانصد تومان به من ضرر رسید و هزار و پانصد کرور یأس. دلخوری به من رو داد. «غیرتسلیم و رضا کو چاره‌ای!» فی‌الفور اطاعت کردم. فرستادم کتب را جمع نمودند و بعد پیاده در خانه رفته در موقع ناهار بودم. پسر میرزاعلی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء میرزاعلی‌اصغرخان که در فرنگ تحصیل می‌کرد و از قراری که می‌گویند بعضی هرزگیها کرده بود و احضار به طهران شده بود به‌واسطهٔ خواهش پدرش به حضور همایون معرفی نمودم. عصر میرزازین‌العابدین نایب‌الوزارهٔ کاشی شریف‌الدوله که مأمور کارگزاری امورخارجهٔ تبریز بود و نسبت فتنهٔ تبریز را به او داده بودند دیدن کرد. شرحی از سبب اغتشاش آنجا می‌گفت که حقیقت کراهت از تحریر آن دارم. همین‌قدر است آب از سرچشمه گل است. خداوند پادشاه ما را صد و بیست سال عمر بدهد و رجالی برای دولت ما ایجاد فرماید که دولت بی‌نوکر قابل نمی‌تواند زیست کند. آذربایجان به تقلید طهران، اصفهان و خراسان به تقلید آنجا در هیچ‌جا نظم و ترتیبی پیدا نیست.

پنجشنبه ۱۷ صبح منزل امین‌الدوله رفته از آنجا در خانه، بعد از ناهار شاه مراجعت به منزل نمودم، عصر حاجی‌مشیرلشکر و صدرالملک و غیره دیدن کردند.

جمعه ۱۸ امروز بندگان همایون سوار شدند و به دوشان‌تپه تشریف بردند. صبحی که از در خانهٔ من عبور می‌فرمودند شاطرباشی را فرستاده بودند که شب حاضر باشم. بعد سنگلج به فاتحه‌خوانی عبدالباقی رفته، از آنجا خانهٔ آجودان‌باشی محمدحسن‌خان که مادرزنش مرده بود رفته، بعد باغچه آمدم. امروز عریضه به خاکپای همایون عرض کردم که سواد عریضه و دستخطی که مرحمت شده عیناً اینجا می‌نگارم.

سواد دستخط همایون

عریضهٔ مفصل شما را خواندم. اکتفا در جواب به همین کلمات می‌کنم و کافیست. شخص باید در دنیا فیلسوف باشد و حکیم. این دنیای بی‌معنی ابداً به این گفت‌وگوها نمی‌ارزد. یعنی هیچ نمی‌ارزد و ابداً هیچ‌کس به هیچ‌کس دردسر نباید بدهد. هرچه را می‌گویند بکن بکند. هرچه را می‌گویند نکند نکند. ابداً سؤال و جواب ندارد.

حیف است (کذا) آنکه پریشان کنی دلی

زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی

این عالم بی‌مصرف نجس هرگز به این حرفها نمی‌ارزد. آسوده‌خاطر باش. خوشحال و خوش‌مسرت باش و از التفات ما نهایت اطمینان داشته باش.

«دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد.» زیاده چه بنویسم خودت فیلسوف هستی. اما نه فیلسوف رشتی که هیچ نمی‌فهمد.

صورت عریضه

«تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم، ان‌شاءاللّه از جسارت این عریضه واللّه به تاج و تخت شاهانه هیچ مقصود ندارد، جز عرض بیچارگی خود. بدواً جسارت می‌کند که هفتصد و پنج جلد از این کتاب تقدیم ادیب‌الملک شد. مابقی نیز تا پنج روز داده می‌شود. هزار و پانصد تومان ضرر که سهل است برای رضایت خاطر مبارک جانم را قربان می‌کنم. از عدم سعادت خدمات صادقانهٔ خالی از شایبه چهل و پنج‌سالهٔ خود و شصت‌سالهٔ پدرم مقبول آستان مبارک نشد. چرا که جز شخص پادشاه احدی را در دولت نشناختیم. برای مردم اگر بد هم‌قطاری بودیم، اما برای وجود مبارک اعلیحضرت اقدس همایون ارواح‌العالمین‌فداه نوکر صدیق درست امین دوست‌خواه بودیم. زبان چاپلوسی و تملق و راه رسوخ به قلوب رجال دولت را بهتر از همه می‌دانستیم. اما با احدی مرابطه و مخالطه ننمودیم. پدرم که با سی‌هزار تومان قرض و بی‌کفن تصدق شد باز خانه‌زاد او سبک خودمان را از دست نداد. با هزار ناملایمات تقریباً نصف مأئه را در نوکری گذراند. به امید اینکه قلب ولی‌نعمت از خانه‌زاد راضی خواهد بود و هر وقت هم از طرف دولت صدمه و بی‌مرحمتی می‌دید تصور می‌کرد محض رضایت دیگران است که جنساً و طبعاً با غلام بدند، این می‌دید بی‌مرحمتی‌از آن جهت می‌شود، لهذا هیچ عرضی نکرده دم نزد. امید

داشت البته وقتی خواهد رسید که در پیری و ازکارافتادگی مراحم شاهانه تلافی مافات را خواهد کرد. اشخاصی که ده دوازده سال قبل فراش خلوت بودند و نان یومیه نداشتند در این مدت کم تمام امتیازات دولت را دارا شدند و القابی گرفتند که لازمه‌اش فتح ختا و ختن است. به‌علاوه مالک یک کرور مکنت شدند. در ادارهٔ نظام و خارجه کسانی سردار با افتخار و سفیر کبیر شدند که به نمک مبارک شاهنشاه ده سال اجازهٔ جلوس از غلام نداشتند که نه پدرشان معلوم است و نه خدماتشان و همچنین از سایر طبقات که عرضش جسارت است. دو سه کار مختصر در این مدت به غلام سپرده شد. من‌جمله کوچه پاک‌کنی و زباله‌برداری شهر بود. چهارهزار تومان دیوان در سال می‌داد. کارگزاران دیوانی آن را هم برغلام روا ندیدند. سعایت کردند از غلام گرفته شد. حالا چهارده‌هزار تومان می‌دهند به‌علاوه فوج و سوار شهر طهران بدتر و خراب‌تر از شهر قم و جاجرم است. چون صاحب کار بسته به خودشان است نه مؤاخذه است و نه ایراد. یک کار پرزحمت بی‌فایده اسماً برای غلام مانده است که اتصالاً ایراد می‌گیرند. گاهی مسئلهٔ اعلان سیدهندی را بهانه می‌کنند و آن افتضاح چهار سال قبل به سر خانه‌زاد می‌آورند و ابداً تمجید از ده کرور بیست تألیفات خانه‌زاد ننمودند. حالا دیگر به مطالب تاریخ فرانسه را حربه نموده‌اند، با وجودی که

به‌قدر ذره‌ای مطالعهٔ این کتاب ضرر به دین و دولت و ملت وارد نمی‌آورد. بلکه ثابت می‌کند که لوئی چهاردهم با این تمجید و توصیف که کتب تواریخ از شجاعت و عدالت و سخاوت و علم او پر است چه‌جور آدمی بوده است تا عوام بدتر از انعام دعا به بقای سلطنت و وجود مبارک کنند که للّه‌الحمد چنین پادشاه رئوف بزرگ عالمی دارند و ناسپاسی ننمایند. نمی‌دانم کدام مطلب این کتاب مضر به حال دولت بود. از این قبیل کتب به فارسی و عربی و ترکی هزار مجلد نوشته و طبع شده. تاریخ پطرکبیر ترجمهٔ سیول که در عهد شاه مرحوم طبع شده حاضر است ملاحظه فرمائید که بلوای روس را به چه زبانها بیان کرده. تاریخ ناپلئون اول که در وزارت مرحوم اعتضادالسلطنه به فارسی چاپ شد بلوای فرانسه را به چه وضوح بیان نموده. در آن ازمنه چون رجال دولت مشغول به خدمات حقیقی دولت بودند ایرادی نمی‌گرفتند. حالا چون بحمداللّه آسوده هستند و هیچ کاری ندارند و اثبات وجودی باید بکند و با خانه‌زاد بی‌لطف هستند تمام حسن خدمتشان را به ایراد به غلام منحصر نموده‌اند. در هر صورت عاجزانه مستدعی است مراحم ثلاثهٔ ذیل دربارهٔ خانه‌زاد مبذول شود: اولاً چون هیچ امید ترقی آتیه نیست بلکه یقین به ذلت است کلیة خانه‌زاد را معاف فرمایند گوشه‌ای نشسته تا آخر عمر دعاگو باشم و به تلافی مافات تحصیل آخرت کنم. از دنیا که هیچ فایده

نبرده و حقیقة عرض می‌کنم قوهٔ نوکری هم از غلام سلب شده، علیل گشته، مصدر هیچ خدمتی نمی‌تواند باشد. ثانیاً به خلاف آنچه عرض شده که مادر خانه‌زاد هشتادهزار تومان پول نقد داشت، درصورتی‌که شوهر او سی سال قبل با سی‌هزار تومان قرض مرد، به حق خدا و به نمک پادشاه الان بعد از فروش حسن‌آباد و ادای قدری از قروض باز شش هفت‌هزار تومان قرض تنزیلی دارد، اجازه داده شود خانه و مایملک خود را حراج کند قروض را بدهد خانهٔ مختصری کرایه کند و زندگانی نماید. ثالثاً حالا هشت‌هزار تومان بلکه زیادتر مواجب و مرسوم به خانه‌زاد مرحمت می‌شود (که از دوازده تومان مواجب دارالفنون در چهل و پنج سال قبل متدرجاً به این مبلغ رسیده) از سال نو به‌طور مستمری و شهریه ماهی یکصد و پنجاه تومان به غلام مرحمت شود و باقی ضبط دیوانی گردد که بعد از این مدت نوکری واللّه با صداقت، باللّه با امانت، اقلاً گرسنه نمیرد یا گدایی نکند. داخل شهر طهران هم به‌واسطهٔ بی‌مرحمتی اجزای حکومتی و پلیس نمی‌تواند بماند که آخر به آبروی قطره‌قطره تحصیل شده خواهند زد. از جان نمی‌ترسد. مرخص فرمایند در حضرت عبدالعظیم یا تجریش رفته خود را تسلیم مأمورین دیوانی آنجاها نماید و ابداً از خانه بیرون نیاید و به تمام مردم اعلان کند که خانه‌زاد مرده، بلکه این دو روزه بقیهٔ عمر و زندگانی را آسوده به دعاگویی گذراند. اگر مثل

سوابق ایام اعلیحضرت ولی‌نعمت روحنافداه چنانچه کراراً فرموده‌اند انس و میل به ترجمهٔ خانه‌زاد را داشته باز این جسارت را نمی‌کرد تا قوه و چشم و گوش و هوش داشت با قلب روشن خدمت می‌کرد، حالا دیگر در خلوت همایونی مشابه زینب زیادی است و ترجمه‌های غلام هم با آنچه فلان ارمنی یا غیر می‌کند هیچ رجحانی ندارد و مساویست. امر امر قدرقدرت اعلیحضرت همایون ارواحنافداه است.»

شب هم در خانه رفته باران شدیدی می‌بارید. تا ساعت سه و نیم مانده مراجعت به خانه شد.

شنبه ۱۹ علی‌الرسم در خانه رفته مراجعت به منزل شد.

یکشنبه ۲۰ چون عید حضرت فاطمه علیهاالسلام و هر سال علی‌الرسم در این روز منیرالسلطنه والدهٔ نایب‌السلطنه جشن را برپا می‌دارند بندگان همایون هم آنجا تشریف می‌برند من در خانه نرفته از حاجی‌مشیر لشکر دیدنی کردم. بعد عرب صاحب را ملاقات نموده به باغچه رفتم.

دوشنبه ۲۱ امروز صبح پیاده در خانه رفته مراجعت به خانه شد. عصر زالو بستم و جهت بستن زالو آقارضاقلی برادر اعتمادالحضرة که جوان بیست و شش‌ساله بود در کمال سلامتی مزاج پریشب غفلة فوت کرد. من از سکته و فجأه نمی‌ترسم. انسان وقتی باید بمیرد. چه بهتر که بی‌صدمهٔ ناخوشی و بی‌اذیت پرستار بمیرد. از این می‌ترسم که سکتهٔ ناقص شخص بکند مفلوج شود.

مثل حاجی خازن‌الملک پانزده سال در رختخواب افتاده باشد. بنا به این وحشت زالویی به‌طرف پائین انداختم.

سه‌شنبه ۲۲ امروز در خانه رفته مراجعت به باغچه نمودم. بندگان همایون عصر میدان مشق تشریف بردند. یکی از توپهای ته‌پر قزاقی ترکیده بود. از قراری که شنیدم یک نفر توپچی را کشته بود و سه نفر را زخمی کرده بود. خلق مبارک امروز چندان خوش نبود. از قراری که می‌گفتند در اندرون به‌واسطهٔ بعضی نازهای خرکی خانم‌باشی متغیّرند. عجب این است که پادشاه ما که مالک‌الرقاب چندین کزور نفسند و حق هر نوع عیش و خوشگذرانی دارند گاه‌گاهی محض تفریح خیال میل به طرفی می‌کند، به‌جای اینکه طرف مقابل در نهایت تمکین و شرف قبول این میل را نماید مثل الاغ وحشی لگد می‌اندازد. اگرچه همین فقره هم نزد عشاق یک نوع لذتی دارد و من چون در عمرم عاشق نشده‌ام این لذت شاعرانه را درک نکردم می‌گویند از یک طرف که اصرار شد و از طرفی انکار توجه و جذبه میل را بیشتر می‌نماید. این عقیده را به...[1] می‌گذارم و در این قبیل کارها وجهاً من‌الوجوه فضولی و مداخله نمی‌کنم.

چهارشنبه ۲۳ اسباب عکس سفری به واسطهٔ «توکو» از فرنگ خواسته بودم، صبح زودی دکان توکو رفتم اسباب را دیده و پسندیدم. از آنجا خانهٔ طلوزان رفته بعد دکتر

۱. یک کلمه خوانده نشد.

شنیدر ناخوش را عیادت کرده منزل آمدم. عصر پارک امین‌الدوله رفتم. معلوم شد سلطان ابراهیم‌میرزای مشکوةالدوله که عتبات رفته و از کرمانشاهان عبور نموده عمادالدوله را مبتلا به زحمتی نموده و قریهٔ سمنگان ملکی خواهرش راکه وقف است و تا پنج سال دیگر در اجارهٔ وکیل‌الدولهٔ کرمانشاهان است نزد دائیش شریف‌خان به هشتصد تومان اجاره داده هشتصد تومان مال‌الاجارهٔ سنهٔ آتیه و این حواله به امین‌الدوله است. امین‌الدوله می‌گفت امیرزادهٔ آزادهٔ مذکور نزد من پولی ندارد. دوهزار تومان در اول این سال به اسم همشیره‌اش به من قرض داد و می‌گفت چون از شما اطمینان ندارد لهذا این دوهزار تومان را به من قرض می‌دهد و بعد چندی هم فرستاد از قرار تومان سه شاهی از قول عیال شما همشیرهٔ خودش مطالبه منفعت کرد. من آن تنزیل را دادم. لیکن گفتم من‌بعد زیاده از تومانی صد دینار نخواهم داد. تا وقتی‌که امیرزاده به عتبات می‌رفتند این دوهزار تومان را از من گرفتند. معلوم شد سرکار والا از برای ده بیست تومان فایده که تومانی یک شاهی علاوه باشد مرا و خواهرشان را بدنام و رسوا نموده است. باکمال کسالت خاطر خانه آمدم و از دنیا و مافیها بدگمان و دلخور شدم که به هیچ‌یک در این عالم نمی‌توان رسوخ[1] و اطمینان

---

۱. کذا در اصل.

داشت.

پنجشنبه ۲۴ چون موکب همایون به قصد دوازده شبه به جاجرود تشریف می‌برند من هم صبح به آن سمت حرکت کرده ناهار را سرخه‌حصار صرف نموده کالسکهٔ خود را پس فرستاده سواره به جاجرود رفتم. شب را با عمادالاطباء بودیم.

جمعه ۲۵ صبح دیدنی از صدراعظم کرده دم درب عمارت ایستاده موکب همایون که بیرون تشریف آوردند فرمودند سوار شوم. در رکاب بودم. گوک‌داغ ناهار میل فرمودند. بعد از ناهار مراجعت به منزل نمودم.

شنبه ۲۶ صبح بشیرالملک و میرشکار دیدن کردند. بعد از رفتن حضرات پیاده منزل سردار اکرم رفتم. سه چهار نفر فراش به احضارم رسید. سوار شده در سرناهار بودم. بعد به آفتاب‌گردان صدراعظم رفته که عرض لحیه و اظهار خصوصیتی کنم. معلوم شد که آفتاب‌گردان از او نیست و از مجدالدوله است. در این بین ناهار آوردند. ناهار هردن‌بیلی[1] از مجدالدوله و میرآخور و عزیزالسلطان و غیره و غیر خلاف ادب دیده برخاسته منزل آیم. ناهار کثیفی صرف کرده دو و نیم به غروب مانده منزل آمدم. از وقایع تازهٔ این ایام نامدارخان خزل را که از کرمانشاه امیرنظام به طهران فرستاده بود چند شب قبل در انبار دیوانی خفه کرده‌اند. اخباری هم که از

---

۱. (= هرمبیلی).

عثمانی‌ها می‌رسد چندان مناسب و شایسته برای آن دولت نیست. فتنهٔ ارامنه به تحریک انگلیس‌ها در نهایت شدت است. بعید نیست که منجر به یک جای بزرگی شود، والله اعلم.

یکشنبه ۲۷ امروز مصمم سواری بودم. اما میل نکردم که از منزل بیرون آیم. همه را در منزل ماندم. همین‌قدر می‌دانم که بندگان همایون شکاری فرموده بودند. میرزاشریف دماوندی هم به رسم معمول من ورود کرد سیب آورده بود.

دوشنبه ۲۸ امروز صبح مصمم سواری در رکاب شدم. قریب یک فرسخ که راه رفتم راه سخت بود مراجعت به منزل صدراعظم نمودم. ناهار آنجا صرف کرده دو به غروب مانده مراجعت به منزل شد. جهانسوزمیرزای امیر نویان را دیدم. معلوم شد که از دست تعدیات آقاوجیه امیرخان سردار که حالا سردار معظم شده حاکم شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان و استرآباد را در ارادهٔ خود امیر تومان بست آمده است. جهت اینکه جهانسوزمیرزا در قریهٔ مغان شاهرود علاقه و خانه دارد. آقاوجیه به طمع املاک او تلگرافی به خاکپای مبارک کرده بود که بودن عیال و کسان جهانسوزمیرزا اسباب اخلال حکومت من است. رجال دولت هم بی‌تحقیق حکم به ضبط اموال و مراد[1] عیال او نموده

---

۱. کذا در اصل.

بودند. این پیرمرد بیچاره به این واسطه بست آمده است.

سه‌شنبه ۲۹ بندگان همایون سوار شدند. من در رکاب بودم. بعد از ناهار شاه مراجعت به منزل کردم.

رجب

چهارشنبه ۱ امروز تولد نیکلای دوم امپراتور روس است و شام در سفارت روس امشب مهمانم. صبح زودی با کالسکهٔ دیوانی شهر رفتم. عصر دیدنی از دکتر شنیدر نمودم که بهتر است. آنجا شنیدم که دولت ایران ده‌هزار تومان تعارف گرفته است و حق کندن کوه و انکشاف نفایس که از قدیم‌الایام زیر زمین است به یک کمپانی فرانسوی واگذاشته است. اگر به قاعده و نظم خود دولت این کار را می‌کرد متجاوز از صد کرور فایدهٔ نقدی و صدهزار کرور و زاید [فایدهٔ] علمی می‌برد. باز چون به یک ملت متمدنی رجوع شده است همین‌قدر است از انکشافات عتیقه اخلاف ما شاید فایدهٔ علمی ببرند. شب را هم سفارت روس رفتم. صدراعظم هم باوجود کسالت مزاج از جاجرود آمده آنجا بود. عزالدوله، امین‌الدوله، مشیرالدوله، ظهیرالدوله و جمعی دیگر از ایرانی‌ها بودند. جای مرا پهلوی عزالدوله قرارداده بودند. ساعت شش مراجعت به خانه شد.

پنجشنبه ۲ صبح زودی با همان کالسکهٔ دیوانی جاجرود آمدم. چون بندگان همایون سوار نشده بودند شرفیاب شدم.

جمعه ۳ امروز در رکاب سوار شدم. بعد از ناهار مراجعت شد. شنیدم دیروز در شکارگاه خاطر مبارک از مجدالدوله و سایر شکارچیان متألم شده و آقا مردک را که حالا آجودان حضور است ناظم سواری قرار داده‌اند و معدودی را معین کرده‌اند که در رکاب باشند و چون فحش زیادی به مجدالدوله داده بودند. او و اخوانش قهر کرده‌اند. بعد از ناهار شاه به منزل مراجعت شد.

یکشنبه ۵ از منزل تا سر ناهارگاه سواره روزنامه خواندم.

دوشنبه ۶ جلد هفتم مادموازل مون پانسیه را هم از شهر آورده بودند فرستادم به نظر مبارک برسد.

شعبان

چهارشنبه ۶ پرده‌ای که شب و مهتاب را می‌نماید بندگان همایون به دست مبارک مرقوم فرموده‌اند و بسیار خوب نقاشی کرده‌اند حقیقةً جای هزار تحسین است و برای ما رعایای این دولت جای هزار شکر که همچو پادشاه عاقل عالم فاضل صنعتگر داریم که علاوهٔ رأفت و مرحمت که جبلی ایشان است، چون خیلی تملق آقایان ازین رسم پرده کرده‌اند من به همین‌قدر اکتفا کرده گفتم که اگر این پرده کار میرزامحمد نقاش‌باشی کمال‌الملک است دویست تومان انعام به او بدهید. اگر کار استادان فرنگ است البته دویست تومان بخرید. حالا این تملق است و اغراق. ولیکن من با کمال بی‌بضاعتی که دارم اگر هم نمی‌دانستم که این صنعت شاهانه است

بی‌اغراق ده تومان می‌خریدم.

چهارشنبه ۱۳ — از ترس اینکه مبادا صدراعظم بشنود با من خلوت کرده‌اند به بهانهٔ اینکه روزنامه بخوانم داخل گالری شده در انتهای گالری فرمایشاتشان را کردند که حالا صلاح نمی‌دانم بنویسم. البته بعد خواهم نوشت از آنجا به سفارت روس رفتم.

سه‌شنبه ۱۹ — تاریخ امپراطور نیکلای دوم امپراطور حالیهٔ روسیه را که تألیف نموده‌ام تمام شد و دست کاتب است می‌نویسد.

رمضان

پنجشنبه ۲۰ — به اتفاق شمس‌العلماء به خانهٔ حاجی‌میرزاحسن مرشد که پهلوی نگارستان است رفتم ... در اطاقهای حاجی‌میرزاحسن قریب دویست نفر از شاهزاده‌ها و اعیان و غیره بودند و چون شب جمعه بود مجلس درویشی داشتند.

اعتمادالسلطنه شب پنجشنبه ۱۸ شوال همین سال درمی‌گذرد و میان ۲۰ رمضان تا مرگ مطلبی ننوشته است.

***

استخراج مطالب فرهنگی از روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه چهارشنبه ۲۲ آبان ۱۳۷۶ در لوس‌آنجلس پایان گرفت.

نمایه‌ها

نمایهٔ اشخاص

آ

آجودان‌باشی (محمدحسن‌خان) ۲۸۷

آجودان حضور ۲۹۸

آغامحمدخان ۱۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲

آغامحمدخواجه ۳۶، ۸۲، ۸۷، ۱۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲

آقابالاخان ۲۲۴، ۲۶۷

آقابهرام‌خواجه ۲۰۳

آقاجمال (داماد اعتضادالسلطنه) ۳۰

آقارضاقلی (برادر اعتمادالحضرة) ۲۷۶، ۲۹۲

آقاسیدصادق مجتهد ۷۱

آقاطاهر (مدیر روزنامهٔ اختر) ۲۴۹، ۲۵۰

آقاعلی‌اکبر بروجردی ۲۳۲، ۲۶۸

آقا علی حکمی ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۴

آقاعلی مدرس ۱۶۹

آقافتح‌الله (فراش خلوت) ۲۵۶

آقامحمدخواجه ← آغامحمدخواجه

آقامیرزا سیدمحمد (آقا کوچک، پسر آقاسیدصادق) ۲۶۰

آقاوجیه امیرخان سردار ۲۹۶

ا

ابراهیم زرگر ۹۶
ابراهیم‌میرزا ۱۳۰، ۲۰۹
ابراهیم‌میرزای مشکوةالدوله ۲۹۴
ابوالحسن ۳۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۲۳۳
ابوالحسن‌خان (پسر صنیع‌الملک) ۱۹۸
ابوالحسن‌خان نواب شیرازی ۲۰۱
ابوالفتح‌خان ۸۵، ۸۶
ابوالقاسم‌خان ۴۹، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۱۹
ابوالقاسم‌خان ناصرالملک ۱۰۰
ابوالقاسم عربی ۱۱۹
ابوالقاسم هاشمی ۱۱۹
ابوالقاسم همدانی ۱۱۹
ابومحجن ثقفی ۲۳۹
احتساب‌الملک ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۵۷
احتشام‌الملک (عبدالعلی‌میرزا) ۱۴۱
احمدخان جوحه ۱۳۹
احمدخان مشیر ۲۵۷
اخترالسلطنه ۷۹
ادیب‌الملک ۳۴، ۱۶۷، ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۵۸، ۲۸۵، ۲۸۸
ادیب کاشی ۱۲۲
استاد حاجی‌زرگر ۹۶، ۲۴۵
اسدالله‌میرزا ۲۷۰
اسکندر دوم ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴
اسمعیل بزاز ۷۴
اعتضادالسلطنه ۲۹۰
اعتمادالسلطنه (محمدحسن‌خان) ۳، ۴، ۷، ۹ - ۱۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۹
اکبر پهلوان ۱۳۴
اکبرخان (نایب ناظر) ۲۵۲
اکبری ۹۳
اُکتای قاآن‌میرزا ۷۹
الکساندر دوما ۱۱۷
امیرخان سردار ۱۹۶، ۲۹۶
امین‌اقدس ۸۵، ۱۵۷
امین‌الدوله ۲۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۸۲، ۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۸،

۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۶، ۲۹۴، ۲۹۷
امین‌السلطان ۲۰، ۳۵، ۴۲، ۷۸، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲ - ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶ - ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۵
امین‌الملک ۳۵، ۳۶، ۴۱
امین‌حضرت ۳۶، ۸۷، ۹۱
امین‌حضور ۲۵۴، ۲۸۳
امین‌خلوت ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۵۲
امین‌لشکر ۹۵
امین همایون ۱۹۲، ۲۶۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
انتظام‌الدوله ۲۸۱
انیس‌الدوله ۱۴۵
ایرج افشار ۱۳

ب

بارون نرمان ۲۷، ۸۸، ۸۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۶، ۲۱۰
بدایع‌نگار (نواب) ۵۲
بدرالسلطنه ۱۱۸
بشیرالملک ۲۹۵
بلها ← سلطان ابراهیم‌میرزا
بوبسف (وزیرمختار) ۲۴۲
بی‌بی شهربانو ۲۴۴

پ

پاسکویچ (سردار روس) ۱۸۸
پاشا ← نصرت پاشا
پروسکی ۷۱، ۹۳

ت

تاج‌الدوله ۲۷۰
توکو ۲۹۳
تومان‌آغا ۴۱

ج

جعفر سیاه پهلوان ۱۳۴
جعفرقلی‌خان ۴۹

جلال‌الدین میرزا (امیرزاده) ۲۰۹، ۲۱۰
جلال‌السلطنه (محمدمیرزا) ۲۶۴
جناح طاووس ۹۴
جنرال گاردان ۳۳، ۳۴
جهانسورمیرزا (امیر نویان) ۲۹۶
جهانگیرخان ۹۰

چ
چنگیزخان ۱۱۹

ح
حاج‌ابوالحسن ۱۹
حاجب‌الدوله ۲۵۱
حاج‌سیاح ۳۴، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۴۸
حاج‌میرزاابوالفضل ← حاجی‌میرزاابوالفضل
حاج‌میرزاحسن شیرازی ۲۶۱
حاجی‌ابوالحسن (معمار) ۴۲
حاجی‌استاد غلامرضای شیشه‌گر ۵۵، ۹۷
حاجی‌خازن‌الملک ۲۳۶، ۲۳۷
حاجی‌سرورخان ۸۵
حاجی‌سیاح محلاتی ← حاج سیاح
حاجی‌سیدابوطالب ۷۱
حاجی‌کربلائی‌علی ۱۸۲
حاجی‌محمدحسن امین ۱۴۴-۱۴۶، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۸۳
حاجی‌محمدحسن امین ۱۴۴، ۱۴۵
حاجی‌محمدحسن کمپانی ۱۸۱، ۱۹۷
حاجی‌محمدرحیم‌خان (پسر حاجی‌محمدکریم‌خان) ۲۰۵
حاجی‌محمدکریم‌خان ۱۶۳، ۲۰۵
حاجی‌مشیر لشکر ۲۹۲
حاجی‌معتمدالدوله فرهادمیرزا ۳۹، ۱۷۸
حاجی‌ملاعلی مجتهد ۲۹، ۶۵
حاجی‌ملاهادی سبزواری ۸۰
حاجی‌میرزاآقاسی (وزیر) ۱۷۵
حاجی‌میرزاابوالفضل ۳۲، ۵۱، ۵۲، ۶۶، ۸۲، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۵۱

حاجی‌میرزاجواد ۱۴۲، ۱۴۸
حاجی‌میرزاحبیب‌الله حکیم ۶۱، ۷۹
حاجی‌میرزاحسن آشتیانی ۶۶، ۱۵۲، ۲۳۲، ۲۷۳، ۲۷۵
حاجی‌میرزاحسن مرشد ۲۴۳، ۲۹۹
حجةالاسلام (حاجی‌ملامحمد اشرفی) ۲۶
حسام‌السلطنه ۲۵۴
حسام‌الملک ۲۰۶، ۲۰۷
حسن‌خان باشی (پیشخدمت شاه) ۲۴۲
حسن صباح ۱۱۵
حسنعلی‌خان امیرنظام ۱۱۵
حسن مشیرالدوله ۲۰۵
حسین‌خان (پسر سهراب‌خان) ۱۵
حسین خدیو جم ۱۲۳
حسین مؤتمن‌الملک ۲۰۵
حکیم‌الممالک (علینقی) ۱۰، ۱۷، ۱۹، ۵۹، ۷۰، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۳
حکیم پولاک ۶۰، ۱۸۸
حکیم شلیمر ۱۶
حکیم طلوزان ۱۹ ـ ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۶۷، ۷۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۲۳
حکیم گلوکه ۳۱
حیدر دوغلات ۴۰

خ

خان محقق ۳۸
خواجه‌باشی ۵۸
خواجه‌نصیر ۱۷۶
خواجه‌نظام‌الملک ۱۱۵
خواجهٔ طوسی ۱۷۶
خوارزمی ۹۴
خیام ۸۰

د

دبیرالملک ۱۹۲، ۲۲۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴
درویش ابراهیم ۲۵۳
دکتر بکمز ۶۳
دکتر شنیدر ۲۹۴، ۲۹۷
دکتر فوریه ۱۹۲، ۲۲۹، ۲۳۰،

۲۳۲
دکتر مورل ۱۴۷، ۱۶۴
دون پدرو دوم ۱۹۶
دیکسون (حکیم) ۱۰۵، ۱۰۹

ذ
ذکاءالملک (میرزافروغی) ۲۶۴، ۲۶۵

ر
رکن‌الدوله ۲۰۷

س
سپهسالار ۲۳، ۲۶، ۲۷
سعدالسلطنه (آقاباقر) ۲۰۳
سعیدبن عاصی ۲۳
سلطان ابراهیم‌میرزا (پسر فتحعلی‌شاه) ۱۳۰، ۲۰۹، ۲۹۴
سلطان ابراهیم‌میرزای مشکوةالدوله ۲۹۴
سلطان احمد ۹۸
سلطان سلیمان دوم ۹۸
سلطان محمود ۱۸۰، ۲۲۲
سلطان محمود (سلطان عثمانی) ۱۸۰، ۲۲۲
سولی (صدراعظم پادشاه فرانسه) ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۶
سهراب‌خان ۱۵، ۱۵۶، ۲۱۱
سیدجمال‌الدین ۱۴۴ - ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵ - ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۳۵
سیدحسین هندی ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۴
سیدحسین (مترجم هندی) ← سیدحسین هندی
سیدکاتب ← سیدمعلم
سیدمرتضی ۶۱، ۱۳۷
سیدمعلم ۵۲ - ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۳ - ۷۶، ۷۸، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۴۲
سید (معلم عربی) ← سید معلم
سیدمیرزای کاشی ۱۰۰، ۱۰۳
سیدنقاش ۱۶
سیدنقیب ۷۳
سیدولی ۱۰، ۱۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵
سیلوا دوفیگورا ۲۰۲

ش

شارژ دفر ۲۰۲، ۲۴۲، ۲۸۴
شاطر ابراهیم ۷۶
شاطرباشی ۲۲، ۲۸۷
شاه بکمز ۱۷۸
شاه‌عباس ۲۴، ۲۵، ۱۶۶، ۱۶۷
شریف‌خان ۲۹۴
شمس‌الدوله ۵۸
شمس‌الشعرا (حسام‌میرزا، پسر ملک‌آرای پسر فتحعلی‌شاه) ۲۳۸، ۲۶۹
شیخ‌اسدالله‌اعمی ۸۲
شیخ‌الاسلام ۱۸۰
شیخ‌الرئیس ۷۹، ۲۰۷
شیخ‌شهاب‌الدین ۱۶۵
شیخ‌طوسی ۱۷۶
شیخ‌عبدالرحمن ۲۰۱
شیخ‌عبیدالله ۴۱
شیخ‌عطار ۸۰
شیخ‌عمادالدین ۸۰
شیخ‌فضل‌الله نوری ۲۳۲، ۲۵۶، ۲۶۸
شیخ‌محمدحسن شریف ۲۶، ۹۸
شیخ‌مهدی ۵۱، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۲
شیندلر ۸۸

ص

صابی ۹۴
صدراعظم ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۶-۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۲-۲۸۵، ۲۹۵-۲۹۷، ۲۹۹
صدراعظم (میرزاآقاخان) ۲۶
صدراعظم (میرزاحسین‌خان) ۲۴۰، ۲۴۵
صدرالملک ۲۸۲، ۲۸۶
صدیق‌الملک ۸۹
صفاءالسلطنه (میرزاعلی‌خان نائینی) ۲۶۶
صنیع‌الدوله ۱۱۲، ۱۲۴

ط

طاهرمیرزا (پسر اسکندرمیرزا)

۲۴۱
طغرل سلجوقی ۱۱۳

ظ
ظل‌السلطان ۳۱، ۶۹، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷ - ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۴۵، ۲۷۰
ظهیرالدوله ۲۹۷

ع
عارف‌خان افندی ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵ - ۱۳۸، ۱۴۱ - ۱۴۳، ۱۴۷ - ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵
عایشه خانم ۲۸۱
عباس‌میرزای نایب‌السلطنه ۵۳
عبدالباقی ۱۵۶، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۸۷
عبدالحسین‌میرزا ۲۳۸
عبدالعلی ۱۲۲، ۱۴۱
عبدالله‌خان والی (نوکر نایب‌السلطنه) ۲۲۰
عبدالله‌میرزا (عکاس) ۱۶۱، ۲۵۷
عبدالملک مروان ۲۴۲
عثمان‌پاشا ۷۴
عزالدوله ۲۹۷
عزیزالسلطان (ملیجک) ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۹۵
عضدالملک ۴۲، ۱۰۶، ۱۳۷
علامه‌حلی ۱۷۶
علاءالدوله ۲۲، ۱۶۲، ۲۳۸، ۲۵۱
علی‌خان (پسر مرحوم قاسم‌خان) ۱۶
عمادالاطباء ۲۸۲، ۲۹۵
عمادالدوله ۱۸، ۱۵۱، ۲۸۱، ۲۹۴
عمرابن العلاء ۲۳
عمیدالملک ۵۸، ۱۹۵، ۲۶۸

غ
غلامحسین‌خان ۶۴
غلامعلی‌میرزا (پسر مشکوةالدوله) ۲۷۷

ف

فتح‌الله‌خان شیبانی ۲۱۵
فتحعلی‌شاه ۴۲، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۶۲، ۲۳۸
فخرالاطبا ۱۷۶
فخرالملک (ابوالحسن‌خان) ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۳۶
فخرالملک (عبدالحسین‌خان) ۶۲، ۲۳۲، ۲۷۶
فخرالملوک ۱۹۲
فردریک سوم (امپراطور آلمان) ۱۷۷
فروغی ← میرزافروغی
فریدالملک (میرزامحمدعلی‌خان) ۲۲۱
فرید قاسمی ۷

ق

قاضی میبدی ۱۷۶
قوام‌الدوله ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۵۸، ۲۱۵

ک

کریم شیره‌ای ۵۶
کمال الملک (میرزامحمد نقاش‌باشی) ۲۹۸

گ

گامبتا ۷۸
گل ← میرزانصرالله‌خان

ل

لقمان‌الملک (طبیب) ۲۰۳
لوئی پانزدهم ۲۰۲

م

مادام پیلو ۱۶۶
مادروس‌خان ۸۴
مترجم‌الممالک (میرزاعلی‌خان) ۴۳، ۱۵۶، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۶۷
مجتهد بروجردی ← آقاعلی‌اکبر بروجردی
مجدالاشراف ۲۶۸
مجدالدوله ۲۹۵، ۲۹۸
مجدالدین‌میرزا ۲۰۹، ۲۱۰
مجدالملک ۱۳۹
مجیرالدوله(میرزاعلی‌محمدخان) ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۹۵،

۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵
مچول‌خان ۲۰، ۴۹، ۶۳
محمدباقر بواناتی ۱۸۱
محمدبن سام غوری ۱۶۶
محمدتقی‌خان (خواهرزادهٔ مخبرالدوله) ۱۷۹
محمدتقی‌خان کلاهدوز ۶۳
محمدحسن‌خان (آجودان‌باشی) ۲۸۷
محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ۷، ۲۷۷
محمدحسین‌خان مروی ۵۰، ۱۱۷
محمدشاه ۵۸، ۶۳، ۱۷۵
محمدطاهرمیرزا ۲۴۱
محمدعلی‌خان (پسر حاجی‌خازن‌الملک) ۲۳۶
محمدقاسم فرّاش ۶۹
محمدمیرزا ۲۶۴، ۲۷۰
مخبرالدوله ۵۲، ۶۰، ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۴
مختارخان ۲۱۲، ۲۱۳
مرتضی کاخی ۸
مساعدالسلطنه (اوانس‌خان) ۹۶
مستشارالدوله (میرزایوسف‌خان) ۶۹، ۲۲۷
مستشار (عبدالحسین‌خان) ۶۲
مستوفی‌الممالک (میرزایوسف‌خان) ۴۰، ۹۷، ۲۴۵
مسیو دیولافوا ۳۲
مسیو ریشارد ۱۱۶، ۲۱۲، ۲۱۳
مسیوفارک ۸۶
مسیو مورگان ۱۹۴، ۲۳۰
مسیو مورل ۱۴۱
مسیو والدزوف (قنسول جنرال روس) ۲۷۲
مشکوةالدوله ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۹۴
مشهدی محمد ۱۸۸
مشیرالدوله (میرزاجعفرخان) ۵۳، ۵۹، ۷۱، ۸۳، ۱۳۵ ـ ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۷
مشیرالدوله (یحیی‌خان) ۱۷۳
مصباح‌الملک (میرزانصرالله‌خان، مشیرالدولهٔ بعد) ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۶
معاون‌الملک ۲۲۸

معتمدالدوله (فرهادمیرزا) ۳۹، ۱۵۹، ۱۷۸
معتمدالملک ۳۱
معیرالممالک ۸۵
معین‌الملک ۸۶، ۲۳۰
ملاابراهیم جوشقائی ۲۶۰
ملاصدرای شیرازی ۵۶
ملاصنیع ۶۳
ملاعبدالجواد ۷۷
ملامحمد ۲۶، ۸۵، ۱۳۸، ۲۳۷، ۲۷۱
ملامحمدتقی نوری ۱۳۸
ملامحمدجواد کاشی ۲۳۷
ملاموسی ۳۳، ۳۹، ۶۵، ۷۴، ۸۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۷
ملک‌آرا (عباس‌میرزا) ۵۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۳۸
ملک‌الاطباء (میرزاکاظم رشتی) ۲۲، ۵۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۴
ملک‌التجار ۱۴۸
ملک‌الشعرا ۱۵۴، ۲۲۲
ملک‌الکتاب (میرزامحمدحسین) ۱۷۶
ملکم‌خان ← ناظم‌الدوله (میرزاملکم‌خان)
ملکم ← ناظم‌الدوله (میرزاملکم‌خان)
ملیجک ۳۴، ۴۲، ۵۴، ۶۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۲۲
ملیجک اول ← میرزامحمدخان
ملیجک برندی ← منجیک ترمذی
منجم‌باشی (نجم‌الملک) ۱۱۶، ۱۸۱
منجیک ترمذی ۲۲۲
منوچهرمیرزا ۲۱۶، ۲۸۲
منیرالسلطنه (والدهٔ نایب‌السلطنه) ۲۹۲
مولیر ۱۲
مهدی‌خان (آجودان مخصوص) ۲۸۴
میرآخور ۲۹۵
میرزاابوالحسن صنیع‌الملک ۱۳۶، ۱۶۰
میرزاابوالقاسم شیرازی ۲۷
میرزاابوتراب‌خان نوری (مستشار ادارهٔ پلیس) ۶۲، ۱۸۵، ۱۹۸،

۲۲۰، ۲۲۲
میرزاابوتراب‌خان [غفاری] ۱۸۵، ۱۹۸
میرزاابوتراب (نقاش) ۱۱۸
میرزااحمد ← میرزااحمدخان (مترجم)
میرزااحمدخان (مترجم) ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶
میرزاباقر ۸۶، ۱۸۱
میرزاتقی‌خان امیرنظام ۱۰۰
میرزاجعفر قراجه‌داغی ۲۷
میرزاجوادخان ۲۲۷
میرزاحسن آشتیانی ← حاجی‌میرزاحسن آشتیانی
میرزاحسن‌خان ۵۲، ۵۳، ۸۶، ۱۱۴
میرزاحسن مرشد ۲۴۳، ۲۹۹، ۳۰۱
میرزاحسین‌خان ۲۴۰، ۲۴۵
میرزاحیدرعلی ۱۲۲، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۳
میرزارحیم ۷۰
میرزارضا کاشی ۳۳، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۶، ۶۸، ۷۳، ۸۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۷۰
میرزارضای مهندس‌باشی ۵۳
میرزازین‌العابدین (نایب‌الوزاره کاشی شریف‌الدوله) ۲۸۶
میرزاسعیدخان ۸۳، ۸۹، ۱۵۴
میرزاسیدعلی‌خان ۲۴۱
میرزاسیدعلی مستوفی ۱۳۳
میرزاسیدمحمدعلی ۲۴۳
میرزاشریف دماوندی ۲۹۶
میرزاعباس باسمه‌چی ۷۲
میرزاعبدالله‌خان یوشی (سردار امجد) ۸۹، ۲۸۱
میرزاعبدالله (فراش خلوت) ۲۸۲، ۲۸۹
میرزاعلی‌اصغرخان ۲۸۶
میرزاعلی‌خان (مترجم) ← مترجم‌الممالک
میرزاعلی مجتهد ۱۳۸
میرزاعلی‌محمدخان ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۴،

۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۶۱، ۲۶۵
میرزاعلینقی ۱۹
میرزاعیسی‌خان ۸۱
میرزاعیسی گروسی ۳۹
میرزاغلامحسین ادیب ۱۳۷
میرزاغیاث کاشی ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۸۳
میرزافروغی ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۵ - ۴۷، ۵۴ - ۵۱، ۵۶ - ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۳ - ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰ - ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱ - ۲۲۳، ۲۲۵ - ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵
میرزاکاظم رشتی (طبیب) ۱۷۵، ۱۹۴
میرزاکریم‌خان (رئیس مدرسهٔ نظامی) ۹۴، ۲۰۶، ۲۴۴
میرزامحمدخان ۵۲ - ۵۴، ۵۶، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۷۰، ۲۹۸
میرزامحمدخان (وزیرمختار) ۹۵
میرزامحمدرضای قمشه‌ای ۵۶
میرزامحمدعلی‌خان ۵۲ - ۵۴، ۵۶، ۱۷۳، ۲۲۱
میرزامحمدعلی خطساز شیرازی ۲۷۰
میرزامحمدعلی محلاتی ۱۷۳
میرزامحمودخان ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲
میرزامهدی ۶۵
میرزانصرالله‌خان ۱۰۹، ۲۰۵، ۲۲۴
میرزانظام (شاعر) ۲۲۸
میرزای‌شیرازی ۲۷۱
میرشکار ۲۸۰، ۲۹۵
میرعلینقی تاجر رشتی ۲۶۵

ن

ناپلئون سوم ۵۰، ۱۲۷
ناجی ۱۲۵
ناصرالسلطنه (عبدالحسین‌خان)

۲۷۶
ناصرالملک ۴۹، ۱۰۰، ۱۶۰، ۱۸۳، ۲۰۳
ناظم‌الاطباء (میرزاعلی‌اکبرخان کرمانی) ۲۴۸، ۲۵۶ ـ ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۶
ناظم‌الدوله (میرزاملکم‌خان) ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۰
ناظم‌العلمای اطروش ۲۷۶
نامدارخان خزل ۲۹۵
نایب‌السلطنه ۱۷، ۵۳، ۶۸ ـ ۷۰، ۸۳، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۰ ـ ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۲
نجم‌الدوله (میرزاعبدالغفار) ۲۶۲
نجم‌الملک (میرزاعبدالغفار) ۱۱۶، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۶۲
ندیم‌باشی ۲۷۱
نصرت پاشا ۱۳۶
نصیرالدوله ۵۰
نظرآقا ۹۵، ۹۸
نقیب‌السادات ۲۰۹
نقیب‌الممالک ۱۸
نورمان ۶۲
نیرالدوله ۱۹۷
نیرالملک ۱۸۱
نیکلا ۴۹، ۱۰۲، ۱۰۳
نیکلای دوم (امپراطور روس) ۲۹۷، ۲۹۹

و

والی‌خان (پسر سهراب گرجی) ۱۵۶، ۲۱۱
ویکتور هوگو ۱۱۷

ی

یاقوت حموی ۲۳ ـ ۲۵

نمایهٔ جغرافیایی

آ

آبسکون (میان کاله) ۲۴، ۲۵

آذربایجان ۱۷، ۱۶۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۸۶

آشتیان ۲۴۰

آوه ۲۴۰

ا

استرآباد ۴۶، ۲۶۳، ۲۹۶

اسماعیل آباد (اسمعیل آباد) ۳۲، ۵۲، ۵۶، ۶۶، ۶۸، ۷۳ ـ ۷۵، ۸۴، ۹۳، ۱۰۰، ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۸۲، ۲۸۴

اشرف ۲۴

اصفهان ۲۷، ۵۵، ۱۲۳، ۲۸۶

اطاق موزه ۵۴، ۵۵، ۱۰۱

اطاق نظام ۱۱۶

افغانستان ۲۷۳

امامزاده ابراهیم (قوچان) ۷۹

امامزاده جعفر ۲۵۳

امامه (عمامه) ۴۵، ۱۵۷، ۱۵۸

امین آباد ۲۴۴

اندرمان ۲۰۱

انگلیس ۶۹، ۸۱، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۷۳

اهواز (سد) ۱۸۱

ب

باغ اسب‌دوانی ۱۸۰
باغ ایلخانی ۱۰۵
باغ نصرةالدوله ۱۸
باغ‌وحش ۱۶۰
برج طغرل ۱۱۵
بلده ۶۳
بندرعباس ۱۶۸
بی‌بی شهربانو ۲۴۴

ت

تپهٔ نقاره‌چی ۲۳۹
تخت‌سلیمان ۱۱۳، ۱۸۷
تکیهٔ دولت ۵۰

ج

جاجرود ۲۷،۴۲، ۵۱، ۵۷، ۶۹، ۷۳، ۱۱۴، ۱۵۲، ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۵۹، ۲۹۴، ۲۹۷
جرون ۱۶۸
جلالیه ۱۴۱

چ

چهل‌ستون ۲۵

ح

حسن‌آباد ۳۳، ۵۸، ۹۵، ۹۷، ۱۳۴، ۲۰۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۹۰

خ

خراسان ۵۰، ۷۶، ۱۱۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۷۲، ۲۸۶
خوندار ۲۷۲، ۲۷۳
خیابان باغ ایلخانی ۱۰۵
خیابان سیف‌الملک ۲۵۱
خیابان کامرانیه ۱۵۵

د

دروازه قزوین ۱۲۰
دوشان‌تپه ۳۰، ۳۳، ۷۰، ۸۴، ۱۲۴، ۱۴۲، ۲۵۸، ۲۸۴، ۲۸۶

ر

روس ۵۰، ۷۴، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۷۸

س

ساری ۲۵
سرخس ۹۹
سرخه‌حصار ۱۲۹، ۲۹۴

سلطانیه ۱۸۷، ۲۴۰
سلطنت‌آباد ۳۴، ۴۳، ۵۳، ۶۰، ۹۶، ۱۳۷، ۱۳۸
سیستان ۲۷۲

ش

شوش ۱۳۶
شهرستانک ۲۱، ۳۹، ۴۲، ۶۵، ۱۵۵

ص

صاحبقرانیه ۹۸، ۱۳۳

ع

عاشوراده ۲۵
عشرت‌آباد ۴۶، ۴۷، ۵۸، ۱۱۵، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۴، ۲۲۵
علی‌آباد ۷۹، ۱۷۲

ف

فرانسه ۶۹
فرح‌آباد ۲۴

ق

قصر قاجار ۴۷، ۱۳۴
قلعه نو ۲۴۸
قلعهٔ افراسیاب ۲۷۹
قلعهٔ جلال‌الدین ۷۷
قم ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۹۲، ۲۳۶، ۲۸۹
قنات رزک ۶۷

ک

کردستان ۱۵۰، ۲۲۹، ۲۷۰
کرمان ۲۷۳
کرمانشاهان ۲۰۶، ۲۹۳
کوشک بهرام ۱۷۲

گ

گنج‌آباد ۲۴۲

ل

لار ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۲۰۵
لاله‌زار ۱۰۱

م

مجیدآباد ۲۷۷
مراغه ۱۲۶

مسجد آقابهرام ۵۳
مشهد ۸۰، ۱۰۲، ۲۰۷، ۲۷۰، ۲۷۲
مکتب مشیریه ۲۷۱
میان‌کاله ۲۴
میبد ۱۱۲، ۱۷۶
میدان اسب‌دوانی (باغ اسب‌دوانی) ۱۸۰

ن
نگارستان ۲۹۹

و
ورامین ۳۹

ه
هرمز ۱۶۸
همدان ۱۴۴

ی
یافت‌آباد ۱۴۱
یوسف‌آباد ۱۱۴

نمایهٔ فرهنگی

کتاب خواندن ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۴۵-۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸-۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۶، ۸۸-۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶-۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۴-۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶-۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷-۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸

نام کتابها

کتاب اسدالغابه ۲۶۱
کتاب اسفار ۵۶، ۲۶۸
کتاب اسکندر ← کتاب تاریخ اسکندر دوم (الکساندر دوم) امپراطور روس
کتاب التدوین فی‌تاریخ جبال شلفین ۲۶۳
کتاب المآثر و الآثار ۱۸۳، ۱۸۵
کتاب انساب‌الائمه ۲۳
کتاب تاریخ اسکندر ۵۷، ۶۱، ۶۳،

۶۵، ۶۶، ۱۰۳، ۱۱۴، ۲۷۲
کتاب تاریخ اسکندر دوم (الکساندر دوم) امپراطور روس ۶۱، ۱۰۳
کتاب تاریخ اسکندر سوم امپراطور روس ← کتاب تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس
کتاب تاریخ اشکانیان ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۸
کتاب تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲
کتاب تاریخ امپراطور روس ← کتاب تاریخ الکساندر سوم امپراطور روس
کتاب تاریخ امپراطوری نیکلای دوم ۲۹۹
کتاب تاریخ انگلیس ۷۰
کتاب تاریخ بایر ۳۰
کتاب تاریخ پیغمبر(ص) ۲۰
کتاب تاریخ خورشید کلاه امپراطریس روس ۲۳۹، ۲۵۴
کتاب تاریخ رشیدی ۴۰
کتاب تاریخ روس ۹۸
کتاب تاریخ سلطنت خانوادهٔ رومانوف ۲۷۲
کتاب تاریخ سلطنت گیوم امپراطور ۱۴۴
کتاب تاریخ سلماس ۱۵۵
کتاب تاریخ شاردن ۲۴
کتاب تاریخ عثمانی ۸۹
کتاب تاریخ فردریک ۱۲۰
کتاب تاریخ کاترین ← کتاب تاریخ کاترین امپراطریس روس
کتاب تاریخ کاترین امپراطریس روس ۲۵۲، ۲۵۵
کتاب تاریخ کاترین امپراطریس ← کتاب تاریخ کاترین امپراطریس روس
کتاب تاریخ لوئی چهاردهم ← کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم
کتاب تاریخ لوئی ← کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم
کتاب تاریخ مغرب‌الاقصی ۱۷۹، ۱۸۳
کتاب تاریخ مون پانسیه ← کتاب شرح‌حال مادموازل مون پانسیه
کتاب تاریخ ناپلئون ۴۱

کتاب تاریخ نیکلا ۴۹، ۱۰۲
کتاب تاریخ و جغرافیای لار ۳۸
کتاب تاریخ هانری چهارم پادشاه فرانسه ۲۵۹
کتاب تاریخ هانری چهارم ← کتاب تاریخ هانری چهارم پادشاه فرانسه
کتاب ترجمهٔ اوانس‌خان ۱۷۷
کتاب ترجمهٔ توردوموند ۲۴۰
کتاب جام‌جم ۲۴۱
کتاب جام‌جم (سفرنامه) ۲۴۱
کتاب جامع‌التواریخ رشیدی ۴۰
کتاب جغرافیا ← کتاب ژغرافیا
کتاب جنگ پروس و فرانسه ۲۰، ۲۱
کتاب جنگ پروس ← کتاب جنگ پروس و فرانسه
کتاب جنگ فرانسه ← کتاب جنگ پروس و فرانسه
کتاب چهل سال تاریخ ایران ۹
کتاب حاجی‌بابا ۲۲۶، ۲۲۸
کتاب حافظ ابرو ۱۲۲
کتاب حجةالسعادة ۱۵۹
کتاب حدیث فارسی ۷۷
کتاب حفظ‌الصحهٔ ناصری ۱۷۵
کتاب خلسه ۲۵۴
کتاب خیرات حسان ۲۲۸
کتاب رسایل ۹۴
کتاب روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه ۳، ۴، ۲۹۹
کتاب روزنامهٔ خراسان ← کتاب روزنامهٔ سفر دوم خراسان
کتاب روزنامهٔ سفر دوم خراسان ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۵
کتاب روزنامهٔ سفر کنار دریا ۱۵
کتاب ژغرافیا ۱۷۹
کتاب ژغرافی ← کتاب ژغرافیا
کتاب سال سوم روزنامهٔ خود ۹۲
کتاب سرگذشت خر (حمار یحمل الاسفار) ۱۵۵، ۱۶۴
کتاب سفارت جنرال گاردان ۳۴
کتاب سفر اول فرنگ ۲۴۰
کتاب سفر دوم خراسان ← کتاب روزنامهٔ سفر دوم خراسان
کتاب سفر مکهٔ شخص انگلیسی ۷۲
کتاب سفرنامه ۹، ۲۴۱
کتاب سفرنامهٔ ایلچی اسپانیول ۲۰۱

کتاب سفرنامهٔ پیتر دولاواله ۲۰
کتاب سفرنامهٔ خراسان شاه ← کتاب روزنامهٔ سفر دوم خراسان
کتاب سفرنامهٔ سیم فرنگ شاه ۲۱۳
کتاب سفرنامهٔ فرنگستان ۱۹۷
کتاب سفرنامهٔ همایونی ← کتاب سفرنامهٔ همایونی و تصحیح اسامی فرنگیها
کتاب سفرنامهٔ همایونی و تصحیح اسامی فرنگیها ۲۱۰
کتاب سولی ۲۶۰
کتاب سیاحت چین ۲۵
کتاب سیاحت شخص فرانسوی ۲۵
کتاب سیاحت شخصی ایطالیائی ۲۰
کتاب شاهنامه ۲۲۸
کتاب شرح‌حال اللهقلی‌خان ایلخانی ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۹۶
کتاب شرح‌حال ایلخانی ← کتاب شرح‌حال اللهقلی‌خان ایلخانی
کتاب شرح‌حال طالیران ۱۳۰
کتاب شرح‌حال مادموازل مون پانسیه ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵-۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۸
کتاب فارسی ۲۰، ۲۵
کتاب فصل‌الخطاب حاجی‌محمدکریم‌خان ۱۶۳
کتاب قرآن ۲۱، ۳۹، ۷۷، ۷۹، ۸۸، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۰
کتاب کشف‌المعایب انگلیسی ۱۲۳
کتاب گنجینهٔ دانش ۱۷۹
کتاب لغت فرانسه به فارسی ۱۰، ۹۰
کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم ۱۷۲، ۲۰۹، ۲۱۰
کتاب مآثر و الآثار ← کتاب المآثر و الآثار
کتاب مادام دوپاری ۲۰۲
کتاب مادام رمو ۲۹
کتاب مادموازل پانسیه ← کتاب شرح‌حال مادموازل مون پانسیه
کتاب مادموازل مون پانسیه ← کتاب شرح‌حال مادموازل مون پانسیه

کتاب مرآت‌البلدان ۲۷، ۳۲، ۱۷۹
کتاب مرآةالبلدان ← کتاب مرآت‌البلدان
کتاب مسافرت ۳۳
کتاب مسافرت مادام سرنا ۴۷
کتاب مشاهیر مطبوعات ایران ۷
کتاب مطلع‌الشمس ۱۷۹
کتاب معجم‌البلدان ۲۴، ۲۵
کتاب منتظم ناصری ← کتاب هذه‌السنه
کتاب منشآت [منشأت، منشئات] ۹۴، ۹۹
کتاب نامهٔ دانشوران ۴۵، ۵۹، ۲۰۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۷
کتاب نجوم ۲۱
کتاب نرون قیصر ۵۴
کتاب وقایع جنگ روس و تراکمه ۱۳۰
کتاب هذه‌السنه ۳۲
کتاب هرودت ۵۱

کتابچه ۲۲، ۲۷، ۳۹، ۷۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۷، ۲۴۰-۲۴۲، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۱
خرید کتاب ۳۰، ۷۱، ۹۳، ۱۱۶، ۱۲۲
سانسور ۱۳، ۱۰۶-۱۰۸، ۱۲۴

روزنامه خواندن ۹، ۱۰، ۱۵-۱۷، ۲۰-۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۸-۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳-۴۶، ۴۸-۶۷، ۶۹-۷۱، ۷۳-۷۷، ۷۹-۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱-۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷-۱۲۴، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱-۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱-۱۵۷، ۱۶۰-۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲-۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۸

نام روزنامه‌ها

روزنامهٔ آزاد ۲۷

روزنامهٔ آزادی ۲۶
روزنامهٔ اخبار دهلی ۱۴۰
روزنامهٔ اختر ۴۶، ۵۷، ۶۶، ۱۲۰، ۲۴۹
روزنامهٔ اطلاع ۲۹ ـ ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۹۶، ۲۱۶
روزنامهٔ اکودُپرس ۱۵۷، ۱۵۸
روزنامهٔ امروز ۱۸۹
روزنامهٔ انگلیسی ۱۱۸
روزنامهٔ ایران ۱۷۷
روزنامهٔ ایلوستراسیون ۷۷
روزنامهٔ پطر ۲۵
روزنامهٔ پطرزبورغ ۲۳، ۲۹، ۹۸
روزنامهٔ تاریخ مصور فرانسه ۲۹، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸ـ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۲، ۲۰۳
روزنامهٔ تازه ۱۷۷
روزنامهٔ تان ۷۹، ۱۷۸، ۲۳۹
روزنامهٔ ترجمان حقیقت ۱۰۵
روزنامهٔ توردومند (توردومونـد) ۱۶، ۸۱، ۲۰۵، ۲۴۰
روزنامهٔ جدید ۲۷، ۱۱۱
روزنامهٔ خراسان ← روزنامهٔ سفر دوم خراسان
روزنامهٔ دانش ۶۰، ۶۳
روزنامهٔ دولتی ۳۶، ۶۶، ۱۱۹، ۱۴۸، ۲۳۷
روزنامهٔ روس ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲
روزنامهٔ زندگانی مادام پومپادور ۱۶۱
روزنامهٔ سفر دوم خراسان ۱۶۷، ۱۶۸
روزنامهٔ سفر عراق ۲۶۱
روزنامهٔ سفر مازندران ۱۳۴
روزنامهٔ سفر مکهٔ پدرم ۱۷۲
روزنامهٔ شرح سولی ← روزنامهٔ شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه
روزنامهٔ شرح سولی صدراعظم هانری چهارم پادشاه فرانسه ۲۷۶
روزنامهٔ شرف ۶۹، ۱۱۵
روزنامهٔ طمس ۱۲۴، ۲۴۵
روزنامهٔ عباس‌میرزا ۵۸

روزنامهٔ فارسی ۴۹
روزنامهٔ فرانسه ← روزنامهٔ تاریخ مصور فرانسه
روزنامهٔ قانون ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۵۴
روزنامهٔ مصور فرانسه ← روزنامهٔ تاریخ مصور فرانسه
روزنامهٔ مصور ← روزنامهٔ تاریخ مصور فرانسه
روزنامهٔ مفصل ۷۷
روزنامهٔ ناصری (تبریز) ۲۷۵
روزنامهٔ نطق بیزمارک ۱۶۸
روزنامهٔ نمرهٔ دو ۶۹
روزنامهٔ نوول روو ۲۵۸
روزنامهٔ هند ۳۱

هنرها

بقال‌بازی ـ تقلید ۱۱۵، ۱۳۴
تئاتر ۱۱
شبیه‌خوانی(ها) ۱۴۴
شعر ۵۰، ۶۳، ۹۵، ۲۳۸، ۲۶۵
عکس و عکاسی ۱۲، ۱۶، ۲۳، ۴۸، ۴۹، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۴۶، ۲۹۳
موزیک ۱۲، ۵۲، ۲۴۳، ۲۴۴
نقاشی ۹، ۸۹، ۱۱۳، ۲۷۷، ۲۹۸

آلمانی خواندن ۱۱، ۵۶، ۶۷
انگلیسی خواندن ۱۱، ۱۵۱
درس خواندن ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۸ـ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۵۵ـ۵۹، ۶۴، ۸۲ـ۸۴، ۹۸، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۴ـ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۳ـ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳ـ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶
روسی خواندن ۱۱، ۵۱، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۱۵۱، ۱۵۹ـ۱۶۱
زبان عربی ۲۳۵
فرانسه خواندن ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۸ ـ ۴۰، ۴۹، ۶۱، ۶۷، ۷۸، ۸۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۹۵

انطباعات ۱۳، ۶۸
تماشاخانه ۱۳۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۱۵

کتابخانه عصر تاریخ اسلام و ایران ۱۳۷۴

دارالترجمه ۱۲، ۶۸، ۸۲ - ۸۳، ۸۶ - ۸۹، ۹۱ - ۹۷، ۱۰۰ - ۱۰۹، ۱۱۱ - ۱۱۶، ۱۲۳ - ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۴۰-۱۵۳، ۱۵۹ - ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹-۱۸۴، ۱۹۳ - ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۱

دارالطباعه ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۴۴، ۷۰، ۷۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۶۳

دارالفنون ۱۲، ۲۷، ۵۲، ۷۲، ۸۶، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۹، ۲۹۱

کلوب ۲۵

مجلس تألیف ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۷، ۲۳۰، ۲۶۹

مجمع‌الصنایع ۵۷

مکتب ۲۷۱

موزه ۸، ۱۲، ۵۴، ۵۵، ۸۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۵۸ - ۲۶۰

اعضای دارالترجمه ۱۲

ترجمه‌های خود اعتمادالسلطنه ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۰ - ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۳ - ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۱ - ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸

علماء و مجتهدین ۲۹، ۵۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۷۹، ۹۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۵

ژیمناستیک ۲۴۳

شکار ۴۵، ۵۰، ۹۳، ۱۶۰، ۲۴۶

فرنگ ۱۹، ۲۴، ۴۳، ۵۷، ۷۵، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۹۲-۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۸
قانون ۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۵۴

سکه ۱۲، ۱۲۹، ۱۶۵ - ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۳۸، ۲۴۲
سنگ معدن ۵۰، ۷۹
طلایابی ۲۸۰

جغرافیا ۹، ۱۰، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰-۴۶، ۵۰، ۶۲، ۸۰، ۸۱، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۸۵
نقشهٔ جغرافیا ۱۷۴، ۲۳۰، ۲۷۳